
۷۲
میقات حج
فصلنامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، تاریخی
سال هیجدهم / تابستان ۱۳۸۹
تذکرات آیت‌الله جوادی آملی به دانشگاهیان حج‌گزار
طواف از طبقه دوم مسجدالحرام
نماز مسافر در اماکن چهارگانه ( )
منش روحانی و آداب تبلیغ (۲)
خبرهایی از حج، عربستان و...

بسم الله الرحمن الرحیم

میقات حج

نویسنده:

نادر سلیمانی بزچلوئی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

میقات حج-جلد ۷۲

مشخصات کتاب

سرشناسه : سلیمانی، نادر، - ۱۳۳۹

عنوان و نام پدیدآور : میقات حج/ نویسنده نادر سلیمانی بزچلوئی

مشخصات نشر : تهران: نادر سلیمانی بزچلوئی، ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری : ص ۱۸۴

شابک : ۹۶۴-۳۳۰-۶۲۷-۰۰۵۴۵۰۰ریال

یادداشت : عنوان دیگر: میقات حج (خاطرات حج).

یادداشت : عنوان روی جلد: خاطرات حج.

عنوان روی جلد : خاطرات حج.

عنوان دیگر : میقات حج (خاطرات حج).

عنوان دیگر : خاطرات حج

موضوع : حج -- خاطرات

موضوع : سلیمانی، نادر، ۱۳۳۹ - -- خاطرات

رده بندی کنگره : BP۱۸۸/۸/س۸۵م۹ ۱۳۸۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۵۷

شماره کتابشناسی ملی : م۸۰-۲۵۲۴

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

ص: ۳

ص: ۴

ص: ۵

تذکرات حضرت آیه الله جوادی آملی به دانشگاهیان عمره گزار

ص: ۶

حضرت آیت‌الله جوادی آملی، طی پیامی به عمره گزاران دانشگاهی، در تابستان سال ۱۳۸۹، شش نکته را یاد آور شده‌اند که زیبا و خواندنی است. متن این پیام گرچه در برخی مطبوعات و رسانه‌های مجازی انتشار یافته، اما به جهت تناسب مطالب آن با فصلنامه «میقات حج» و قابل استفاده بودن برای خوانندگان این فصلنامه، اقدام به نشر آن در این شماره نمودیم:

«میقات حج»

حمد ازلی خدای را سزاست که عرش را مطاف جبروتیان قرار داده، تحیّت ابدی پیامبران به‌ویژه حضرت ختمی نبوت (ص) را رواست که چونان ملکوتیان، طوف بیت معمور را در برنامه دارند و درود بیکران الهی دوده طاها و اسر یاسین، مخصوصاً حضرت ختمی مرتبت امامت مهدی موجود موعود را به‌جاست که طائفان کعبه را رهبری نموده و عاکفان حرم خدا را از حرامی‌ها دور داشته و میهمانان کوی حق، خصوصاً دانشجویان پاك نهاد و حدیث العهدِ به فطرت را در حجر خویش صیانت کرده و مانع مهجوریت آنان خواهد بود.

به این ذوات قدسی تولّی داریم و از معاندان آن‌ها تبرّی می‌نماییم.

آنچه در این نوشتار کوتاه به عنوان بدرقه معتمران نو سال و عمره گزاران دانشگاهی تقدیم می شود، جهت التماس دعا از نیایشگران زمزم خوی و مُحرمان مشعر جوی و حاجیان لبیک گوی است که در طی چند نکته ارائه خواهد شد:

* یکم: انسان ره‌یافته به کوی حق، قلبی دارد که خود عرش رحمان است و قالبی دارد که کعبه محور است. چنین انسانی که ملك و ملکوت او را یاد خدا در دل و نام خدا در لب اداره می‌نماید هویّتی دارد که از گزند کژراهه‌روی محفوظ و از آسیب کج‌اندیشی مصون است؛ آنچه در مراسم دینی گفته می‌شود: «وَ الْكَعْبَةُ قِبْلَتِی» پیامی فراتر از تفکیك دین از سیاست و دستوری رساتر از تجزیه دنیا از آخرت به همراه دارد؛ زیرا عصاره این عبارت، عبور از هرگونه تفکیك ناصواب و گذر از هر تجزیه نارواست، چون انسان متعهّد در تمام شؤون حیاتی خویش قبله‌ای دارد که از نقطه اعتدالی آن هرگز عدول نمی‌کند و تنها مدار آن دین خداست که از رهگذر عقل برهانی و نقل معتبر قرآنی و روایی معصومان: استخراج می‌شود.

* دوم: شعارهای کلیدی اسلام با اصول اعتقادی آن هماهنگ بوده و دستور استمرار بیداری و غفلت‌زدایی را به همراه دارد. آنچه از نکته قبل گذشت «وَ الْكَعْبَةُ قِبْلَتِی» با آنچه در قرآن حکیم صریحاً اعلام شد؛ فَأَيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ الله بیان‌گر لزوم مراقبت دائم و محاسبت متصل و مواظبت پی گیر است.

نموداری از توجه به احاطه همه جانبه خداوند و مثالی از لحاظ مطلق بودن انسان به آگاهی پروردگار را می‌توان در درون کعبه مشاهده نمود.

کسی که وارد کعبه شد معنای «أینما تولّوا فثمّ قبله» را کاملًا می‌فهمد و همین را آیت آیه فَأَيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ الله قرار می‌دهد. آن‌گاه معنای «وَ الْكَعْبَةُ قِبْلَتِی» را بار دیگر مرور می‌کند، سپس خود را در جهان پرآینه می‌نگرد؛ چنان‌که مولای موحّدان، امیرمومنان، علی‌بن ابی‌طالب (ع) فرمود: «وَ تَشْهَدُ لَهُ الْمَرَائِی لَا بِمُحَاضَرَهٍ» و هر لحظه خویش را شهود خدا می‌یابد و تمام کارهای جانحه و جارحه خود را در خدمت صاحب کعبه قرار می‌دهد و حج و عمره را نموداری از وفاداری به میثاق قرآن و عترت اطهار می‌داند و همه مناسك آن را در همین مدار تفسیر می‌کند.

* سوم: کعبه که مطاف همگان و قبله همگی است، نمادی از بیت معمور بوده و آن نیز آیتی از عرش الهی است. جهان عینی که انسان کبیر است، به صورت انسان مؤمن آگاه که جهانی است بنشسته در گوشه‌ای، با همه نمادهای دینی که دارد در انسان متجلّی

است. کعبه عینی روزی بتکده شده بود و موحّدان روی به کعبه نگران و غمگین. دستور الهی جهت پاکسازی این بیت مردمی چنین صادر شـد که امیر موحّدان، حضـرت علی بن ابی‌طالب (ع) بر دوش مبارک عصاره هستی قرار گیرد و بت را به دور انداخته و حرم توحید را از روث صَنَم و لوث وَثَن پاک کند و در این دستور سرّی نهفته است که برخی از روایات اهل

ص: ۷

بیت وحی: از آن پرده برداشته‌اند که حضرت پیامبر (ص) به وسیله حضرت علی (ع) بالا نرود بلکه حضرت وصی به سبب حضرت نبی رفیع شود. به هر تقدیر در پرتو جمع نبوت و امامت کعبه بیرون از رجز شرک و رجس الحاد تطهیر شود. این صحنه آموزنده همگان، مخصوصاً دانشگاهیان معتمِر را به تنزیه ساحت روح از توجه به غیر خدا فرا می‌خواند و ره‌یافت آن را تمسک به نبوت و ولایت؛ یعنی به قرآن و عترت می‌داند؛ چنانچه ابو المجد، مجدود بن آدم سنایی غزنوی گفته است:

شرک پادار شد هلاکش کن کعبه بتخانه گشت پاکش کن

مر علی را تو این عمل فرمای تا نهد بر عزیز کتف تو پای

کعبه از بت به جمله پاک کند مشرکین را همه هلاک کند

«۱»* چهارم: «حج» که آهنگ هماهنگ با دعوت بنیانگذار کعبه است و «عمره» که معمور نمودن بیت ویژه الهی است، با تلبیه آغاز می‌شود و معنای آن پاسخ مثبت به ندای خداوند است و چون صدای الهی دائمی است، جواب آن نیز مستمر خواهد بود و اگر در باره موحّدان ناب چنین آمده است که: الَّذِینَ هُمْ عَلی صَلاتِهِمْ دائِمُونَ برای آن است که اینان هماره به یاد خدا در دل و به نام وی در لب متنعّم اند. حاجیان کعبه و متعمران بیت خدا، وقتی از آن حج و از این عمره طرفی می‌بندند که دائماً تلبیه را در دل و تکبیر را بر لب حفظ نمایند و معنای صیانتِ آن و حفظِ این، همانا پرهیز از کژروی و دوری از راه بندی است؛ به طوری که هرگز بیراهه نرویم و راه کسی را نیز نبندیم تا بتوان درباره ما گفته شود: «الذین هم فی حجّهم و عمرتهم دائمون»؛ زیرا حج مقطعی و عمره موسمی، تمرینی برای تداوم تلبیه در ساحت قدس ربوبی است. شهود توحید با آیات بیّن که مخصوص سرزمین وحی است، فِیهِ آیاتٌ بَیِّناتٌ مَقامُ إِبْراهِیم زائران کوی حق را به‌جایی رساند که:

تف-- ل او فرق عرش را س-- اید ل-- عل او زیب ف-- رش را شای--- د

و به وی چنین معرفت می‌بخشد که اگر به این در نرود برای همیشه در می‌ماند.

عقل درمانده را بدین در خواند زانکه درمانده هر که زین در ماند

* پنجم: هرچند تمام موجودات از رزق پروردگار بهره‌مندند، لیکن خداوند میهمانان ویژه‌ای دارد که آنان را با روزی مخصوص پذیرایی می‌نماید و این ضیافت در زمان خاص و در زمین مختص و با زبان اختصاصی صورت می‌پذیرد:

- زمان خاص آن ماه مبارک رمضان است که مردان سالک صالح آن را طبق نصوص روایی و دعایی آغاز سال سیر و سلوک محسوب می‌دارند و سود و زیان و فراز و فرود اخلاقی خویش را با فرا رسیدن ماه مبارک دیگر ارزیابی می‌نمایند.

- زمین مخصوص آن با منطقه هبوط وحی و استقرار کعبه و جوشش زمزم و مسعای بین صفا و مروه و مانند آن است که حاجیان و معتمران در این سرزمین میهمانان خاص خداوندند.

- زبان اختصاصی آن نغمه پرطنین «لَا إِلَه إِلَّا الله» است که دالان ورودی توحید را نفی هرگونه بت پرستی می‌داند؛ خواه بت درون که با اضلال نفس مُسَوّله و اغوای نفس اماره سامان می‌پذیرد و خواه بت بیرون که با وسوسه ابلیس و دسیسه استکبار، استعمار، استعباد و استحمار سازمان دهی می‌شود. مترنّمان این نغمه میهمان ویژه الهی‌اند؛ زیرا با نفی ربوبیتِ غیرخدا، پرستش، خضوع، خشوع، و رازگویی و نیازخواهی، مخصوص خداوند یگانه و یکتا خواهد بود. کسی که در سرزمین نزول وحی با زبان توحیدی آشنا می‌شود، مهم‌ترین ره‌آورد وی نزاهت از هر طاغوت درون و بیرون و برائت از هر جالوت شرق و غرب خواهد بود.

چنین انسان موحّدی که نه خود را دید و نه غیر خدا را مؤثّر دانست، هر حرفی را کنار خواهد گذاشت و گوهر مقصود را خواهد دید و به آن دل می‌بندد و به وی سر می‌سپارد و در کوی او بدون هیچ داعیه‌ای معتکف خواهد شد؛ زیرا برای وی کاملًا معلوم می‌شود که:

روی گرد آلود برزی او که بر درگاه او آبروی خود بری گر آب روی خود بری

---

(۱). حدیقه‌الحقیقه وشریعه الطریقه- اثر ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی غزنوی، تصحیح مدرّس رضوی- سیّد محمدتقی، ص ۲۱۳- چاپ سوم، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۶۸

ص: ۸

و نیز برای او روشن خواهد گشت که:

ای ص-- دف جوی جوهر الّا ج-- ان و جامه بنه به‌ساحل لا

هستِ حق جز به نیست نگراید زاد ای-- ن راه نیست--- ی ب---- اید

ت-- ا ت-- و از نی-- ستی ک-- له ننهی روی را در ب---- قا ب-- ه ره ننهی

* ششم: همانطوری که نغمه توحید از زبان حضرت ختمی نبوت (ص) از کنار کعبه به جهانیان رسید. نوای ملکوتی بَقِیَّتُ اللهِ خَیْرٌ لَکُم نیز از جوار همین کعبه از زبان حضرت ختمی امامت، مهدی موجودِ موعود (ع) به عالمیان خواهد رسید و باید در صیانت این سرزمین کوشید. شایسته است متولیان حرم الهی سعی بلیغ نمایند تا حقیقت توحید را به طور دقیق بررسی کنند و توسل، شفاعت و مانند آن را که همگی در ظلّ اذن خداوند و طبق اراده حاکم ربوبی که جهان بان و جهان بین است، صورت می‌پذیرد منافی توحید تلقی نکننـد و آن را مانع وحدت مطلوب و هم‌آوایی مذاهب که مقصود اسلام است ندانند و با حاجیان و معتمران مهربانانه‌تر رفتار نمایند و در اسعاف نیازهای سفری آنان دوستانه‌تر بکوشند و نیز بایسته است که زائران حرمین شریفین همه آداب مناسک و مراسم را در کمال ادب دینی و احترام متقابل انجام دهند.

بانوان معزز و گرامی نیز در رعایت حجاب همانند عفاف کوشاتر باشند تا پیام جمهوری اسلامی ایران در سیره و سنت برخاسته از خواسته سریره میهمانان سرزمین وحی، به ویژه دانشگاهیان گرانمایه که سرمایه ارزشمند کشورند کاملًا مشهود شود. مسؤولان محترم ایران در عربستان برادران صمیمی شمایند که سرافرازی خود در عربستان را مرهون علوّ همت و اعتلای روح حاجیان و معتمران ایرانی می‌دانند و چون جریان مطاف و قبله از بارزترین مصادیق بیت رفیع الهی است، ره توشه خود را رفعت از حضیض و طبیعت قرار داده و از تجرد روح و معارف عالی آن بهره وافر برده شود تا هماره شما را همراهی نمایند.

مناجات مأثور از حضرت امیر مؤمنان (ع) این است:

«إِلَهِی کَفَی بِی عِزّاً أَنْ أَکُونَ لَکَ عَبْداً، وَ کَفَی بِی فَخْراً أَنْ تَکُونَ لِی رَبّاً، أَنْتَ کَمَا أُحِبُّ فَاجْعَلْنِی کَمَا تُحِبُّ».

بار الها!

گر دُر عطا بخشی، آنک صدفش دل‌ها در تیر بلا باری اینک هدفش جان‌ها

امام زمانا! (ع):

گِرد تو گردم همی، زیرا مرا هنگام سعی از مروت وز صفا هم مروه‌ای و هم صفا

در پایان این پیام، قبولی اعمال همگان، به ویژه دانشگاهیان عزیز را از خدای کعبه- که خدای ازل و ابد است- مسألت دارم.

ص: ۹

طواف از طبقه دوم مسجد الحرام

چکیده

در این نوشتار بر آنیم که دیدگاه فقیهان شیعی و سنی در باره طواف از طبقه دوم مسجدالحرام وفضای کعبه را شرح دهیم و تبیین کنیم. در مجموع، سه دیدگاه در این موضوع وجود دارد؛ «جواز طواف»، «عدم جواز طواف» و «قول به احتیاط و جمع در مورد معذورین». برای هر یک از فتاوا ودیدگاه‌ها، دلایلی از کتاب، سنت، عقل و عرف مطرح شده است.

نوشته حاضر، در یک مقدمه و دو بخش تدوین یافته است.

کلید واژه ها: طواف، کعبه، مسجدالحرام، فضای کعبه، جواز، عدم جواز، احتیاط.

مقدمه

در وضعیت کنونی که طبقه اوّل مسجدالحرام، حدود ۲۷ یا ۳۰ سانتی متر از سقف کعبه معظّمه بالاتر است، فتاوای گوناگونی از فقهای معاصر در باره «جواز و صحّت طواف از طبقه بالا» و «عدم جواز و عدم صحّتِ طواف از آن» مطرح شده است. پیش از ورود به بحث اصلی، ناگزیر به بیان مطالبی در باره ارتفاع کعبه و مسجدالحرام و پیشینه آن هستیم. پرداختن به این نکات، به این دلیل است که در موضوع بحث دخیل و تأثیرگذار می باشند:

۱. ارتفاع کعبه معظمه در عصر ابراهیم خلیل (ع) طبق روایت سعیدبن جناح، نُه ذراع بوده است:

«... سَعِيدِ بْنِ جَنَاحٍ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ ٧ قَالَ كَانَتِ الْكَعْبَةُ عَلَى عَهْدِ إِبْرَاهِيمَ ٧ تِسْعَةَ أَذْرُعٍ وَ كَانَ لَهَا بَابَانِ فَبَنَاهَا عَبْدُ اللهِ بْنُ الزُّبَيْرِ فَرَفَعَهَا ثَمَانِيَةَ عَشَرَ ذِرَاعاً فَهَدَمَهَا الْحَجَّاجُ وَ بَنَاهَا سَبْعَةً وَ عِشْرِينَ ذِرَاعاً». (۱)

«سعید بن جناح از برخی از اصحاب و آن‌ها از امام صادق (ع) نقل می کنند که: «ارتفاع کعبه در زمان ابراهیم (ع) به نُه ذراع می‌رسید و برای آن، دو درِ (شرقی و غربی) بود. ابن زبیر (پس از آسیب دیدن کعبه به وسیله سنگباران لشکریان حَجّاج)، آن را با ارتفاع ۱۸ ذراع ساخت. (پس از قتل ابن زبیر) حَجّاج آن بنا را تخریب و با ارتفاع ۲۷ ذراع بنا کرد.» (۲)

امروز ارتفاع کعبه به ۸۵/ ۱۴ سانتی متر می رسد.

اطراف کعبه به صورت مستطیل، صحن مسجدالحرام و میدان طواف را تشکیل می‌دهد.

ظهور روایت سعیدبن جناح، دلالت بر این مطلب دارد که افزودن بر ارتفاع کعبه منعی ندارد؛ زیرا اگر منعی بود، امامان بزرگوار بیان می‌کردند و در صورت بیان، به دلیل دواعی بر نقل، حتماً به دست ما می‌رسید.

مسأله ارتفاع کعبه، همچنان که خواهیم دید، بر فتاوای فقها اثر گذاراست.

۲. از زمان خلیفه سوم، بخش‌هایی از مسجدالحرام با وسعتی‌که در همان عصر داشت، مسقّف شد و در عصرخلفای اموی و عباسی، بارها توسعه یافت، ولی در عصر سعودی‌ها اقدامات دیگری انجام گرفت؛ مانند بنای زیر زمین، ساخت طبقه دوم و نیزآماده سازی سطح بالای مسجد برای نماز و طواف. (۳)

بنابراین، تا سال ۱۳۶۸ ق. (۱۳۲۸ ش.) مسجدالحرام فاقد طبقه دوم و زیر زمین بود، ولی امروز وجود طبقه دوم مسجد و شاید درآینده طبقات دیگر و همچنین کثرت حجاج و عدم گنجایش صحن مسجدالحرام برای طواف، باعث شده که مسأله طواف از طبقات بالا-و همچنین طبقه زیر زمین مورد توجه قرار گیرد و موجب سوالاتی از فقیهان بزرگوار شود وآنان را به پاسخگویی وادارد.

۳. بحث طواف از طبقه دوم مسجد یا از فضای کعبه، فاقد پیشینه تحقیق است و تا آنجا که تتبّع و بررسی شده، از جانب فقهای

گذشـته و معاصر و حتی فقهای کنونی به چشم نمی‌خورد. تنها فقیهی که به اشاره، آن‌هم تنها در نقد فتوای شافعی، سخنی از طواف در فضـای کعبه به میـان آورده، مرحوم علامه حلّی (متوفای ۷۲۶ ق.) است که مرحوم شـیخ حسن نجفی درکتـاب جواهر الکلام نیز صرفاً به نقل عبارت علامه بسنده کرده، بی آن‌که به بررسی وتجزیه و تحلیل آن بپردازد.

علّامه حلّی درکتاب تذکره الفقها می‌نویسد:

و قـال الشـافعی: لا بأس بالحائل بین الطائف و البیت، کالسـقایه و السواری، و لا بکونه فی آخر باب المسـجد و تحت السـقف و علی الأروقه و السـطوح إذا کان البیت أرفع بناء علی ما هو الیوم، فإن جعل سقف المسجد أعلی، لم یجز الطواف علی سطحه، و یستلزم أنّه لو انهدمت الکعبه- و العیاذ بالله- لم یصح الطواف حول عرصتها، و هو بعید» (۴)

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۲۱۳، ح ۷

۲- آثاراسلامی مکه و مدینه جعفریان، ص ۸۱

۳- ر. ک. به: آثاراسلامی مکه ومدینه، صص ۷۸- ۷۳

۴- تذکره الفقها، ج ۸، ص ۹۳؛ جواهر الکلام، ج ۱۹، ص ۲۹۸

ص: ۱۰

«شافعی گوید: اشکال ندارد چیزی مانند آب‌خوری و دیوارها، میان طواف کننده و خانه خدا (کعبه) فاصله شود وهم‌چنین اشکالی نیست که طواف در آخر درِ مسجد و زیر سقف و داخل رواق‌ها انجام گیرد، اگر ارتفاع خانه رفیع‌تر و بلندتر از سطح مسجد باشد، همچنان که امروز چنین است. بنا بر این، اگر سقف مسجد بلندتر از کعبه بود، طواف بر سطح مسجد جایز نیست. لازمه این سخن شافعی آن است که اگر- العیاذ بالله- روزی کعبه ویران شد، طواف پیرامون عرصه آن درست نباشد وحال آن‌که چنین چیزی بعید است. (وکسی چنین فتوایی نداده است.)»

این تنها عبارتی است که در منابع شیعی در این موضوع یافت می‌شود. آن هم همچنان که ملاحظه می کنید، علّامه حلّی، فتوای شافعی را که گفت: «اگر سطح مسجد بلندتر از خانه بود طواف صحیح نیست» رد می کند و در نقض آن می فرماید: «اگرچنین سخنی درست باشد؛ چنانچه روزی کعبه خراب شد و ساختمان آن فرو ریخت، طواف بر عرصه آن نباید صحیح باشد، در حالی که کسی چنین فتوایی نداده است.

در موضوع مورد بحث، تنها دو مقاله متوسط نگاشته شده است:

* مقاله‌ای از حجت الاسلام عباس ظهیری با عنوان، طواف معذورین، که بخش دوم آن اشاره‌ای به موضوع بحث دارد و در فصلنامه «میقات حج» شماره ۶۱ به چاپ رسیده است.

* و دیگر، نوشته‌ای با نام «پژوهشی در باره طواف از طبقه اول مسجدالحرام»، ولی هیچ‌کدام از این دو بزرگوار به صورت مستوفا وارد بحث نشده‌اند و جای تحقیق وپژوهش در موضوع یاد شده، همچنان باقی است. همچنان که جناب آقای فاضل در پایان مقاله خود یاد آور شده‌اند.

بخش اول: طرح مسأله و سخن فقها

پرسش اصلی بحث:

آیا طواف از طبقه دوم مسجدالحرام که ارتفاع آن بلندتر از کعبه می‌باشد، جایزاست؟

به عبارت دیگر، آیا انجام طواف در مکانی بالاتر ازکعبه و در فضای کعبه جایز است؟ مانند طبقه دوم یا پشت بام یا طبقات دیگری که بعداً ساخته شود.

به دیگر سخن، آیا طواف بر گِرد فضای کعبه، طواف بر پیرامون کعبه محسوب می‌شود؟

در پاسخ به این پرسش بایدگفت که مسأله از چند جهت قابل بررسی‌است:

۱. در حال اختیار؛ بدین معنی که زائر از همان آغاز مخیّر باشد «در صحن مسجدالحرام» یا «در طبقات فوقانی» طواف کند.

۲. در حال اضطرار و ازدحام جمعیت؛ یعنی اگر ازدحام و شلوغی به حدی بود که توانایی و قدرت طواف درصحن مسجد وجود نداشته باشد ویا افراد معذور و ناتوانی هستند که در صحن مسجد نمی‌توانند پیاده طواف کنند و باید از صندلی چرخدار (ویلچر) یا وسیله نقلیه دیگراستفاده کنند. به همین جهت مأموران حرم، مانع از طواف آنان در صحن مسجد می‌شوند و به ناچار آنان را به طبقه دوم مسجدالحرام هدایت می کنند.

اقوال فقهای شیعه

فقهای شیعه دراین مسأله سه نظریه دارند: ۱. جواز ۲. عدم جواز ۳. قول به‌احتیاط وجمع.

نکته: فتوای فقها که به آن خواهیم پرداخت، ناظر به حالت اضطرار و افراد ناتوان و معذور است که ناگزیر از صندلی چرخدار استفاده می کنند.

در این باره، از مراجع عظام تقلید استفتا شده که متن آن با پاسخ‌های ایشان چنین است:

پرسش:

ص: ۱۱

«افراد ناتوان، که پیش‌تر با صندلی چرخدار (ویلچر) یا سبد (تخت روان) طواف داده می‌شدند، در سال جاری از طواف در صحن مسجد الحرام منع شده‌اند و حتی ممکن است کسی نباشد فرد ناتوان را بر دوش خود حمل کند و طواف بدهد یا همین کار نیز ممنوع شود و چنین افرادی باید در طبقه دوم یا پشت بام مسجد الحرام طواف داده شوند. اکنون پرسشی که پیش می‌آید این است که: آیا چنین طوافی کفایت می‌کند یا نه؟ و وظیفه آنان چیست؟» (۱)

پاسخ‌ها:

مراجع بزرگوار- ایّدهم الله- هرکدام به‌گونه‌ای به این استفتا و پرسش، پاسخ داده اند که درمجموع به سه قول می‌رسیم:

الف: عدم جواز

۱. آیت الله سیستانی: چنانکه احراز شود طبقه دوم بالاتر از کعبه است، طواف از بالا کفایت نمی‌کند و باید برای طواف از پایین نایب بگیرند و لازم نیست احتیاط کنند وچنانچه مطلب مشکوک باشد، باید احتیاطاً میان طواف از بالا و نایب گرفتن از پایین‌جمع نمایند.

۲. آیت الله صافی گلپایگانی: اگر طواف در طبقه دوم، بالاتر از کعبه باشد، نایب بگیرند تا برای‌آنان در صحن مسجدالحرام طواف نماید وخودش لازم نیست که ازطبقه دوم طواف نماید.

۳. آیت الله نوری همدانی: طواف در طبقه فوقانی صحیح نیست و این قبیل افراد باید به وسیله‌کول‌گرفتن طواف خود را انجام بدهند واگر ممکن نشد، لازم است برای طواف خود نایب بگیرند.

ب: جواز

۱. آیت الله بهجت: در صورت عدم امکان، با رعایت الأقرب فالأقرب، طواف از طبقه‌دوم کفایت می‌کند.

۲. آیت الله مکارم شیرازی: در این‌گونه موارد که راهی جز این نیست، طواف در طبقه بالاکفایت می‌کند.

۳. علّامه حلّی وبه تبع وی، صاحب جواهر، در میان فقهای گذشته، به این مسأله اشاره کرده وقائل به جواز طواف از طبقه فوقانی شده‌اند و این فتوا از عبارت علّامه درکتاب تذکره، استنباط می‌شود که در ردّ قول شافعی نقل کردیم. صاحب جواهر نیز متن فتوای علامه را درکتاب جواهر آورده وآن را تأییدکرده است.

ج: قائلین به احتیاط و جمع

۱. آیت الله خامنه‌ای: طواف باید دور کعبه معظمه و لو در فضای ما بین زمین تا محاذی پشت بام کعبه باشد و کف طبقه دوم مسجد الحرام، اگر به قدر قامت طواف کننده پایین‌تر از نقطه محاذی پشت بام کعبه نباشد، طواف از طبقه دوم صحیح و مجزی نیست و کسانی‌که نمی‌توانند در صحن مسجدالحرام ولو به وسیله حمل توسط شخص دیگر طواف کنند وظیفه‌شان نایب گرفتن در طواف است و احوط آن است که خودش هم در همان طبقه دوم طواف نماید.

نکته: مراد از احتیاط در ذیل این فتوا (و احوط آن است)، صراحت در احتیاط واجب ندارد و با نظر به این که مسبوق به فتوا است، ممکن است، احتیاط مستحب برداشت شود، لیکن به استناد تفسیر مسؤول دفتر استفتائات معظم له، مقصود از آن، احتیاط واجب است. (۲)

۲. آیت الله فاضل: در فرض سؤال، چنانچه کعبه مقدسه از طبقه دوم پایین‌تر نباشد، احتیاط واجب‌آن است‌که، علاوه بر این که در طبقه دوم طواف داده می‌شوند، استنابه هم بنماید، والله العالم.

۳. آیت الله تبریزی: احتیاط واجب این است که آن‌ها را از طبقه دوم طواف دهند ونایب هم برایشان بگیرند.

۴. آیت الله وحید خراسانی: در مفروض سؤال باید نایب بگیرد که در صحن‌مسجدالحرام طواف نماید و در صورتی که متمکّن

می‌باشد و بر او حرجی نیست، احتیاط واجب آن است که خودش هم از طبقه دوم طواف نماید.

نکته:

همچنان‌که ملاحظه شد، سه نظریه عمده درمسأله وجود دارد. البته این نکته را باید در نظر داشت که این سه‌نظریه، درمورد طواف معذورین فرض دارد؛ زیرا قول به احتیاط، فقط درمورد افراد معذور ومضطر قابل تصوّراست و معنی پیدا

۱- مناسک محشی، مسأله ۶۶۸، ص ۲۶۹، نشر مشعر، چاپ ۱۳۸۷

۲- ظهیری، عباس، طواف معذورین، میقات حج، شماره ۶۱، ص ۳۲

ص: ۱۲

می کنـد، ولی درمورد کسـانی که مختـار هسـتند و درانتخـاب طواف از صـحن مسـجد یا طبقه فوقانی آزاد می‌باشـند، قول به احتیاط وجمع در اینجا معنی نـدارد. دراینجـا دو قول بیشتر فرض نـدارد؛ یـا طواف ازطبقه دوم جـایز است و یـا جایز نیست. نظریه سومی به عنوان احتیاط، فرض ندارد. البته آنچه دراین رساله به آن می‌پردازیم؛ اعم است ازحالت اختیار و اضطرار.

اقوال اهل سنت

از منظر عالمان اهل سنت، در این مسأله دو نظریه وجود دارد: ۱. جواز ۲. عدم جواز.

شافعی نظر به عدم جواز داده است. فتوای او را از تذکره نقل کردیم. نووی و ... قائل به جواز هستند. فتاوای فقهای اهل سـنت را از کتاب «المجموع» می آوریم:

محیی الدین نووی، از علمای قرن هفتم اهل سنت، در کتاب «المجموع» می‌نویسد:

«اصـحاب ما وقوع طواف در مسـجدالحرام را شـرط می‌دانند و طواف در آخرهای مسـجد ورواق‌ها و کنار درِ مسجد طواف را جایز می‌شـمرند و همچنیـن گفته‌انـد: طـواف بر سـطح و طبقـه بالاـی مسـجد، اگر خـانه کعبـه بلنـدتر از بنـای مسـجد باشـد- همچنـان که امروزچنین است- جایز می‌باشد.»

ولی صاحب عداه گفته است: «اگر سـقف مسجد بلندتر از سطح کعبه باشد، طواف بر سطح مسجد جایز نیست.» رافعی این سخن را قبول نـدارد و گفته است: «اگر این سـخن درست باشـد، لازمه‌اش آن است که اگر- العیـاذ بـالله- خـانه کعبه خراب شود، طواف بر عرصه آن صـحیح نباشد و این بعید است.» آنگاه محیی الدین سـخن رافعی را صواب دانسته و در تأیید آن می گوید: «قاضی حسین، طواف بر سـطح مسـجد را جـایز می‌شـمرد و لو از محاذات کعبه بالاتر باشـد؛ همچنان که نماز بر کوه ابوقبیس- که مشـرف بر کعبه است- صحیح می‌باشد.» (۱)

استناد قائلین به جواز در این متن، دو چیز است: «جواز طواف برعرصه کعبه» و «جواز نماز برکوه ابو قبیس».

بخش دوم:

دلایل بحث

برای هر یک از اقوال ذکر شده، ادله‌ای آمده است که به نقل وتبیین و بررسی آن‌ها در حدّ توان و مقدورمی‌پردازیم:

فصل اول: دلایل قائلین به عدم جواز

آنان که نظریه به عدم جواز داده‌اند، ادلّه‌ای از قرآن و روایات آورده‌اند که در اینجا به تبیین آن‌ها می‌پردازیم:

نکته: بنا به‌نظریه عدم جواز، ملاک و مبنا ارتفاع کعبه است. اگر ارتفاع و قامت کعبه به اندازه قامت انسان بلندتر از سـطح طبقه دوم مسـجد باشد؛ به گونه‌ای که عرفاً بگویند دور خانه خدا طواف می کند، طواف صـحیح است و اگر کعبه پایین تر یا هم‌سطح طبقه دوم باشد، طواف باطل است.

ادلّه‌ای که ظهور دارد: طواف باید محاذی کعبه انجام شود و نه در فضای آن:

۱. آیات قرآن

خداوند می‌فرماید: ... وَ لْیَطَّوَّفُوا بِالْبَیْتِ الْعَتِیقِ؛ (۲) «... و بر گِرد خانه کعبه طواف کنند.»

چگونگی استدلال

آیـه‌ای کـه گـذشت، ظهـور در این معنـا دارد که بایـد پیرامـون کعبه و نه فضـای آن، طـواف کرد. چنـد قرینه وجـود دارد که چنین ظهوری را تقویت می کند:

۱- ر. ك. به: نووی، المجموع فی شرح‌المهذب، ج ۸، ص ۳۹، نشر دارالفکر.

۲- حج: ۲۹

ص: ۱۳

* قرینه نخست؛ قوام و معنا یافتن واژه «طواف» در جمله «وَ لْیَطَّوَّفُوا» به این است که طواف کننده احاطه بر چیزی که پیرامون آن طواف می کند (کعبه)، داشته باشد؛ به عبارت دیگر، کعبه و خانه‌ای که روی زمین با دست حضرت ابراهیم (ع) بنا شده، برای طواف محوریت و موضوعیت پیدا می کند.

واژه شناسان، واژه طواف را اینگونه معنا کرده‌اند.

فیومی، درکتاب «مصباح المنیر»، طواف را به «دور زدن و گشتن پیرامون شیء» معنا کرده و گفته است: «طَافَ بالشیء «یَطُوفُ» «طَوْفًا» و «طَوَافاً» استَدَار بِهِ»؛ «طواف کرد به چیزی؛ یعنی پیرامون آن می گردد ومی‌چرخد.» (۱)

ابن منظور نیز در «لسان العرب» اینگونه آورده است: «وطاف بالقوم وعلیهم طَوْفاً ... اسْتدار وجاء من نواحِیه ... وطاف بالبیت وأَطافَ علیه دارَ حَوْله»؛ «برقوم طواف کرد؛ یعنی آنان را دور زد و از نواحی آن آمد و خانه خدا را طواف کرد؛ یعنی برگرد آن چرخید.» (۲)

بنابر این معنا، «طواف بالبیت» یعنی چرخیدن بر گِرد خانه.

* قرینه دوم؛ حرف «باء» در «بالبیت»، به معنای الصاق و تماس باشیء یا شخص است؛ خواه الصاق و تماس حقیقی باشد، خواه مجازی. تماس حقیقی مانند: «أمسَکتُ بِثَوبِهِ» یعنی پیراهنش راگرفتم. الصاق مجازی مانند: «مَرَرتُ بِزَیدٍ» یعنی به زید برخوردکردم. (۳)

بنابراین، طواف خانه خدا باید الصاق به خانه خدا و احاطه برآن داشته باشد.

مؤید مطلب فوق، آیات ذیل و روایاتی است که ذکرخواهیم کرد:

۱. وَ عَهِدْنا إِلی إِبْراهیمَ وَ إِسْماعیلَ أَنْ طَهِّرا بَیْتِیَ لِلطَّائِفینَ وَ الْعاکِفینَ وَ الرُّکَّعِ السُّجُودِ. (۴)

«و به ابراهیم و اسماعیل فرمان دادیم و تعهد بستیم که: خانه مرا برای طواف‌کنندگان واعتکاف کنندگان و رکوع و سجده کنندگان پاکیزه کنند.»

«عهد»، به معنای «امر» است و «تطهیر» به معنای «پاکیزه کردن خانه از هر گونه آلودگی‌ظاهری و باطنی» است. خداوند به ابراهیم و اسماعیل فرمان داد تا کعبه را از هر گونه شرك و کفر و هر رجس و پلیدی که در اثر بی مبالاتی مردم پیدا می‌شود، پاکیزه کنند تا بندگان خدا، پیرامون آن طواف بگزارند. (۵)

۲. وَ طَهِّرْ بَیْتِیَ لِلطَّائِفینَ وَ الْقائِمینَ وَ الرُّکَّعِ السُّجُودِ. (۶)

«پاکیزه کن خانه‌ام را برای طواف کنندگان و قیام کنندگان به عبادت و رکوع کنندگانو سجده کنندگان.»

این دو آیه شریفه که در یکی ابراهیم و اسماعیل مخاطب‌اند و در دیگری ابراهیم، درصدد بیان این مطلب است: «خانه خدا برای طواف کنندگان و عبادت کنندگان آماده شود.»

مرحوم طبرسی در «مجمع البیان» می‌نویسد: «طائف به کسی می‌گویندکه پیرامون چیزی بچرخد و طائفین به کسانی می گویند که پیرامون خانه می‌چرخند.» (۷)

بنابراین، ظهور این آیات دلیل برآن است که کعبه برای طائف، موضوعیت و محوریت دارد و طواف باید پیرامون خانه خدا انجام شود نه بر فضای کعبه و صدق عرفی نیز مؤید این مطلب است.

از این‌رو، با توجه به این‌که سطح طبقه بالای مسجدالحرام، بلندتر از بام کعبه است، طواف کننده از طبقه بالا، احاطه و الصاق به کعبه نخواهد داشت و در عرف، به طواف او، «طواف البیت» صدق نمی‌کند. بلکه طواف او بر فضای کعبه است.

بالاخره، آیا طواف بر فضای کعبه، «طواف بالبیت» محسوب می شود یا نه؟ پرسشی است که در ادلّه جواز، به پاسخ آن خواهیم

پرداخت.

پاسخ به این استدلال

چند پاسخ به این استدلال داده شده است:

۱. در مقاله‌ای پژوهشی- فقهی، به قلم یکی از علما در باره «طواف از طبقه اول مسجد الحرام» آمده است:

۱- مصباح المنیر، ماده «طوف».

۲- لسان العرب، واژه «طوف».

۳- معانی حروف با شواهدی از قرآن وحدیث، د. سید محمد رامنش، ص ۲۵، حرف «باء»، نشر وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی، اول ۱۳۷۱

۴- بقره: ۱۲۵

۵- ر. ك. به: المیزان، ج ۱، صص ۴۲۵- ۴۲۴؛ فقه القرآن، آیت الله یزدی، ج ۱، ص ۱۸۸

۶- حج: ۲۶

۷- مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۰۲، ذیل آیه ۱۲۵ سوره بقره.

ص: ۱۴

«گرچه ظهور کلام مثلًا «طاف بالمکان» آن است که باید آن مکان را محور طواف خود قرارداد، نه جای بالاتر یا پایین‌تر از آن را، لیکن روایت (مرسله صدوق را که ذکر خواهیم کرد)، حاکم بر آن است و به تفسیر و توسعه چیزی پرداخته است که قابلیت توسعه را دارد؛ چنانکه ادلّه استقبال هم در وجوب محاذات نماز با نفس کعبه ظهور دارد و حداقل برای حاضران در مسجد الحرام چنین است، ولی روایت دست کم صلاحیت توسعه در استقبال را دارد و با توجه به این نکته که مورد و متعلّق تکلیف در هر دو مسأله (طواف و استقبال)، کعبه می‌باشد، جدّاً بعید به نظر می‌رسد که تفاوتی میان این دو وجود داشته باشد.» (۱)

در پاسخ می گوییم: این که مرسله صدوق بتواند حاکم براستدلال برآیه شریفه باشد، جای بحث دارد.

۲. شاید گفته شود در عرف، بر طواف از طبقه دوم نیز طواف صدق می کند و طواف افراد معذور- که راهی جز چرخیدن در طبقه فوقانی ندارند- مصداق طواف شمرده می‌شود.

۳. نمی‌توان طواف برِگرد بیت عتیق را، تنها به طواف پیرامون مکان کعبه و یا فضای‌آن منحصر کرد، بلکه آیه شریفه در پی اثبات این مطلب است که طواف باید بر گرد این خانه انجام گیرد، نه خانه‌های دیگر؛ به عبارت دیگر، یعنی برِگرد خانه‌ای طواف کنید که ظاهر و باطن آن پاکی است و قداست دارد و دو پیامبر خدا مأمور به طهارت آن شده‌اند. پس آیات یاد شده درصدد نفی طواف بر فضای کعبه نیستند و در منطق گفته‌اند: «اثبات شیء نفی ماعدا نمی کند».

۲. روایات

روایات بسیاری با اسم اشاره و با تعبیر «مَن طَافَ بِهَذَا البیتِ» یا «طَافَ بِالْبَیْت» آمده است که ظهور در طواف برِگرد کعبه دارد و معنای این ظهورآن است که طواف از طبقات فوقانی و فضای کعبه جایز نباشد.

این روایات در باب ۴، استحباب تکرار طواف و باب ۲۶ قضای حاجتِ مؤمن (از ابواب طواف) آمده است که به بیان برخی از آن‌ها می‌پردازیم:

۱. در صحیح ابن ابی عمیر از امام باقر یا امام صادق ۸ چنین آمده است:

«مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ فِی الْعِلَلِ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ سَعْدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ حَدِیدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحَدِهِمَا ۸ ... فَخَلَقَ اللهُ الْبَیْتَ فِی الأرْضِ وَ جَعَلَ عَلَی الْعِبَادِ الطَّوَافَ حَوْلَهُ». (۲)

«... پس خداوند کعبه را در زمین پدید آورد و بر بندگان تکلیف کرد گِرد آن بچرخند.»

کلمه «حَولَهُ» در این روایت، دلیل برآن است که «بیت» در روی زمین موضوعیت ومحوریت یافته و طواف دور آن بر بندگان لازم شده است.

روایت از لحاظ سند مشکلی ندارد. همه راویان حدیث ثقه هستند.

۲. صحیح اسحاق بن عمار از امام صادق (ع):

«وَ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ، عَنْ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ (ع) قَالَ: قَالَ مَنْ طَافَ بِهَذَا الْبَیْتِ طَوَافاً وَاحِداً، کَتَبَ اللهُ لَهُ سِتَّةَ آلَافِ حَسَنَةٍ وَ مَحَا عَنْهُ سِتَّةَ آلَافِ سَیِّئَةٍ وَ رَفَعَ لَهُ سِتَّةَ آلَافِ دَرَجَةٍ حَتَّی إِذَا کَانَ عِنْدَ الْمُلْتَزَمِ- فَتَحَ لَهُ سَبْعَةَ أَبْوَابٍ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ- قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ، هَذَا الْفَضْلُ کُلُّهُ فِی الطَّوَافِ؟ قَالَ نَعَمْ، وَ أُخْبِرُکَ بِأَفْضَلَ مِنْ ذَلِکَ قَضَاءُ حَاجَةِ الْمُسْلِمِ أَفْضَلُ مِنْ طَوَافٍ وَ طَوَافٍ حَتَّی بَلَغَ عَشْراً». (۳)

«اسحاق بن عمار از امام صادق (ع) چنین نقل می کند: کسی که بر گرد این خانه یک طواف کند خداوند شش هزار حسنه در نامه عمل اومی‌نویسد وشش هزارگناه از او محو و نابود می‌کند وشش هزار درجه به وی می‌دهد. همین که به ملتزم رسید، هفت درِ بهشت را به روی او می گشاید.

اسحاق بن عمار با شگفتی می‌پرسد: فدایت شوم، همه این‌ها ثواب طواف است؟ امام (ع) فرمود: آری. به بیشتر از این به تو خبر دهم وآن برآوردن حاجت مسلمان است که برتر ازطواف و طواف، تا به ده رسید!»

۱- فاضل، محمد جواد، مقاله پژوهشی- فقهی درباره طواف از طبقه اول مسجد الحرام، ص ۶

۲- وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۸۸، ابواب الطواف، باب ۱، ح ۱۱ و ج ۱۳، م ۱۷۷۸۷

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۳۶۳، ح ۲۱۷۷۱. باب ۲۶، استحباب اختیار قضاء حاجه المؤمن علی غیرها من القربات حتی العتق و الطواف و الحج المندوب ...

ص: ۱۵

۳. اسحاق بن عمار از امام صادق (ع):

«وَ فِی ثَوَابِ الْأَعْمَالِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَی بْنِ الْمُتَوَکِّلِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ، عَنْ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ إِسْحَاقَ ابْنِ عَمَّارٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ ۸ یَا إِسْحَاقُ، مَنْ طَافَ بِهَذَا الْبَیْتِ طَوَافاً وَاحِداً کَتَبَ اللهُ لَهُ أَلْفَ حَسَنَهٍ، وَ مَحَا عَنْهُ أَلْفَ سَیِّئَهٍ، وَ رَفَعَ لَهُ أَلْفَ دَرَجَهٍ، وَ غَرَسَ لَهُ أَلْفَ شَجَرَهٍ فِی الْجَنَّهِ، وَ کَتَبَ لَهُ ثَوَابَ عِتْقِ أَلْفِ نَسَمَهٍ حَتَّی إِذَا صَارَ إِلَی الْمُلْتَزَمِ، فَتَحَ اللهُ لَهُ ثَمَانِیَهَ أَبْوَابِ الْجَنَّهِ، فَیُقَالُ لَهُ: ادْخُلْ مِنْ أَیِّهَا شِئْتَ. قَالَ: فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ، هَذَا کُلُّهُ لِمَنْ طَافَ؟ قَالَ: نَعَمْ، أَ فَلَا أُخْبِرُکَ بِمَا هُوَ أَفْضَلُ مِنْ هَذَا؟ قَالَ: قُلْتُ بَلَی. قَالَ: مَنْ قَضَی لِأَخِیهِ الْمُؤْمِنِ حَاجَهً، کَتَبَ اللهُ لَهُ طَوَافاً وَ طَوَافاً حَتَّی بَلَغَ عَشَرَهً». (۱)

«اسحاق بن عمار نقل کرده که امام صادق (ع) فرمود: ای اسحاق، کسی که برِگرد این خانه یک طواف کند، خداوند هزار حسنه در نامه عمل او می‌نویسد: و هزار گناه از او محو می‌کند و هزار درجه به او می‌دهد وهزار درخت برای او در بهشت غرس می‌کند و پاداش هزار بنده آزاد شده برایش می‌نویسد تا آنگاه که به ملتزم رسید، خداوند هشت درِ بهشت را به رویش می‌گشاید و به او گفته می‌شود: از هر در که می‌خواهی وارد بهشت شو.

اسحاق بن عمار پرسید: فدایت شوم! همه این ثواب‌ها برای کسی است که طواف می کند؟ امام (ع) فرمود: آری. به بیشتر از این به تو خبر دهم؟ گفتم: آری. فرمود: کسی که حاجتی از برادر مؤمن خود برآورد، خداوند برای او طواف و طواف تا ده طواف می نویسد.»

۴. امام صادق (ع):

«یَا إِسْحَاقُ مَنْ طَافَ بِهَذَا الْبَیْتِ طَوَافاً وَاحِداً کَتَبَ اللهُ لَهُ أَلْفَ حَسَنَه ...». (۲)

«ای‌اسحاق، کسی که پیرامون این خانه یک طواف کند، خداوند هزارحسنه برایش می‌نویسد.»

استدلال

چگونگی استدلال به این روایات روشن است. اسم اشاره «هذا» اشاره است به خانه‌ای که روی زمین قرار دارد؛ یعنی کعبه و طواف برگرد این خانه است که چنین ثواب و پاداش بزرگی دارد.

پاسخ

بی گمان، خواست شریعت، طواف بر محورکعبه است و خداوند می‌خواهد با این عمل، دست بنده‌اش را بگیرد و او را به مقصد برساند و این روایات نیز برآن دلالت می‌کند وطبیعی است که چنین طوافی به خاطر نزدیکی آن به کعبه، از پاداش و ثواب بیشتری برخوردار است، ولی ظاهر این است که این روایات صرفاً در صدد بیان طواف برگردکعبه و ثوابی است که برآن مترتب است، ولی طواف از طبقه دوم و طواف بر فضای کعبه را نفی نمی‌کنند.

۳. دلیل عقلی

ممکن است جایز نبودن طواف از طبقه دوم، برای متصل نبودن آنان به صفوف طواف کنندگان باشد. شاید فقیهی در صدق «طواف الکعبه» بر «طواف از طبقه فوقانی» تردید نداشته باشد، ولی از آن جهت که اتّصال به جمع طواف کنندگان را ضروری و لازم می‌شمارد، از این رو، طواف از طبقه فوقانی را جایز نمی‌داند؛ چرا که چنین طوافی، فاقد اتصال به جماعت طواف کننده در مطاف است. (۳)

دلیل دیگری که از جهت عقلی می‌توان به آن تکیه کرد، نبود دلیل بر منع طواف از فضای کعبه است.

نتیجه

دلایلی که آوردیم، ظهور در این داشت که کعبه روی زمین، موضوعیت و محوریت برای طواف دارد و می‌بایست طواف بر

پیرامون آن و نه فضای آن، انجام گیرد. بنابراین، طواف در طبقه دوم مسجدالحرام که از کعبه بلندتر است، جایز نیست، ولی همانگونه که ملاحظه کردید، دلایل یاد شده جای نقد داشت و دارای استحکام دلالی محکمی نبود؛ لذا برخی به دلالت آن‌ها اشکال کرده و ظهور دلالی آن‌ها را تضعیف نموده‌اند.

۱- وسائل‌الشیعه، ج ۱۳، ص ۳۰۵، ح ۱۷۸۰۷

۲- من لایحضره الفقیه، ج ۲، باب ابتداء الکعبه و فضلها، ص ۱۶۰، ح ۲۱

۳- ظهیری، عباس، طواف معذورین، میقات حج، شماره ۶۱، ص ۴۲

ص: ۱۶

فصل دوم: ادله قائلین به جواز

برای جواز طواف از طبقه دوم مسجد و فضای کعبه، ادله‌ای از قرآن، روایات و عقل اقامه شده که به بررسی و نقد آن‌ها می‌پردازیم:

۱. قرآن

«... وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ». (۱)

به مقتضای این آیه کریمه، طواف خانه خدا، مأموربه است و بر طواف از طبقه دومِ مسجد، عرفاً صدق طواف می‌کند و مصداق امتثال مأمور به اختیاری است و مجزی خواهد بود و معذورین نیازی به طواف نیابی در مطاف نخواهند داشت. (۲)

پاسخ:

در پاسخ به این استدلال می‌توان اینگونه پاسخ داد که: آیه شریفه، درادله عدم جواز نیز مورد استناد قرارگرفت. درآن‌جا قرائنی برشمرده شد (مانند واژه «طواف» وحرف «با» برای الصاق) که ظهور آیه بر لزوم طواف برمحورکعبه را تقویت می‌کرد نه بر فضای آن.

ولی هم چنان‌که پیش‌تر گذشت، آیه شریفه در بیان طواف بر گِرد کعبه است و می‌گوید: پیرامون بیت عتیق طواف کنید، نه چیز دیگر و در مقام نفی طواف از فضای کعبه نیست. بدیهی است «اثبات شیء نفی ما عدا نمی‌کند.»

چنانچه به وسیله روایات ثابت شود که کعبه به عنوان قبله مسلمانان و خانه مبارك و هدایت، منحصر در این بنا نیست و تا آسمان‌ها امتداد دارد، آن گاه، این روایات، مفسر آیه شریفه شمرده شده و طواف پیرامون خانه؛ اعم ازطواف خانه و فضای آن خواهد بود.

آیت الله جوادی آملی- حفظه الله- در ذیل آیه تطهیر (۳) می فرمایند:

«ممکن نیست اساس کعبه بر اثرحوادث طبیعی یا اجتماعی و سیاسی از بین برود، گرچه ممکن است بخشی ازساختمان آن بر اثر این‌گونه حوادث ویران شود؛ زیرا قبله ومطاف مسلمانان چهار دیواری کعبه نیست، بلکه آن بُعد مخصوصی است که کعبه در آن واقع است وگرنه لازم می‌آید به هنگام ویرانیِ بنا بر اثر سیل یا حمله مهاجمانی چون حَجاج، اصل قبله از بین رفته باشد.» (۴)

۲. روایات

برخی از روایات ارتفاع کعبه را تا آسمان هفتم می‌دانند. ظهور این نصوص آن است که طواف، ولو در فضای کعبه انجام گیرد، در حقیقت پیرامون آن انجام گرفته و صحیح می باشد.

این روایات به چند دسته قابل تقسیم است:

الف: روایات «اساس البیت»

مرسله صدوق:

«مُحَمَّدُبنُ عَلِيّ بن الحُسَين قَالَ: قَالَ الصَّادِقُ (ع): أَسَاسُ الْبَيْتِ مِنَ الأَرْضِ السَّابِعَهِ السُّفْلَى إِلَى الأَرْضِ السَّابِعَهِ الْعُلْيَا». (۵)

«شیخ صدوق می گوید: امام صادق (ع) فرمود: اساس و پایه خانه خدا از هفتمین طبقه زیرین زمین تا هفتمین طبقه بالایی آن است.»

مراد از «زمین سفلی» و «زمین علیا» چیست؟

به فرموده یکی از مفسران (مرحوم آیت الله معرفت)، همانگونه که قرآن کریم آیات متشابه دارد وآیات محکم و باید آیات متشابه به وسیله آیات محکم تفسیر گردد تا مفهوم آن روشن شود، روایات نیز چنین وضعی دارند؛ مفاد برخی از روایات، غامض وپیچیده است و باید با روایات دیگری که مفهوم روشنی دارند تفسیرشود. در این میان، مرسله صدوق ازآن دست روایات است که برای روشن شدن مفهوم آن، باید از روایت دیگری کمك گرفت.

پرسش: هفتمین طبقه زیرین زمین و هفتمین طبقه بالای آن، در مرسله صدوق به چه معنا است؟

پاسخ: در معنای روایت، دو احتمال وجود دارد:

۱- حج: ۲۹

۲- ر. ک. به: ظهیری، عباس، طواف معذورین، میقات حج، شماره ۶۱، ص ۳۴

۳- بقره: ۱۲۵ وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثابَةً لِلنَّاسِ وَ أَمْناً وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقامِ إِبْراهِيمَ مُصَلًّى وَ عَهِدْنا إِلى إِبْراهِيمَ وَ إِسْماعِيلَ أَنْ طَهِّرا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَ الْعاكِفِينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ.

۴- تفسیر تسنیم، ج ۶، صص ۵۵۴ و ۵۵۵، مرکز نشر اسراء، اول ۱۳۸۳

۵- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۴۶، باب ابتداء الکعبه، ح ۲۳۱۷

ص: ۱۷

الف) مراد از زمین سفلی، طبقات زیرین و تحتانی زمین است که انسان و دیگر موجودات درآن زندگی می‌کنند و آن، زمینِ علیا است. طبق این تفسیر، روایت ناظر به قامت سفلیِ کعبه است و به قامت علیایی آن؛ یعنی از زمین علیا تا آسمان اشاره‌ای ندارد. قرینه‌ای که این احتمال را تقویت می‌کند واژه «اساس» در روایت است. «اساس» ظهور در ریشه و بنیان دارد و دلیل بر این است که از هفتمین طبقه زیرین زمین تا طبقه بالا، جزو کعبه است و بر الحاق فضا و بالای کعبه به کعبه دلالت نمی‌کند. (۱)

در این صورت روایت از موضوع بحث ما خارج است. چون به طبقات زیرین و سفلای کعبه اشاره دارد و ما اکنون درصدد اثبات فضای بالای کعبه و الحاق آن به کعبه هستیم و می‌خواهیم حکم طواف بر فضای مجازی کعبه را به دست آوریم.

ب) مراد از «زمین سفلی»، زمینی است که ما برآن قرارگرفته‌ایم و مراد از «زمین علیا» آسمان تا طبقه هفتم است و این تعبیری کنایی است از امتدادکعبه درجهت فوقانیِ آن. در این صورت اساس و پایه کعبه، از زمین تا آسمان هفتم امتداد دارد و محدود به خانه‌ای نیست که به دست ابراهیم خلیل ساخته شد. بنا براین، همانطورکه طواف برگِرد خانه صحیح است، برفضای خانه نیز صحیح می‌باشد؛ زیرا فضای کعبه ملحق به خودکعبه است. دلیل بر این احتمال، روایت امام کاظم (ع) است.

امام کاظم (ع) در ذیل آیه شریفه اللهُ الَّذی خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ مِنَ الأَرْضِ مِثْلَهُن ... (۲) هفت آسمان وهفت زمین را تشریح می‌کند که می‌تواند تفسیری بر روایت صدوق باشد وآن را از اجمال و ابهام بیرون آورد.

عیاشی به سند خود، از حسین بن خالد، از حضرت ابو الحسن (امام کاظم ۷) روایت می‌کند که: آن حضرت کف دست چپش را گشود و سپس دست راست را بر آن نهاد و فرمود:

«هَذِهِ أَرْضُ الدُّنْیَا، وَ السَّمَاءُ الدُّنْیَا عَلَیْهَا فَوْقَهَا قُبَّهٌ، وَ الأَرْضُ الثَّانِیَهُ فَوْقَ السَّمَاءِ الدُّنْیَا، وَ السَّمَاءُ الثَّانِیَهُ فَوْقَهَا قُبَّهٌ، وَ الأَرْضُ الثَّالِثَهُ فَوْقَ السَّمَاءِ الثَّانِیَهِ، وَ السَّمَاءُ الثَّالِثَهُ فَوْقَهَا قُبَّهٌ ... وَ الأَرْضُ السَّابِعَهُ فَوْقَ السَّمَاءِ السَّادِسَهِ وَ السَّمَاءُ السَّابِعَهُ فَوْقَهَا قُبَّهٌ. وَ عَرْشُ الرَّحْمنِ- تَبَارَکَ وَ تَعَالَی- فَوْقَ السَّمَاءِ السَّابِعَهِ وَ هُوَ قَوْلُ اللهِ الَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَماواتٍ وَ مِنَ الأَرْضِ مِثْلَهُن ...» (۳)

«این (دست چپ)، به منزله زمین دنیا است وآسمان دنیا، گنبدوار برآن قرار گرفته است. زمین دوم، بالای آسمان دنیا واقع شده و آسمان دوم همانند گنبد برفراز آن می‌باشد. زمین سوّم بالای آسمان دوم است و آسمان سوم چون گنبد بر روی آن واقع شده است ... و زمین هفتم بر فراز آسمان ششم است و آسمان هفتم به مانند گنبد بر بالای آن قرار دارد و عرش خدای رحمان بالای آسمان هفتم می‌باشد. واین است تفسیر فرموده خداوند: خداست آن‌که هفت آسمان را خلق کرد و زمین را همانند آن‌ها آفرید.»

باتوجه به این روایت، مفهوم «أَسَاسُ الْبَیْتِ مِنَ الأَرْضِ السَّابِعَهِ السُّفْلَی إِلَی الأَرْضِ السَّابِعَهِ الْعُلْیَا» (۴) چنین می شود: «ریشه خانه خدا از زمین هفتم سفلی، زمینی که ما درآن زندگی می‌کنیم تا زمین هفتم علیا، زمین آسمان هفتم، امتداد دارد.»

بنابراین، با ضمیمه روایت امام کاظم (ع) به روایت صدوق، به عنوان تفسیری ازآن، نتیجه می‌گیریم که کعبه از زمین تا آسمان هفتم امتداد دارد و در این صورت، فضای بالای کعبه، حکم کعبه را پیدا می‌کند.

سند روایت

اشکالی که ممکن است استدلال به روایت را تضعیف کند، مرسله بودن آن است.

در اینجا این پرسش مطرح است که: آیا روایات مرسله‌ای که شیخ صدوق نقل کرده، معتبر است؟

آیت الله سبحانی پژوهشی در روایات مرسله شیخ صدوق کرده‌اند که با مرور آن، می‌توان به پاسخ این پرسش دست یافت:

الف) عده‌ای مراسیل شیخ را مطلقا حجت می‌دانند؛ مانند سید بحرالعلوم و بهاء الدین عاملی، شارح فقیه که شیخ صدوق را عادل و خبر عادل را حجّت می‌داند. سلیمان بحرانی نیز می گوید: جمعی از اصحاب، مراسیل صدوق را توصیف به صحت می‌کنند؛ مانند علّامه (در کتاب مختلف)، شهید (در شرح ارشاد) و محقق داماد.

ب) برخی نیز حجّیت مراسیل شیخ را مشروط می‌دانند و می گویند: اگر اسناد ساقط شده عادل بوده‌اند، روایت حجت است و الا حجت نیست. ولی اسناد ساقط شده نزد شیخ صدوق عادل بوده اند. (۵)

۱- فاضل، محمد جواد، مقاله پژوهشی- فقهی درباره طواف از طبقه اول مسجد الحرام، ص ۶

۲- طلاق: ۱۲

۳- تفسیر عیاشی، ج ۲، صص ۱۵۹- ۱۶۰، ح ۷۲

۴- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۴۶، باب ابتداء الکعبه، ح ۲۳۱۷

۵- اصول الحدیث و احکامه فی علم الدرایه، صص ۹۷ و ۹۸

ص: ۱۸

ج) قول سوّمی به نقل از آیت الله مقتدایی است که از مرحوم آیت الله فاضل لنکرانی نقل کرده:

مرسلات صدوق بر دو قسم‌اند: بعضی از مرسلات است که می گوید: «روی عن النبی وروی عن الصادق» ودر جایی می گوید: «قال النبی و یا قال الصادق کذا». این نیز مرسله است. اما مرسله‌ای که مرحوم صدوق با آن مقام علمی وبا آن مقام تقوایی قبول کرده و به پیغمبر اسناد می‌دهد، کمتر از مرسلات ابن ابی عمیر نیست. ابن ابی عمیر کسی است که «لا یروی الّا عن ثقه» و برایش اعتبار قائل هستیم. آیا مرسلات صدوق که به پیغمبر و امام اسناد می‌دهد، کمتر از مرسله ابن ابی عمیر است؟ لذا ایشان با این استحکام، این مرسله را مورد اعتبار و اعتماد می‌داند وشاهد می‌آورد که مرحوم صاحب ریاض از همین روایت مرسله به نص متواتر تعبیر می‌کرده است. پیداست نص متواتر به مرسله‌ای تعبیر می‌شود که کاملًا مورد اعتماد و پذیرفتنی باشد.» (۱)

در این روایت، وقتی مرحوم صدوق با جمله «قال الصادق (ع)» مطلب را به آن امام بزرگوار نسبت داده؛ بدین معنا است که صدور آن، از امام (ع) برای شیخ محرز و مسلّم بوده است.

دلالت روایت

اگر معنای روایت صدوق همان روایت امام کاظم (ع) باشد، دلالت آن برکفایتِ طواف از طبقه فوقانیِ مسجدالحرام روشن است؛ زیرا اساس و ریشه کعبه در زمین است و ارتفاع آن تا آسمان هفتم امتداد می‌یابد. در این صورت، فضای کعبه به منزله خود کعبه است و تمام آثار به آن ملحق می‌شود. و اگر احتمال نخست صحیح باشد، روایت قابل استدلال نیست.

ب: روایات تربیع کعبه

روایات نقل شده در این باب، ضمن بیان فلسفه مربع و چهارگوش بودن کعبه، آن را موازی بیت المعمور و بیت المعمور را موازی عرش خدا می‌دانند و از این روایات برداشت می‌شود که کعبه تا اعماق آسمان‌ها امتداد دارد:

«وَ قَدْ رُوِیَ أَنَّهُ إِنَّمَا سُمِّیَتْ کَعْبَهً لأَنَّهَا مُرَبَّعَهٌ، وَ صَارَتْ مُرَبَّعَهً لأَنَّهَا بِحِذَاءِ الْبَیْتِ الْمَعْمُورِ وَ هُوَ مُرَبَّعٌ، وَ صَارَ الْبَیْتُ الْمَعْمُورُ مُرَبَّعاً لأَنَّهُ بِحِذَاءِ الْعَرْشِ وَ هُوَ مُرَبَّعٌ، وَ صَارَ الْعَرْشُ مُرَبَّعاً لأَنَّ الْکَلِمَاتِ الَّتِی بُنِیَ عَلَیْهَا الإِسْلَامُ أَرْبَعٌ؛ وَ هِیَ سُبْحَانَ اللهِ وَ الْحَمْدُ لِلهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَ اللهُ أَکْبَرُ». (۲)

«شیخ صدوق (رحمه الله علیه) گوید: روایت شده که کعبه را کعبه نامیدند؛ چون مربع است و مربع است، چون در برابر و موازی بیت‌المعمور است که آن‌هم مربع است و بیت المعمور مربع است، چون در برابر عرش قرار گرفته که آن هم مربع است وعرش مربع است، چون کلماتی که اسلام برآن بنا شده چهار تا است و آن عبارت است از: «سُبْحَانَ اللهِ» «وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ» «وَ لَا إِلَهَ إِلَا اللهُ» «وَ اللهُ أَکْبَرُ».

برخی از مفسران، در تبیین این روایت می‌نویسند:

«مفادکلام بلند و نورانی امام صادق (ع) این است که حقیقت تسبیحات اربعه- که نظام هستی برآن‌ها مبتنی است- موجب تحقّقِ عرشِ مربع می‌شود و تکوّن آن، باعث تحقّق بیت المعمور وبالأخره بیت معمور باعث تحقّق‌کعبه در عالم طبیعت می‌شود؛ یعنی آنچه در عالم طبیعت است، الگویی از عالم مجرّدات تام است و عالم مجردات تام نیز الگویی از اسماء حسنای الهی است که فوق تمام است. خلاصه این‌که، آن نظام ربّانی به ترتیب درجات وجودی، مایه تحقّق نظام عقلی، مثالی و طبیعی است.

باتوجه به روایت یاد شده، معنای این حدیث که «کعبه از جایگاه خویش تا اعماق آسمان قبله است»؛ «إِنَّهَا قِبْلَهٌ مِنْ مَوْضِعِهَا إِلَی السَّمَاء» (۳) نیز آشکار می‌شود؛ زیرا اگرچه ظاهر این حدیث بر وجوب رویکرد به این بُعد عمودی، به عنوان حکم فقهی دلالت دارد، اما در باطن آن، بر ارتباط وجودی میان عوالم طبیعت و مثال و عقل حکایت می‌کند.» (۴)

سند روایت مرسله است و همان حرف‌هایی که در مورد مرسلات صدوق گفته شد، در اینجا نیز تکرار می‌شود.

ج: روایات فلسفه هفت شوط

این روایات، ضمن بیان فلسفه هفت شوط، کعبه را در امتداد و موازی بیت المعمور شمرده است:

«وَ فِی الْعِلَلِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ حَاتِمٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ حَمْدَانَ بْنِ الْحُسَیْنِ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ الْوَلِیدِ، عَنْ أَبِی بَکْرٍ، عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِیرٍ، عَنْ أَبِی حَمْزَهَ الثُّمَالِیِّ، عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ ٨ قَالَ: قُلْتُ لأَیِّ عِلَّهٍ صَارَ الطَّوَافُ سَبْعَهَ أَشْوَاطٍ؟ فَقَالَ: إِنَّ اللهَ قَالَ لِلْمَلَائِکَهِ إِنِّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَهً فَرَدُّوا عَلَیْهِ وَ قَالُوا:

۱- مجله فقه، ص ۱۴۹، شماره ۵۸، سال ۱۳۸۷

۲- من‌لایحضره‌الفقیه، ج ۲، ص ۱۲۴، باب ۶۱، باب علل الحج، ح ۵۴۰، چاپ دارصعب بیروت ۱۴۰۱ ق.

۳- وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۳۳۹

۴- تفسیرتسنیم، ج ۶، صص ۵۵۲ و ۵۵۵

ص: ۱۹

أ تَجْعَلُ فِيها مَنْ يُفْسِدُ فِيها وَ يَسْفِکُ الدِّماءَ فَقَالَ: إِنِّی أَعْلَمُ ما لَا تَعْلَمُونَ وَ کَانَ لَا یَحْجُبُهُمْ عَنْ نُورِهِ فَحَجَبَهُمْ عَنْ نُورِهِ سَبْعَهَ آلَافِ عَامٍ، فَلَاذُوا بِالْعَرْشِ سَبْعَهَ آلَافِ سَنَهٍ فَرَحِمَهُمْ وَ تَابَ عَلَیْهِمْ وَ جَعَلَ لَهُمُ الْبَیْتَ الْمَعْمُورَ فِی السَّمَاءِ الرَّابِعَهِ وَ جعَلَهُ مَثَابَهً وَ جَعَلَ الْبَیْتَ الْحَرَامَ تَحْتَ الْبَیْتِ الْمَعْمُورِ وَ جَعَلَهُ مَثَابَهً لِلنَّاسِ وَ أَمْناً فَصَارَ الطَّوَافُ سَبْعَهَ أَشْوَاطٍ وَاجِباً عَلَی الْعِبَادِ لِکُلِّ أَلْفِ سَنَهٍ شَوْطاً وَاحِداً». (۱)

«ابوحمزه ثمالی از امام سجاد (ع) پرسید: چرا طواف هفت دور است؟ امام فرمود: خداوند به فرشتگان فرمود: من در زمین خلیفه قرار می‌دهم. فرشتگان اعتراض کرده، گفتند: آیا کسی را در زمین قرار می‌دهی که فساد می‌کند و خون می‌ریزد؟! خداوند فرمود: من چیزی را می‌دانم که شما نمی‌دانید و خداوند که تا آن زمان فرشتگان را از نور خود پنهان نمی‌کرد، آنان را هفت هزار سال از نور خود در حجاب قرار داد. فرشتگان (ازکرده خود) پشیمان شده، هفت هزارسال به عرش خداوند پناه بردند. پس خداوند به آن‌ها ترحّم کرد وتوبه‌شان را پذیرفت و بیت المعمور را در آسمان چهارم برای آنان محل اجتماع قرارداد و بیت الله الحرام را زیر آن محلّ اجتماع و محلّ امن برای مردم ساخت. بدین صورت، هفت شوط طواف بر بنگان خدا واجب شد. برای هر هزارسال یک طواف.»

همانطور که ملاحظه گردید، این روایت نیزکعبه را در امتداد و موازی بیت المعمور شمرد و مفهوم آن این است که کعبه تا بیت المعمور امتداد دارد.

د: روایات قبله و نماز برکوه ابو قبیس

این نوع روایات در باب قبله، به امتداد قبله درجهت فوقانی اشاره دارد و نماز برکوه ابوقبیس که بلندتر ازکعبه و مشرف برآن است را صحیح می‌داند.

* ۱. روایت عبدالله بن سنان: «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الطَّاطَرِیِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی حَمْزَهَ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ ۸ قَالَ: سَأَلَهُ رَجُلٌ قَالَ: صَلَّیْتُ فَوْقَ أَبِی قُبَیْسٍ الْعَصْرَ فَهَلْ یُجْزِی ذَلِکَ وَ الْکَعْبَهُ تَحْتِی؟ قَالَ: نَعَمْ، إِنَّهَا قِبْلَهٌ مِنْ مَوْضِعِهَا إِلَی السَّمَاءِ». (۲)

«... عبد الله بن سنان گوید: مردی از امام صادق (ع) پرسید: نمازعصر را بالای کوه ابو قبیس خواندم، در حالی که کعبه پایین قرار گرفته بود، آیا مجزی است؟ حضرت فرمودند: آری. کعبه ازجایگاه فعلی‌اش تاآسمان امتداد دارد.»

* ۲. روایت ابن مسکان: «مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ، عَنْ جَمَاعَهٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ، عَنْ فَضَالَهَ، عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنِ ابْنِ مُسْکَانَ، عَنْ (خَالِدِ بْنِ أَبِی إِسْمَاعِیلَ) قَالَ قُلْتُ لأَبِی عَبْدِ اللهِ (ع) الرَّجُلُ یُصَلِّی عَلَی أَبِی قُبَیْسٍ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَهِ، فَقَالَ لَا بَأْسَ». (۳)

«ابن مسکان از خالد بن ابو اسماعیل نقل کرده که گفت: به امام صادق (ع) گفتم: مردی بالای کوه ابوقبیس روبه روی قبله نماز می‌گزارد، (آیا نماز او صحیح است؟) حضرت فرمود: اشکالی ندارد.»

* ۳. روایت امام صادق (ع): «إِنَّ اللهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی جَعَلَ الْکَعْبَهَ قِبْلَهً لأَهْلِ الْمَسْجِدِ وَ جَعَلَ الْمَسْجِدَ قِبْلَهً لأَهْلِ الْحَرَمِ وَ جَعَلَ الْحَرَمَ قِبْلَهً لأَهْلِ الدُّنْیا ... وَ مَنْ کَانَ فِی الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ صَلَّی إِلَی الْکَعْبَهِ إِلَی أَیِّ جَوَانِبِهَا شَاءَ ... وَ مَنْ کَانَ فَوْقَ أَبِی قُبَیْسٍ اسْتَقْبَلَ الْکَعْبَهَ وَ صَلَّی فَإِنَّ الْکَعْبَهَ قِبْلَهٌ مَا فَوْقَهَا إِلَی السَّمَاءِ ...». (۴)

«خداوند- تبارک و تعالی- کعبه را قبله اهل مسجد قرار داد ومسجد را قبله برای اهل حرم وحرم را قبله برای اهل دنیا... کسی که در مسجد الحرام حضور دارد، به سوی کعبه نماز بگزارد. در هر جانبی که می‌خواهد بایستد وکسی که بالای کوه ابوقبیس قرار دارد به سمت کعبه نماز بخواند، همانا کعبه قبله است تا آسمان ...»

چگونگی استدلال

در چگونگی استدلال به روایت یاد شده گفته‌اند:

۱. کعبه به عنوان قبله، تا آسمان‌ها امتداد دارد؛ «إِنَّهَا قِبْلَةٌ مِنْ مَوْضِعِهَا إِلَی السَّمَاءِ».

۲. از شرایط نماز، استقبال و روبه‌روی کعبه ایستادن است و تفاوتی نمی‌کندکه کعبه مقابل نمازگزار باشد؛ مانند کسی‌که در مسجد الحرام نماز می‌خواند و یا کعبه بالاتر از نمازگزار باشد؛ مانندکسی که در زیرزمین مسجدالحرام به نماز ایستاده

۱- وسائل‌الشیعه، ج ۱۳، ص ۳۳۲، ح ۱۷۸۷۵

۲- وسائل‌الشیعه، ج ۴، ص ۳۳۹، ح ۵۳۳۵

۳- وسائل الشیعه، ج ۴، باب جواز الصلاه علی أبی قبیس، باب ۱۸، ص ۳۳۹، ح ۵۳۳۵

۴- من‌لایحضره‌الفقیه، ج ۱، ص ۲۷۵

ص: ۲۰

است و یا کعبه پایین‌تر از نمازگزار قرارگیرد؛ مانندکسی که برکوه ابوقبیس نماز می‌خواند. بنابراین، در مورد نماز تنها به سمت قبله بودن، شرط صحت نماز است و تفاوتی نمی‌کند که جایگاه نمازگزار بالاتر یا پایین‌تر از کعبه باشد.

مشکلی در استدلال به روایات در مورد نماز وجود ندارد، اما آیا در مورد طواف هم چنین است؟ صغرای قضیه؛ یعنی امتداد کعبه تا آسمان‌ها مسلّم‌است، اما کبرای قضیه؛ یعنی معامله نماز با طواف ازاین روایت به دست نمی‌آید. مگر به کمک و ضمیمه روایت «الطَّوَافُ بِالْبَيْتِ صَلاةٌ» که به‌آن خواهیم پرداخت. دراین صورت، صغرا وکبرای قضیه درست خواهد شد. صغرای قضیه؛ یعنی امتدادکعبه تا آسمان‌ها را از روایت فوق می‌فهمیم وکبرای قضیه را از روایتی که طواف را به منزله نماز می‌خواند به دست می‌آوریم. بنابراین، با توجه به تمام بودن صغری وکبرای قضیه؛ یعنی امتدادکعبه تاآسمان و بودن طواف مانند نماز، نتیجه می گیریم همانطور که طواف در صحن مسجدالحرام صحیح است، از طبقات فوقانی مسجد و در فضای کعبه نیز جایز خواهد بود.

ه-. طواف به منزله نماز

روایت دیگری، طواف را به منزله نماز می‌شمارد. همچنان‌که کعبه برای نماز به عنوان قبله از دو سوی بالا و پایین امتداد دارد، برای طواف نیز چنین است.

ازپیامبر خدا (ص) چنین روایت شده است:

«الطَّوَافُ بِالْبَيْتِ صَلاةٌ إِلَّا أَنَّ اللهَ أَحَلَّ فِيهِ النُّطْقَ». (۱)

«طواف خانه خدا، نماز است، جز آن‌که خدای تعالی در طواف، سخن گفتن را حلال کرده است.»

سند روایت

این روایت، تنها از طریق شیعه و درکتاب «عوالی اللئالی» آمده است.

محدث نوری در مستدرک الوسائل (۲) و علامه حلّی در نهج الحق وکشف الصدق (ص ۴۷۲) نیز این روایت را به نقل از عوالی نقل کرده‌اند. بنابراین، سند ضعیف است، ولی استناد مشهور فقها به آن، موجب جبران ضعف سند روایت می‌شود؛ مانند:

* شیخ طوسی؛ «الخلاف» (ج ۲، ص ۳۲۳).

* علامه حلی؛ «تذکره الفقهاء» (ج ۸، ص ۸۵)، درشرط بودنِ ستر و طهارت برای طواف.

* ابن ادریس؛ (در سرائر)، با این‌که گفته‌اند او به خبر واحد عمل نمی‌کند، اما نقل شده که بر طبق این حدیث فتوا داده است.

* شهید ثانی؛ «مسالک الافهام» (ج ۲، ص ۳۲۸) و نیز «روض الجنان» (ج ۱، ص ۵۳)، در مورد شرط طهارت برای طواف.

* محقّق اردبیلی؛ «مجمع الفائده و البرهان» (ج ۱، ص ۶۵ وج ۷، ص ۸۹)، وی فرموده است: طواف بر گِرد خانه، نماز به حساب می‌آید. بنابر این، آنچه در نماز شرط است، در طواف نیز شرط می‌باشد، جز آنچه به وسیله دلیل خارج می گردد.

* سید علی طباطبایی؛ «ریاض المسائل» (ج ۶، ص ۵۲۳) او می گوید: تشبیه طواف به نماز، چنین اقتضا می کند که در تمام احکام و از جمله در پاکیزه بودن از نجاست، با نماز شرکت داشته باشد.

* فاضل هندی؛ «کشف اللثام» (ج ۵، ص ۴۰۷).

* کاشف الغطا؛ «کشف الغطاء» (ج ۱، ص ۱۷۸ و ...).

گرچه سید محمد عاملی (۳) روایت را از نظر سند قاصر و از نگاه متن مجمل دانسته، همچنین محقق سبزواری (۴) آن را غیر مستند و غیر حجت شمرده است ولی صاحب مفتاح الکرامه (۵)سخن صاحب مدارک را ردکرده، می گوید: ضعف سند با عمل مشهور اصحاب جبران می‌شود.

۱- احسائی، ابن‌ابی‌جمهور، عوالی اللئالی، نشرسیدالشهدا، قم، ۱۴۰۵ ق.؛ مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۴۵۹؛ سنن بیهقی، ج ۵، ص ۸۷

۲- ج ۹، ص ۴۱۰، باب ۳۸، ح ۱۱۲۰۳

۳- مدارک الأحکام، ج ۱، ص ۱۲

۴- ذخیره المعاد، ج ۲، ص ۶۲۷

۵- ج ۱، ص ۷

ص: ۲۱

افزون بر این، شباهت‌های فراوانی میان نماز و طواف وجود دارد که عمومیت حدیث شامل آن‌ها می‌شود، لیکن مواردی که از مختصات نماز است باید استثنا شود.

در هر صورت، تردیدی نیست که مشهور فقها به این حدیث استناد جسته‌اند و بدین ترتیب ضعف سند آن جبران می گردد.

دلیل تعارض، روایت نزول فرشتگان برای طواف

«عَنْ أَبِی‌عَبْدِ اللهِ (ع) قَالَ: مَا خَلَقَ اللهُ خَلْقاً أَكْثَرَ مِنَ الْمَلَائِكَهِ وَ إِنَّهُ لَيَنْزِلُ كُلَّ يَوْمٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ، فَيَأْتُونَ الْبَيْتَ الْمَعْمُورَ فَيَطُوفُونَ بِهِ، فَإِذَا هُمْ طَافُوا بِهِ نَزَلُوا فَطَافُوا بِالْكَعْبَهِ، فَإِذَا طَافُوا بِهَا أَتَوْا قَبْرَ النَّبِيِّ (ص) فَسَلَّمُوا عَلَيْهِ، ثُمَّ أَتَوْا قَبْرَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) فَسَلَّمُوا عَلَيْهِ، ثُمَّ أَتَوْا قَبْرَ الْحُسَيْنِ (ع) فَسَلَّمُوا عَلَيْهِ، ثُمَّ عَرَجُوا وَ يَنْزِلُ مِثْلُهُمْ أَبَداً إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ ...». (۱)

«امام صادق (ع) فرمود: خداوند هیچ مخلوقی را بیشتر از فرشتگان نیافرید. هر روز هفتاد هزار فرشته بر گِرد بیت المعمور طواف می کنند. سپس فرود می‌آیند و بر گِرد کعبه طواف می کنند. آنگاه به سوی قبر پیامبر (ص) می‌آیند و بر آن حضرت سلام می کنند. سپس به قبر امیر مؤمنان رفته، به حضرت سلام می کنند. از آنجا به قبر حسین (ع) می‌روند و بر آن حضرت سلام می کنند. آنگاه به سوی آسمان عروج می کنند و بعد از آن، گروه های دیگری همانند آنان این اعمال را انجام می‌دهند واین برنامه تا روز قیامت ادامه دارد ...»

استدلال

از این روایت استفاده می‌شود که فرشتگان به زمین می‌آیند و پیرامون خانه به طواف می‌پردازند، و این دلیل بر این است که ملاک در طواف خودِ خانه و کعبه است وگرنه نیازی برای نزول آنان به زمین نبود.

در پاسخ باید گفت: با روایت یاد شده، چنین مطلبی ثابت نمی‌شود؛ زیرا ممکن است نزول فرشتگان به زمین، به منظور حضور در جمع مؤمنان طواف کننده باشد.

البته این نکته قابل انکار نیست که طواف بر گِرد خانه، از نزدیک، بر طواف بر فضای آن، از آسمان، برتری دارد و چه بسا چنین طوافی، از اجر و پاداش بیشتری بر خوردار باشد. (۲)

۳. دلیل عقلی

اگر طواف در محلّی که بالاتر از ارتفاع کعبه است جایز نبود، می‌بایست ارتفاع و محدوده بالاتر از کعبه هم، از حدود طواف به‌شمار می‌آمد و در این صورت، لازم می‌آمد شارع همانطور که مساحت معیّنی از زمین مسجدالحرام را به عنوان محدوده مطاف تعیین کرده، محدوده ارتفاع را نیز به عنوان حدّ طواف بیان می کرد، در حالی که چنین مطلبی را بیان نکرده و دلیلی به دست ما نرسیده است. بنابراین، از این سخن کشف می کنیم که اشکالی بر طواف از ارتفاع بالاتر ازکعبه وارد نیست. (۳)

دلیل عمده قائلین به عدم جواز، «بالاتر بودن سطح مسجدالحرام ازسطح کعبه» بود:

* شافعی در مورد دلیل فتوای خود می گفت: «فإن جعل سقف المسجد أعلی لم یجز الطواف علی سطحه»؛ «اگر ارتفاع خانه رفیع تر و بلندتر از سطح مسجد باشد- همچنان که امروز چنین است- طواف بر سطح مسجد جایز نیست.»

* آیت الله صافی گلپایگانی: اگر طواف در طبقه دوم، بالاتر از کعبه باشد، نایب بگیرند.

* آیت الله سیستانی: چنانچه احراز شود که طبقه دوم بالاتر از کعبه است، طواف از بالا کفایت نمی کند.

در پاسخ این نظریه باید گفت: لازمه این سخن آن است- هم چنان‌که علّامه درتذکره فرموده- اگر- العیاذ بالله- روزی کعبه ویران شد، طواف پیرامون عرصه آن درست نباشد، در حالی که چنین چیزی بعید است (وکسی چنین فتوایی نداده است.)

جمع بندی

طواف از طبقه دومِ مسـجدالحرام یا فضای مجازی کعبه، از مسائل مسـتحدثه بوده و فاقد پیشـینه در منابع فقهی است، جز علامه حلّی که در نقد شافعی در تذکره اشاره‌ای به مسأله کرده‌اند.

در میان فقهای شیعه، پیرامون مسأله سه فتوا وجود داشت؛ «عدم جواز»، «جواز» و «احتیاط».

۱- وسائل‌الشیعه، ج ۱۴، ص ۳۷۵، بَابُ اسْتِحْبَابِ زِيَارَهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ۷، ح ۱۹۴۱۹

۲- فاضل، محمد جواد، مقاله پژوهشی- فقهی درباره طواف از طبقه اول مسجد الحرام، ص ۶

۳- همان.

ص: ۲۲

در میان اهل سنت نیز دو قول بود؛ «جواز» و «عدم جواز» که دلایلی برای هر دو دیدگاه بیان شد.

برای عدم جواز، به آیات قرآن و روایات استدلال شده؛ آیاتی چون: (وَ لْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ). (۱) و (أَنْ طَهِّرا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَ ...). (۲) در این آیات قرائنی بود که دلالت برطواف برگِرد کعبه می کرد نه برفضای مجازی آن؛ مانند: کلمه «طواف» که به معنای پیرامون شیء دور زدن است.

و مرحوم شیخ طبرسی در مجمع البیان آورده بود: «طائف به کسی می گویند که پیرامون چیزی بچرخد.»

مطلب دیگر که با عنوان «قرینه دوم» به آن پرداخته شد، حرف «با» در «بالبیت» بود که در اصل به معنای الصاق- تماس باشیء یا شخص- است؛ خواه الصاق حقیقی باشد، خواه مجازی.

و پاسخ داده شد که طواف برگِرد بیت عتیق، طواف را منحصر به آن مکان نمی کند، بلکه آیات شریفه در پی اثبات این است که طواف باید برگرد این خانه انجام گیرد نه خانه‌های دیگر و درصدد نفی طواف برفضای کعبه نمی‌باشند. در منطق گفته شده که اثبات شیء نفی ماعدا نمی کند.

دلیل دیگر، روایاتی بود مانند «صحیحه ابن ابی عمیر» و «صحیحه اسحاق بن عمار» که می گفت: پیرامون این خانه بچرخید. کلمه «حول» و «هذا» را قرینه‌ای بر لزوم طواف پیرامون کعبه گرفته بودند.

در پاسخ به این نوع استدلال گفته شد، ظاهر این است که این روایات صرفاً در صدد بیان طواف برگِردکعبه و ثواب مترتب برآن هستند، ولی طواف از طبقه دوم و طواف بر فضای کعبه را نفی نمی کنند.

دلیل دیگری می گفت: ممکن است عدم جواز طواف از طبقه دوم، به جهت عدم اتصال به صفوف طواف کنندگان باشد.

ادله جواز

برای جواز طواف بر فضای خانه و طبقه دوم نیز دلیلی اقامه شدکه به نظر می‌رسد از قوّت بیشتری برخورداربود؛ مانند:

آیه شریفه (وَ لْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ) و روایاتی که ارتفاع کعبه را تا آسمان هفتم می‌دانست.

ظهور این نصوص آن بودکه طواف، ولو در فضای خانه انجام گیرد، در واقع پیرامون خانه انجام گرفته و صحیح است؛ مانند مرسله صدوق که به اساس البیت اشاره داشت وبا ضمیمه روایت امام کاظم ۷ به عنوان تفسیر مرسله صدوق، بنیان کعبه را از زمین تا آسمان می دانست.

روایات «تربیع کعبه» و «فلسفه هفت شوط»

- روایات یاد شده، ضمن بیان «فلسفه مربع بودن کعبه» و نیز «فلسفه هفت شوط بودن طواف»، کعبه را موازی بیت المعمور و بیت المعمور را موازی عرش می‌دانست و این حاکی از امتداد کعبه تا اعماق آسمان‌ها بود.

- روایات قبله و نماز برکوه ابو قبیس که به امتداد قبله در جهت فوقانی اشاره داشت و نماز برکوه ابوقبیس- که بلندتر از کعبه و مُشرف برآن است- را صحیح می‌دانست.

- روایتی که طواف را به منزله نماز می‌شمرد؛ «الطَّوَافُ بِالْبَيْتِ صَلاةٌ» و استناد مشهور فقها به‌آن؛ یعنی همانطورکه کعبه برای نماز به عنوان قبله از بالا و پایین امتداد دارد، برای طواف نیز چنین است.

پس مجموع این روایات، دلالت داشت که کعبه از زمین تا آسمان‌ها امتداد دارد.

و طواف مانند نماز است؛ یعنی همانطورکه نماز را در ارتفاع می‌توان خواند؛ مانندکوه ابوقبیس، طواف را نیز از فضای کعبه و طبقه دوم، با صدق عرفی، می‌توان انجام داد.

دلیل عقلی

اگر طواف در بالاتر از ارتفاع کعبه جایز نبود، باید ارتفاع هم از حدود طواف به شمار می‌آمد؛ همانگونه که مساحت معیّنی از زمین مسجد الحرام را به عنوان محدوده مطاف تعیین کرده است.

این‌ها دلایلی بود که در حدّ توان و بضاعت علمی به آن اشاره شد، لیکن بحث همچنان درخور پژوهش و تحقیق است و امید می‌رود که پژوهشگران گام‌های بلندتر را بردارند!

۱- حج: ۲۹

۲- بقره: ۱۲۵

ص: ۲۳

ص: ۲۴

نماز مسافر در اماکن چهارگانه (۱)

مشهور میان فقهای متأخر این است که مسافر در چهار مکان میان قصر و تمام مخیّر است و براساس فتوای این فقها، این مکان‌ها از قاعده «لزوم قصر» خارج‌اند. البته این حکم مخالفانی نیز دارد و این اختلاف، ناشی از اختلاف و گوناگونیِ روایات در این باب است؛ از همین رو، نظریه‌ها و دلایل ایشان را در بخش‌های جداگانه زیر مطرح و به بررسی خواهیم گذاشت:

چکیده

مشهور میان فقهای متأخر این است که مسافر در چهار مکان میان قصر و تمام مخیّر است و براساس فتوای این فقها، این مکان‌ها از قاعده «لزوم قصر» خارج‌اند. البته این حکم مخالفانی نیز دارد و این اختلاف، ناشی از اختلاف و گوناگونیِ روایات در این باب است؛ از همین رو، نظریه‌ها و دلایل ایشان را در بخش‌های جداگانه زیر مطرح و به بررسی خواهیم گذاشت:

* نظریه و فتوای وجوب قصر:

صاحبان این نظریه، مرحوم صدوق، فاضل بهبهانی، سید بحر العلوم و قاضی ابن براج هستند. آنان نظریه خود را به متقدّمین از اصحاب (اصحاب ائمه) نسبت داده‌اند.

* نظریه وجوب اتمام:

گفته‌اند رأی و نظریه مرحوم سید مرتضی و ابن جنید بر این بوده که ادله ایشان بررسی خواهد شد.

* نظریه تخییر با افضلیت اتمام:

چنانکه اشاره شد، مشهور فقهای متأخر (از شیخ طوسی تا کنون)، این نظریه را برگزیده‌اند.

مقدمه

در این نوشتار، به بیان «حکم نماز مسافر در اماکن چهارگانه، از جهت قصر و اتمام» خواهیم پرداخت و مراد ما از «مکان‌های چهارگانه»، به‌طور اجمال «مکّه، مدینه، مسجد کوفه و حائر حسینی» است.

همانگونه که گفتیم، در این بحث، سه نظریه مطرح کرده‌اند: ۱. قصر ۲. اتمام ۳. تخییر؛ البته با برتری و افضلیت اتمام.

در اینجا کوشیده‌ایم اقوال، ادله و وجوه جمع میان آن‌ها را از کلمات فقهای بزرگوار گردآوریم و با دسته بندی جامع و روشن، به مخاطب ارائه کنیم تا فاضلان و اندیشمندان این فن، با استفاده از آن، حکم مسأله را استخراج کنند.

اهمیت مسأله و فواید و اهداف آن

از برکات انقلاب اسلامی، در بُعد معنوی، آسان‌سازی زیارت، ارائه خدمات به زائران، اطلاع رسانی و تبیین تاریخ و معارف و اماکن متبرکه زیارتی است؛ به ویژه مکه، مدینه، مسجدکوفه و حائر حسینی (ع). از سوی دیگر، از مطالبی که ذهن زائران این چهار مکان را به خود مشغول کرده، یافتن پاسخِ این پرسش است که: «آیا نماز مسافری که قصد اقامت ده روز نکرده، قصر است یا تمام؟» هرچند پاسخ این پرسش در مناسک حج و رساله‌های عملیه، به شکل فتوا و مجمل آمده، لیکن جای پاسخ تفصیلی، با تمسک به مبانی، مدارك و اقوال، به‌ویژه برای روحانیان و زائران فرهیخته و عالِم، خالی است. اهمیت این مطلب، آنگاه روشن و واضح می‌شود که بدانیم بیشترین پرسش‌های زائران حج، عمره مفرده و عتبات عالیات پیرامون همین مسأله است.

ازآنجاکه در این مسأله، روایات متعدّد به ظاهر متعارض و با مدلول‌های مختلف وجود دارد؛ و همین امر سبب تعدد آرا و به وجود آمدن سه قول گردیده؛ شایسته است با دقت و تأمل، این روایات را که به‌حسب مفاد و قائل، به سه دسته تقسیم گردیده بررسی کنیم وکلمات فقها را در دلالت، ظهور و وجوه جمع میان آن‌ها، به تفصیل و با دسته بندی مناسب ارائه نماییم؛ تا فرهیختگان و فاضلان،

پس از ملاحظه این گفتارها و اشکالات و پاسخ‌ها، به جمع‌بندی درست و به تبع آن، به قول حق دست یابند.

پیشینه پژوهش

فقهای گرانقدر ما، از زمان مرحوم کلینی تاکنون، در بحث «صلاه المسافر» و برخی در «کتاب الحجّ» به این مسأله پرداخته‌اند؛ گروهی تنها فتوای خود را گفته‌اند و گروهی دیگر به‌طور اجمال، روایات مسأله را آورده، حکم مسأله را از آن‌ها برداشت و استخراج کرده‌اند و سرانجام گروهی دیگر به تفصیل بحث کرده، به استنباط حکم مسأله پرداخته‌اند.

ص: ۲۵

البته گروهی دیگر از فقها نیز در این باره کتاب مستقل نوشته‌اند؛ از جمله آن‌ها می‌توان به سه مورد اشاره کرد:

۱. «رساله فی قصر الصّلاه فی الأماکن الأربعه»، شیخ بهایی. (۱)

۲. «رساله فی القصر و الإتمام فی الأماکن الأربعه»، شیخ یوسف بحرانی. (۲)

۳. «رساله تنبیه‌الکرام فی‌ترجیح القصر علی‌التمام فی‌الأماکن الأربعه‌العظام»، شبّر ابن محمّد مشعشعی حویزی. (۳)

و فقیهانی که در این باره مباحث مشروح داشته‌اند:

صاحب حدائق، (۴) وحید بهبهانی، (۵) صاحب ریاض، (۶) میرزای قمی، (۷) نراقی، (۸) صاحب جواهر، (۹) سبزواری، (۱۰) شیخ عبدالکریم حائری، (۱۱) صاحب مفتاح‌الکرامه، (۱۲) اردبیلی، (۱۳) شیخ محمد حسین اصفهانی، (۱۴) سید ابوالحسن اصفهانی، (۱۵) حجت (کوهکمری)، (۱۶) بروجردی، (۱۷) حکیم، (۱۸) میلانی (۱۹) و خویی (۲۰). ۴

البته کلمات فقهایی که در این رساله مورد استفاده قرار گرفته، منحصر در افراد یاد شده نیست و حسب مورد، به کتب قدما (۲۱) مراجعه و با ذکر نشانی، کلام و نظر ایشان نیز آورده شده است.

پرسش اصلی و پرسش‌های فرعی:

پرسش اصلی (در اثبات اصل حکم): «نماز مسافر در اماکن چهارگانه، از جهت قصر یا اتمام و یا تخییر میان این دو، چه حکمی دارد؟»

پرسش فرعی (بیان موضوع حکم): «مراد از اماکن اربعه، که در روایات، با تعبیرهای گوناگون آمده، کجاست؟»

توضیح: وقتی از میان اقوال، قول به «تخییر در اماکن چهارگانه» برگزیده شد، نوبت به موضوع شناسی و بیان مراد از اماکن اربعه می‌رسد؛ به عبارت دیگر، تبیین محدوده هر یک از این چهار مکان در این بحث، از اهمیتی ویژه برخوردار است و از آنجا که اصل موضوع از موضوعات مستنبطه نیست؛ بلکه باید ادله را بررسی کنیم تا موضوع را دریابیم که مثلًا مکه است یا مسجد الحرام؟ و بعد از اثبات موضوع، دیگر خود مکه یا مسجد الحرام، از موضوعات مستنبطه نیست؛ بلکه از قضایای خارجیه است. لذا با توجه به این مطلب و پس از مراجعه به ادلّه، در می‌یابیم که محدوده این اماکن در روایات به‌گونه‌های مختلف بیان گردیده و به تبع آن، اقوال و احتمالات مطرح شده از سوی فقها، مختلف است:

۱. مکه جدید یا قدیم مسجدالحرام جدید یا قدیم.

۲. مدینه جدید یا قدیم مسجدالنبی جدید یا قدیم.

۳. مسجد کوفه یا شهر کوفه.

۴. حائر حسینی یا حرم سیدالشهدا.

البته ما در این نوشتار، به علّت کثرت مباحثِ مربوط به اثبات اصل حکم، تنها به پاسخ پرسش اصلی پرداخته و بحث و تبیین موضوع این مسأله را به فضلا و طلاب دیگر وا می‌گذاریم.

مباحث این نوشته:

بخش نخست: قول به قصر؛ که شامل قائلین به این قول و ادله طرح شده از سوی ایشان است.

از آنجا که یکی از ادله قائلین به قصر «اصلِ تقصیر در نماز مسافر» است مباحث پیرامون اصل در این مسأله، در بخش اول آورده شده است.

بخش دوم: قول به اتمام؛ که شامل قائلین به این قول و ادله طرح شده از سوی ایشان است.

بخش سوم: قول به تخییر با افضلیت اتمام؛ که شامل دسته بندی قائلین و کلمات ایشان و ادله مطرح شده از ایشان است.

از آنجاکه این قول به نوعی حد وسط دو قول دیگر است و ادله آن در جمع بندی و وجوه جمع بین تمام روایات مورد استفاده علما قرار گرفته، مبحث جمع بندی (اعم از جمع عرفی، بحث تعارض و مرجّحات) نیز در این بخش مطرح می گردد. گفتنی است در هر بخش، روایاتی که به عنوان دلیل آن قول مطرح شده، با دسته بندی کلمات فقها، دلالت آن مطرح گردیده است.

بخش نخست: قول به قصر و ادله آن

فقهایی که نظریه به وجوب قصر داده‌اند:

۱- «الذریعه الی تصانیف الشیعه»، ج ۱۷، ص ۱۰۰

۲- همان مدرک، ج ۱۷، ص ۱۰۱

۳- همان مدرک، ج ۴، ص ۴۴۸

۴- «الحدائق الناضره فی احکام العتره الطاهره»، ج ۱۱، ص ۴۳۸ به بعد.

۵- «مصابیح الظلام»، ج ۲، ص ۱۸۷ به بعد؛ «الحاشیه علی مدارک الأحکام»، ج ۳، ص ۴۲۱ به بعد.

۶- «ریاض المسائل فی تحقیق الاحکام بالدلائل»، ج ۴، ص ۳۷۴ به بعد.

۷- «مناهج الاحکام»، ص ۷۴۴ به بعد.

۸- «مستند الشیعه فی احکام الشریعه»، ج ۸، ص ۳۰۴ به بعد.

۹- «جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام»، ج ۱۴، ص ۳۲۹ به بعد.

۱۰- «مهذب الاحکام»، ج ۹ ص ۲۹۸ به بعد.

۱۱- «کتاب الصلاه»، ص ۶۵۰ به بعد.

۱۲- «مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه»، ج ۱۰ ص ۲۹۷ به بعد.

۱۳- «مجمع الفائده و البرهان فی شرح إرشاد الاذهان»، ج ۳، ص ۴۱۹ به بعد.

۱۴- «صلاه المسافر»، ص ۱۶۸ به بعد.

۱۵- «صلاه المسافر»، ص ۱۹۵ به بعد.

۱۶- «النجم الزاهر فی صلاه المسافر»، ص ۹۵ به بعد.

۱۷- «البدر الزاهر فی صلاه الجمعه و المسافر»، ص ۳۲۲ به بعد.

۱۸- «مستمسک العروه الوثقی»، ج ۸، ص ۱۷۹ به بعد.

۱۹- «محاضرات فی فقه الامامیه»، ج ۱، ص ۳۰۲ به بعد.

۲۰- «موسوعه الامام الخوئی»، ج ۲۰، ص ۳۹۵ به بعد.

۲۱- به عنوان نمونه: «تذکره الفقها»، «مختلف الشیعه فی أحکام الشریعه»، «منتهی المطلب فی تحقیق المذهب»، «الخلاف»، «جمل العلم والعمل»، «ذکری الشیعه فی أحکام الشریعه»، «المعتبر فی شرح المختصر»، «السرائرالحاوی ...» و ...

ص: ۲۶

از عالمـان و بزرگانی که نظریه به وجوب قصـر دادهانـد، عبارت‌انـد از: شـیخ صـدوق، (۱) وحیـد بهبهانی، (۲) سـید بحرالعلوم (سید مهدی طباطبایی) (۳) و قاضی ابن برّاج (۴) ۴ و از میان فقهای معاصر، می‌توان از آیت الله شبیری زنجانی نام برد.

دلایل قائلین به قصر در اماکن چهارگانه

* دلیل نخست: شهرت وجوب قصر در نزد اصحاب ائمه:

مرحوم وحیـد بهبهانی، نظر و رأی مرحوم صدوق را، مشـهور در نزد فقهای ائمه: دانسته (۵) و دلیل این نسبت را ظهور روایت علی بن مهزیار و سـعد بن عبـدالله می‌دانـد. بنابراین، از آنجا که مرحوم وحیـد در نسـبت دادن شـهرت به اصـحاب ائمه: به این دو روایت استناد کرده و صاحب جواهر (۶) نیز به‌آن اشاره می‌کند؛ لذا بحث در بررسی دلیل اول، بر محور دلالت این دو روایت و پاسخ فقها از آن‌هـا است. در اینجـا، به تبعیت از ایشان، بحث را در دلیل اول، پیرامون این دو روایت مطرح می‌کنیم؛ به عبارت دیگر، به جهت پیوسـتگی مطالب در دلیل اول، ابتدا متن این دو روایت را مطرح نموده، سپس دلالت آن‌ها را، در باره شهرت در نزد اصحاب ائمه: به پژوهش و بررسی می‌گـذاریم. البته تمام بحث، به شـهرتِ مسـتفاد از این دو روایت منحصـر می‌شود؛ چرا که حـدیثِ ابن مهزیار مباحثی دارد که در بخش سوم (قول به تخییر) بررسی خواهد شد.

دو روایت مورد استناد

الف) صحیحه علی بن مهزیار:

«قَالَ کَتَبْتُ إِلَی أَبِی جَعْفَرٍ الثَّانِی ٨ أَنَّ الرِّوَایَهَ قَدِ اخْتَلَفَتْ عَنْ آبَائِکَ فِی الْإِتْمَامِ وَ التَّقْصِیرِ لِلصَّلاهِ فِی الْحَرَمَیْنِ ... وَلَمْ أَزَلْ عَلَی الإتمَامِ فِیهِمَا إِلَی أَنْ صَدَرْنَا مِنْ حَجِّنَا فِی عَامِنَا هَذَا فَإِنَّ فُقَهَاءَ أَصْحَابِنَا أَشَارُوا عَلَیَّ بِالتَّقْصِیرِ إِذَا کُنْتُ لَاأَنْوِی مُقَامَ عَشَرَهٍ ... (۷)»

ب) صحیحه سعد بن عبد الله:

«قَالَ سَأَلْتُ أَیُّوبَ بْنَ نُوحٍ عَنْ تَقْصِیرِ الصَّلاهِ فِی هَذِهِ الْمَشَاهِدِ الأَرْبَعَهِ مَکَّهَ وَ الْمَدِینَهِ وَ الْکُوفَهِ وَ قَبْرِ الْحُسَیْنِ (ع) وَ الَّذِی رَوَی فِیهَا فَقَالَ أَنَا أَقَصِّرُ وَ کَانَ صَفْوَانُ یُقَصِّرُ وَ ابْنُ أَبِی عُمَیْرٍ وَ جَمِیعُ أَصْحَابِنَا یُقَصِّرُونَ». (۸)

بررسی این دو روایت از نظر دلالت:

مرحوم وحیـد بهبهانی، (۹) خویی (۱۰) و بحرانی (۱۱) دو روایت یاد شـده را دلیل بر شـهرتِ وجوب قصـر در میان اصـحاب ائمه: دانسته‌اند و مرحوم اصفهانی (۱۲) (شیخ الشریعه) شهرتِ (عملی و فتوایی) مستفاد از این دو روایت را؛ یکی از مبعّدات قول به تخییر شمرده است.

اشکال ۱:

مرحوم نراقی، (۱۳) صـاحب ریاض (۱۴) گفته‌انـد: شـهرت تنهـا در فعل و عملِ اصحاب و نه در رأی و فتوای ایشـان است. آنـان معتقدنـد عمل اصـحاب تأکیـدی است بر جوازِ تقصیر و عـدمِ تعیّنِ اتمـام؛ به عبارت بهتر، اصـحاب یکی از افراد واجب تخییری را اختیار کرده‌اند.

پاسخ اشکال ۱:

چگونه ممکن است که مشـهور اصـحاب؛ ماننـد ابن ابی عمیر، صـفوان، ابن نوح و بلکه همه اصـحاب، افضـلیتِ اتمام را رها کنند و تقصیرِ مرجوح را برگزینند و در پاسخ علی بن مهزیار، او را امر به قصر کنند؟! (۱۵)

اشکال ۲:

صاحب جواهر، نه تنها دو روایت بالا را صـریح درشـهرتِ وجوب قصـر [نزد اصـحاب‌ائمه] ندانسته بلکه ظهوری هم برای آن‌ها قائل نیست و می‌فرماید:

«چه بسا استمرارِ ابن مهزیار بر تمام خواندن در زمان [تحیّر] دلیل بر شهرت و معروفیت تخییر و افضلیت اتمام در آن دوران باشد.» (۱۶)

پاسخ اشکال ۲:

۱- «من‌لایحضره‌الفقیه»، ج ۱، ص ۴۴۳، ح ۱۲۸۳؛ «الخصال»، ص ۲۵۲، حدیث ۱۲۳

۲- «مصابیح الظلام»، ج ۲، ص ۲۰۴

۳- کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، شماره ۷۰۰۸ کتاب الصلاه، مصباح: المشهور بین أصحابنا تخییر المسافر بین القصر و الاتمام، ورقه ۱۷۴

۴- «المهذب»، ص ۱۱۰

۵- «مصابیح الظلام»، ج ۲، ص ۱۸۸

۶- «جواهر الکلام»، ج ۱۴، ص ۳۳۰

۷- «تهذیب الاحکام»، ج ۵، ص ۴۲۸، حدیث ۱۴۸۷؛ «الکافی»، ج ۴، ص ۵۲۵، حدیث ۸؛ «وسائل الشیعه»، ج ۸، ص ۵۲۴، ح ۱۱۳۴۶

۸- «کامل الزیارات»، باب ۸۱، ص ۲۴۸، حدیث ۷؛ «مستدرک الوسائل»، ج ۶، ص ۵۴۶، حدیث ۳

۹- «مصابیح الظلام»، ج ۲، ص ۱۸۷

۱۰- «موسوعه الامام خویی»، ج ۲۰، ص ۴۰۱

۱۱- «حدائق الناضره فی احکام العتره الطاهره»، ج ۱۱، صص ۴۴۱ و ۴۴۲

۱۲- «احکام الصلاه لشیخ الشریعه»، ص ۲۸۴

۱۳- «مستند الشیعه»، ج ۸، ص ۳۱۱

۱۴- «ریاض المسائل»، ج ۴، ص ۳۸۰

۱۵- «حدائق الناضره فی احکام العتره الطاهره»، ج ۱۱، ص ۴۴۱

۱۶- «جواهر الکلام»، ج ۱۴، ص ۳۳۰

ص: ۲۷

اگر در نزد اصحاب وجوب قصر متعیّن نبود؛ اولًا: چگونه است که تقصیر به همه اصحاب نسبت داده شده و چه وجهی در جواب ایشان به علی بن مهزیار وجود خواهد داشت؛ و اصولًا چرا در جواب علی بن مهزیار، او را مخیر در قصر و اتمام ندانستند و ثانیاً، کلام ابن مهزیار مبنی بر ضیق نفسش [قد ضقت بذلک حتی أعرف رأیک] معنا نخواهد داشت؛ چرا که او یکی از افراد واجب تخییری را امتثال کرده و از تکلیف واقعی، بریء الذمه شده است. (۱) و علامه مجلسی (۲)

اشکال ۳:

مرحوم اصفهانی (شیخ الشریعه) با این‌که مستفاد از این دو روایت را شهرتِ عملی و فتوایی اصحاب ائمه: می‌داند؛ اما این شهرت را کاشف از عمل نکردن ایشان به روایات اتمام ندانسته و می نویسد: «چه بسا مستند شهرت، عدم وصول روایات اتمام به دست ایشان باشد تا بر طبق مقتضای آن فتوا دهند؛ چرا که در آن زمان، بر خلاف عصر حاضر، همه روایات نزد همه راویان نبوده است.» (۳)

* دلیل دوم: صحیحه محمد بن اسماعیل بن بزیع است که گوید:

«سَألتُ الرِّضَا (ع) عَنِ الصَّلاهِ بِمَکَّهَ وَ الْمَدِینَهِ تَقصِیرٌ أو تَمَامٌ فَقَالَ قَصِّرْ مَا لَمْ تَعْزِمْ عَلَی مُقَامِ عَشَرَهِ أیَّام ...» (۴)

بررسی دلالی

همان طور که مرحومان وحید بهبهانی، خویی و میرزای قمی فرموده‌اند: «این صحیحه صراحت دارد در اینکه مسافر باید نماز خود را در مکه و مدینه مادام که قصد اقامت ده روز نکرده شکسته بخواند.» (۵) البته مرحوم سبزواری (۶) آن را ظاهر در وجوب قصر می‌داند.

اشکال

در مقابل، برخی از فقها؛ مانند علّامه حلی، (۷) صاحب وسائل، (۸) حکیم، (۹) صاحب جواهر (۱۰) و اصفهانی، (۱۱) معنا و مراد آن را بیانِ یکی از افراد واجب تخییری می‌دانند و منافاتی میان این روایت و ادله تخییر و ارجحیت اتمام، قائل نیستند. محقّق حلّی اضافه می کند که: گویا امام (ع) می‌فرماید:

«وجوب تعیّنی اتمام در حق مسافر، تنها در جایی است که قصد اقامت می کند.» (۱۲)

پاسخ مرحوم اصفهانی به این اشکال

مرحوم اصفهانی، در ادامه بیان گذشته، پاسخی مطرح می کند مبنی بر این‌که شاید ظاهر سؤال، قابل چنین حملی باشد؛ اما در پاسخ، امام (ع) «قَصِّرْ مَا لَمْ تَعْزِمْ عَلَی مُقَامِ عَشَرَهِ أیَّام»، مجالی برای تصرف در ظهور «قَصِّر» وجود ندارد و شکسته خواندن در جایی که قصد اقامت نشده و اتمام در فرض قصد اقامت، متعیّن و ثابت است. (۱۳)

* دلیل سوم: در صحیحه علی بن مهزیار از محمد بن إبراهیم حُضینی آمده است که گفت:

«استَأمَرتُ أبَا جَعْفَرٍ ٨ فِی الإتمَامِ وَ التَّقصِیر، قَالَ: إذَا دَخَلتَ الحَرَمَیْنِ فَانْوِ عَشَرَهَ أیَّامٍ وَ أتِمَّ الصَّلاهَ، فَقُلتُ لَهُ: إنِّی أقْدَمُ مَکَّهَ قَبلَ التَّروِیَهِ بِیَومٍ أو یَومَینِ أو ثَلاثَهٍ، قَالَ انْوِ مُقَامَ عَشَرَهِ أیَّامٍ وَ أتِمَّ الصَّلاهَ». (۱۴)

بررسی دلالی روایت

مرحومان وحید بهبهانی و اشتهاردی (۱۵) در فرض «عدم قصد اقامت ده روز»، روایت را دال بر تعیّن قصر می‌دانند؛ و معنای حدیث طبق بیان مرحوم وحید، چنین است: «اتمام تنها در جایی مشروعیت دارد که قصد اقامت داری، اگر می‌توانی اقامت داشته باشی تمام بخوان و اگر نمی‌توانی اقامت کنی، باید قصر بخوانی.» (۱۶)

کلام مرحوم شیخ طوسی در معنای روایت

در نگاه مرحوم شیخ، بهترین معنا از روایت، این است که بگوییم: «تمام خواندن نماز برای مسافر، با صِرف نیتِ اقامت ده روز

امکان پذیر است، هر چندکه علم به عدم اقامت داشته باشد و این ویژگی از خصائص این اماکن است.» (۱۷)

۱- «احکام الصلاه لشیخ الشریعه»، ص ۲۸۷؛ «الحدائق الناضره فی أحکام العتره الطاهره»، ج ۱۱، ص ۴۴۲

۲- «بحار الانوار»، ج ۸۶، ص ۸۳

۳- «احکام الصلاه لشیخ الشریعه»، ص ۲۸۸

۴- «وسائل الشیعه»، ج ۸، ص ۵۳۳، ح ۱۱۳۷۴؛ «من لا یحضره الفقیه»، ج ۱، ص ۴۴۳؛ «تهذیب الأحکام»، ج ۵، ص ۴۲۷

۵- «مصابیح الظلام»، ج ۲، ص ۱۸۹؛ «موسوعه الامام الخویی»، ج ۲۰، ص ۴۰۱؛ «مناهج الاحکام»، ص ۷۵۸

۶- «مهذب الأحکام»، ج ۹، ص ۳۰۰

۷- «مختلف الشیعه فی أحکام الشریعه»، ج ۳، ص ۱۳۴

۸- «وسائل الشیعه»، ج ۸، ص ۵۳۳

۹- «مستمسک عروه الوثقی»، ج ۸، ص ۱۸۱

۱۰- «جواهر الکلام»، ج ۱۴، ص ۳۳۴

۱۱- «صلاه المسافر» للإصفهانی، ص ۱۶۹

۱۲- «المعتبر فی شرح المختصر»، ج ۲، ص ۴۷۷

۱۳- «صلاه المسافر» للإصفهانی، ص ۱۶۹

۱۴- «تهذیب الأحکام»، ج ۵، ص ۴۲۷، ح ۱۴۸۴؛ «وسائل الشیعه»، ج ۸، ص ۵۲۸؛ تعبیر صحیحه از مرحوم وحید بهبهانی است.

۱۵- «مدارک العروه للإشتهاردی»، ج ۱۹، ص ۳۷۸

۱۶- «الحاشیه علی مدارک الأحکام»، ج ۳، ص ۴۲۷؛ «مصابیح الظلام»، ج ۲، ص ۱۹۰

۱۷- «تهذیب الأحکام»، ج ۵، ص ۴۲۷، ذیل روایت ۱۴۸۳

ص: ۲۸

اشکال بر معنای شیخ

قائل شدن به این معنا به هیچ وجه صحیح نیست؛ چرا که قصد اقامت ده روز با علم به خروج (تا حد مسافت شرعی) جمع نمی‌شود و اکتفا کردن به صِرف قصد و نیتِ اقامت، مخالف اجماع فقها است و آن چه در توجیه آن ذکر گردیده؛ مبنی بر این‌که این ویژگی از خصائص این اماکن است، غریب و بعید است. (۱)

* دلیل چهارم: صحیحه معاویه بن عمار است که گوید:

«سَأَلْتُ أَبَا عَبدِاللهِ (ع) عَن رَجُلٍ قَدِمَ مَکَّهَ فَأَقَامَ عَلَی إِحرَامِهِ قَالَ (ع): فَلْیُقَصِّرِ الصَّلاهَ مَا دَامَ مُحرِماً». (۲)

بررسی دلالت روایت

مرحومان سید ابوالحسن اصفهانی و سبزواری، روایت را از جمله ادله وجوب قصر به حساب آورده‌اند و میرزای قمی، آن را غیر قابل خدشه سندی و دلالی و متعیّن در وجوب قصر، مطرح می‌کند. (۳)

حمل شیخ و پیروانش

مرحومان شیخ و نراقی، روایت را حمل بر جواز قصر نموده و گفته‌اند: در صدد بیان یکی از افراد واجب تخییری است. (۴)

اشکال بر این حمل

صاحب حدائق، (۵) بر تأویل اصحاب مبنی بر جواز قصر، ایراد گرفته و این خبر و سایر اخبارِ دال بر تقصیر را متعیّن در قصر می‌داند.

مرحوم خویی در خصوص معنای روایت می‌فرماید:

«بایـد مراد از این روایت و علم به آن را به اهلش واگـذار کرد؛ چرا که کسـی به تفصـیل در اتمام و تقصـیر بین احرام و احلال قائل نشده [یعنی هر گاه مکلف محرم بود وظیفه‌اش قصـر است و هنگامی که محلل بود، می‌تواند تمام هم بخواند] و شاید امر به قصـر که در اینجا منوط به «مادام محرماً» شده، به‌خاطر نوعی مشابهت با عامه است که قائل به قصر مطلقا هستند؛ بنابراین، روایت حمل برتقیه می‌شود. البته به هر حـال این روایت امکـان معـارضه بـا سایر اخبار را نخواهـد داشت؛ چرا که قطع داریم فرقی میان اتمام و قصـر در احرام و غیر آن نیست.» (۶)

* دلیل پنجم: صحیحه ابو ولّاد حناط است که گفت:

«قُلْتُ لأَبِی عَبْدِ اللهِ (ع) إِنِّی کُنْتُ نَوَیْتُ حِینَ دَخَلْتُ الْمَدِینَهَ أَنْ أُقِیمَ بِهَا عَشْراً فَأَتْمَمْتُ الصَّلَاهَ، ثُمَّ بَدَا لِی أَنْ لَا أُقِیمَ بِهَا فَمَا تَرَی لِی أُتِمُّ أَمْ أَقْصُرُ، فَقَالَ لِی: إِنْ کُنْتَ دَخَلْتَ الْمَدِینَهَ وَ صَلَّیْتَ بِهَا صَلَاهً وَاحِدَهً فَرِیضَهً بِتَمَامٍ فَلَیْسَ لَکَ أَنْ تَقْصُرَ حَتَّی تَخْرُجَ مِنْهَا وَ إِنْ کُنْتَ حِینَ دَخَلْتَهَا عَلَی نِیَّتِکَ فِی التَّمَامِ وَ لَمْ تُصَلِّ فِیهَا صَلَاهً فَرِیضَهً وَاحِدَهً بِتَمَامٍ حَتَّی بَدَا لَکَ أَنْ لَا تُقِیمَ فَأَنْتَ فِی تِلْکَ الْحَالِ بِالْخِیَارِ إِنْ شِئْتَ فَانْوِ الْمُقَامَ عَشْراً وَ أَتِمَّ وَ إِنْ لَمْ تَنْوِ الْمُقَامَ عَشْراً فَقَصِّرْ مَا بَیْنَکَ وَ بَیْنَ شَهْرٍ فَإِذَا مَضَی لَکَ شَهْرٌ فَأَتِمَّ الصَّلَاهَ». (۷)

بررسی دلالت روایت

در جایی‌که امام ۷، مدینه الرسول ۹ را با دیگر شهرها و اماکن یکسان دانسته و در پاسخ پرسش، به‌گونه‌ای کلّی حکم مسافر را بیان می‌کننـد؛ در حـالی‌که اگر برای این شـهر خصوصـیتی در جهت تخییرِ بین اتمام و قصـر با افضـلیت تمام وجود داشت، حتماً متـذکر می‌شدنـد و مورد پرسـش را بی‌پاسـخ نمی‌گذاردند؛ بنابراین، با توجه به کلام میرزای قمی، مبنی بر تمامیت سـندی و دلالی، روایت دلالت بر وجوب تعیّنی قصر در اماکن یاد شده دارد. (۸)

اشکال اول

مرحوم شیخ (۹) این روایت را مانند دیگر روایات، دال بر تعیّن قصر دانسته و حمل بر یکی از افراد واجب تخییری کرده است.

پاسخ مرحوم خویی

۱- «مناهج الأحکام»، ص ۷۵۸؛ «بحار الأنوار»، ج ۸۶، ص ۹۴

۲- «تهذیب الاحکام»، ج ۵، ص ۴۷۴؛ «وسائل الشیعه»، ج ۸، ص ۵۲۵، حدیث ۱۱۳۴۵

۳- «ذخیره المعاد فی شرح الإرشاد»، ج ۲، ص ۴۱۳؛ «صلاه المسافر للسید الإصفهانی»، ص ۱۹۷؛ «مناهج الأحکام»، ص ۷۵۸

۴- «تهذیب الاحکام»، ج ۵، ص ۴۷۴، ذیل حدیث ۱۶۶۸؛ «مستند الشیعه»، ج ۸، ص ۳۰۹

۵- «حدائق الناضره فی أحکام العتره الطاهره»، ج ۱۱، ص ۴۴۹

۶- «موسوعه الإمام خویی»، ج ۲۰، ص ۴۰۱

۷- «وسائل الشیعه»، ج ۸، ص ۵۰۹؛ «تهذیب الأحکام»، ج ۳، ص ۲۲۱؛ «من لا یحضره الفقیه»، ج ۱، ص ۴۳۸

۸- «مصابیح الظلام»، ج ۲، ص ۱۹۲؛ «مناهج الأحکام»، ص ۷۵۸

۹- «تهذیب الاحکام»، ج ۵، ص ۴۲۷، ذیل حدیث ۱۴۸۳ و ص ۴۷۴

ص: ۲۹

این حمل، در موردی مانند صحیح ابو ولّاد که در باره مدینه وارد گردیده، درست نیست؛ زیرا روایت، در فرض «عدم قصد اقامت»، ظاهر بلکه معیّن در قصر است. (۱)

اشکال دوم: اگر نصوصِ تقصیر، منحصر در این صحیحه بود، امکان داشت چنین بگوییم: پرسش و پاسخ، معطوف به جهت عدول از نیت اقامت و تفصیل بین اتیان نماز چهار رکعتی و عدم آن است. بنابراین، روایت در صدد بیان حکم عام است برای تمام مکان‌ها، به نحو کبرای کلّی، بی‌آنکه نظر به این مورد خاص داشته باشد و امام (ع) نظر به جهت سؤال داشته (که عدول از نیت اقامت باشد) و نه به مورد بحث ما (که مدینه الرسول است). در حالی که نصوص دیگر نیز وجود دارد و منحصر در این صحیحه نیست. (۲)

پاسخ: حمل روایت بر امری کلّی، به‌طوری که شامل مورد سؤال نشود؛ باطل و برای هر تأمل کننده‌ای واضح و روشن است. (۳)

ردّ پاسخ:

لازمه تخصیص مورد، مانع ازآن نیست که حکم امام (ع) در روایت را کلّی بدانیم؛ (۴) یعنی اگر حکم وجوب قصر را کلی و برای همه شهرها بدانیم، در این‌صورت بنا بر تخییری دانستن نماز در مدینه، شهر پیامبر (ص)، باید مورد سوال را که شهر مدینه است، از حکم خارج کنیم و این نتیجه مانع آن نمی‌شود که در مقام جمع بین ادله، این روایت را بر آن حمل کنیم.

اشکال سوم:

روایت دلالت دارد بر قصر خواندن نماز در شهرِ مدینه و منافاتی با اخبارِ دال بر تخییر در مسجدین ندارد؛ به عبارت دیگر، این روایت مانع از قول به تخییر در مساجد نیست. (۵)

پاسخ مرحوم بهبهانی

مرحوم وحید بهبهانی این نظریه را که روایت حمل شود بر نماز در غیر مسجد النبی تا منافاتی با اخبارِ دال بر تخییر در مسجدین نداشته باشد، فاسد شمرده و می گوید:

«اولًا: از روایاتِ باب، اتمام در شهر مکه و مدینه استفاده می‌شود.

ثانیاً: با این فرض که اختصاص به مسجد داشته باشد، شکی نیست که اصحاب در مسجد نماز می گزاردند.

اگر کسی بگوید روایت در مورد نماز خواندن در شهر مدینه و غیر مسجد النبی است ولو اینکه همه اصحاب در مسجد نماز می گزاردند.

در پاسخ او باید گفت: طبق این بیان، روایت به فرضِ نادر حمل گردیده و این باطل است و اصولًا ترک استفصال هنگام جواب از سؤال در اینجا، آن هم مدینه‌الرسول و نماز در مسجدالنبی (ص) که همگان خواستار درک فضیلت و کثرت نماز در آن هستند، افاده عموم می کند و شاملِ حکمِ مذکورِ در روایت می‌شود.» (۶)

* دلیل ششم: صحیحه علی بن حدید، که گوید به امام رضا (ع) عرض کردم:

«إنَّ أَصْحَابَنَا اختَلَفُوا فِی الحَرَمَینِ فَبعضُ هُم یَقصُرُ وَ بَعضُهُمْ یُتِمُّ وَ أَنَا مِمَّن یُتِمُّ عَلَی رِوَایَةٍ قَد رَوَاهَا أصحَابُنَا فِی التَّمَام وَ ذَکَرتُ عَبْدَ اللهِ بنَ جُندَبٍ أَنَّهُ کَانَ یُتِمُّ قَالَ رَحِمَ اللهُ ابنَ جُندَبٍ ثُمَّ قَالَ لِی لا یَکُونُ الإِتمَامُ إِلا أن تَجْمَعَ عَلَی إِقَامَهِ عَشَرَهِ أَیَّامٍ وَ صَلِّ النَّوَافِلِ مَا شِئتَ قَالَ ابنُ حَدِیدٍ وَ کَانَ مَحَبَّتِی أن یَأمُرَنِی بِالإِتمَام». (۷)

بررسی دلالت روایت

مرحومان وحید بهبهانی، بحرانی و خویی، روایت را صریح در وجوب تعینی قصر می‌دانند. (۸)

اشکال مرحوم شیخ طوسی

روایت، تنها وجوب تعیّنی اتمام را نفی می‌کند؛ به عبارت دیگر، گویا احتمال برداشت وجوب وجود داشته که امام (ع) وجوبِ اتمام در این دو حرم شریف را در فرض «عدم اقامت»، نفی می‌کند؛ مرحوم شیخ بر این معنا چنین استدلال کرده است:

۱- «موسوعه الامام خویی»، ج ۲۰، ص ۳۹۶

۲- «موسوعه الامام خویی»، ج ۲۰، ص ۳۹۶

۳- «مصابیح الظلام»، ج ۲، ص ۱۹۳

۴- «مستمسک العروه الوثقی»، ج ۸، ص ۱۸۱

۵- همان.

۶- «مصابیح الظلام»، ج ۲، ص ۱۹۳

۷- «وسائل الشیعه»، ج ۸، ص ۵۳۳، حدیث ۱۱۳۷۵، نکته قابل ذکر این است که تعبیر صحیحه از مرحوم «سبزواری» در «مهذّب الاحکام»، ج ۹، ص ۳۰۰ است.

۸- «مصابیح الظلام»، ج ۲، ص ۱۹۰؛ «الحدائق الناضره»، ج ۱۱، ص ۴۴۸؛ «موسوعه الإمام الخوئی»، ج ۲۰، ص ۳۹۶

ص: ۳۰

علی بن حدیـد، در انتهای روایت، به این مطلب اشاره می‌کنـد که «دوست داشـتم، امام (ع) مرا به تمام خوانـدن امر فرماید. بنابراین، بیان نموده که او طالب وجوب اتمام بوده، ولی امام (ع) او را به آن امر نفرموده است.»

ایشـان در ادامه می‌افزایـد: روایت، دلالـت بر وجوب تقصیر نـدارد و در نهایت، جواز قصـر در کنار مشـروعیت اتمام است؛ چرا که ترحّم امام ۷ نسبت به عبـدالله به جنـدب، با عـدم مشـروعیت اتمام در این اماکن ناسازگار است؛ زیرا اگر امام ۷ به نحـو وجوب، به شکسته خواندن در این اماکن امر کرده بودند؛ دیگر بر ابن جندب که مخالف ایشان بوده، ترحم نمی‌کردند. (۱)

مرحوم حکیم (۲) و میرزای قمی (۳) نیز به نوعی به این اشکال اشاره می‌کنند.

رد اشکال

بحرانی و خویی] روایت را صـریح در وجوب قصـر دانسـته و بر این نظریه‌انـد که آن، قابل حمل بر جواز تقصـیر درکنار مشـروعیت اتمام نیست. صاحب حدائق در توضیح این مطلب می‌افزاید:

«ظهور کلام ابن حدیـد در این است که او تمایل داشت در تمام خوانـدن آزاد باشـد و بـدون نیت اقامت هم بتواند تمام بخواند، اما امـام (ع) در پاسـخ او فرمود: اتمـام تنهـا بعـد از قصـد اقامت، میسّـِر است؛ یعنی تمام خوانـدن، تنها به نیت اقامت ده روز معلّق شـده است.» (۴)

* دلیل هفتم: دو صحیحه معاویه بن وهب

- «قَالَ سَـأَلتُ أَبَا عَبـدِ اللهِ (ع) عَنِ التَّقصِـیرِ فِی الحَرَمَینِ وَ التَّمَام فَقَالَ لا تُتِمَّ حَتَّی تَجْمَعَ عَلَی مُقَام عَشَـرَهِ أَیَّام فَقُلتُ إِنَّ أَصـحَابَنَا رَوَوا عَنـکَ أَنَّکَ أَمَرتَهُم بِالتَّمَـام فَقَالَ إِنَّ أصـحَابَکَ کَانُوا یَـدخُلُونَ المَسـجِدَ فَیُصَـلُّونَ وَ یَأخُـذُونَ نِعَالَهُمْ وَ یَخرُجُونَ وَ النَّاسُ یَسـتَقبِلُونَهُم یَدخُلُونَ الْمَسجِدَ لِلصَّلاهِ فَأَمَرتُهُم بِالتَّمَام». (۵)

- «قَالَ: قُلـتُ لأَبِی عَبـدِ اللهِ (ع): مَکَّهُ وَ المَـدِینَهُ- کَسَـائِرِ البُلـدَانِ، قَـالَ: نَعَـم، قُلتُ: رَوَی عَنـکَ بَعضُ أَصـحَابِنَا أَنَّکَ قُلتَ لَهُم أَتِمُّوا بِالمَدِینَه لِخَمسٍ؛ فَقَالَ: إِنَّ أَصحَابَکُم هَؤُلاءِ کَانُوا یَقدَمُونَ فَیَخرُجُونَ مِنَ المَسجِدِ عِندَ الصَّلاهِ فَکَرِهتُ ذَلِکَ لَهُم فَلِهَذَا قُلتُهُ». (۶)

بررسی دلالی این دو روایت

عالمانی چون سبزواری، (۷) بحرانی، (۸) صاحب ریاض، (۹) و اشتهاردی (۱۰) ۴، روایت را ظاهر در وجوب قصـر و معارض ادله تخییر می‌دانند.

اشکال

برخی دیگر از فقهـا، بـا این‌که این دو روایت را از جمله ادله قائلین به وجوب قصـر شـمرده‌اند، ولی آن را حمل کرده‌انـد به وجوب اتمـام در جایی که مسافر قصـد اقامت کنـد و گفته‌انـد در فرض عـدم اقامت ده روز، وجوبِ اتمام، تعیّن نـدارد؛ بلکه تخییری است، بنابراین، روایات یاد شـده، با جوازِ حاصل از ادله وجوب تخییری معارضه و منافاتی ندارد؛ یعنی ذو احتمالین است و از ادله قائلین به قصـر خارج می‌گردد. از میان قائلین به قصـر، می‌توان به کلام علّامه حلّی در «المنتهی المطلب»، (۱۱) محقق حلّی در «المعتبر»، (۱۲) مقـدس اردبیلی در «مجمع الفائـده و البرهان»، (۱۳) مجلسـی اوّل (محمـد تقی بن مقصود علی اصـفهانی) در «روضه المتقین»، (۱۴) شیخ طوسی در «تهذیب» (۱۵) و شیخ حرّ عاملی در «وسائل الشیعه» (۱۶) اشاره کرد.

معنای ذیل دو روایت

ازآنجـاکه قائلین به قصـر، به صـدر دو روایت اسـتناد جسـته و با توجه به ذیل، دلیل خود را کامل کرده و اوامر اتمام را بر تقیه حمل نموده‌انـد؛ نـاگزیریم تمـام مطـالب مربوط به این دو روایت را در این قسـمت مطرح کنیم تا با نگاهی به صـدر و ذیل و کلمات فقها درباره آن، وجه دلالت واضح‌تر گردد.

بعضی از فقها ذیل دو روایت گذشته را حمل بر تقیه می‌کنند که البته مخالفانی نیز دارد. اکنون دنباله بحث را اینگونه پی می گیریم:

۱- «تهذیب الأحکام»، ج ۵، ص ۴۲۷، ذیل روایت علی بن حدید.

۲- «مستمسک العروه الوثقی»، ج ۸، ص ۱۸۲

۳- «مناهج الأحکام»، ص ۷۵۷

۴- «الحدائق الناضره فی ...»، ج ۱۱، ص ۴۴۹

۵- «تهذیب الأحکام»، ج ۵، ص ۴۲۸؛ «الاستبصار»، ج ۲، ص ۳۳۲؛ «وسائل الشیعه»، ج ۸، ص ۵۳۴، حدیث ۱۱۳۷۷

۶- «علل الشرائع»، ص ۴۵۴، حدیث ۱۰؛ «وسائل الشیعه»، ج ۸، ص ۵۳۱، حدیث ۱۱۳۶۹

۷- «مهذّب الأحکام»، ج ۹، ص ۲۹۹

۸- «الحدائق الناضره»، ج ۱۱، ص ۴۵۴

۹- «ریاض المسائل»، ج ۴، ص ۳۷۵

۱۰- «مدارک العروه»، کتاب الصلاه، صلاه المسافر، مسأله ۱۱، ص ۳۷۸

۱۱- «منتهی المطلب فی تحقیق المذهب»، ج ۶، ص ۳۶۶

۱۲- «المعتبر فی شرح المختصر»، ج ۲، ص ۴۷۷

۱۳- «مجمع الفائده و البرهان»، ج ۳، ص ۴۲۳

۱۴- «روضه المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه»، ج ۲، ص ۶۲۷

۱۵- «تهذیب الأحکام»، ج ۵، ص ۴۲۸

۱۶- «وسائل الشیعه»، ج ۸، ص ۵۳۴، حدیث ۱۱۳۷۶؛ «وسائل الشیعه»، ج ۸، ص ۵۳۲، ذیل حدیث ۱۱۳۶۹

ص: ۳۱

فقهایی که اوامر «اتمام» را حمل بر تقیه کرده‌اند:

۱. مرحوم وحید بهبهانی، (۱) روایت را دالّ بر وجوب قصر دانسته و با توجه به ذیل آن، اوامر دال بر اتمام را تقیه‌ای می‌داند.

اشکال

مرحومان صاحب ریاض (۲) و نراقی (۳) این معنا را با اخبار دال بر اتمام، معارض دانسته‌اند؛ اخباری که به هیچ وجه نمی‌توان آن‌ها را حمل بر تقیه نمود.

۲. مرحوم حکیم (۴) نیز عنوانی را که در برخی از روایاتِ باب (۵) موجب شده است امر به «اتمام» تعلّق گیرد، همین مورد خاصِ مطرح شده در ذیل روایت می‌داند؛ یعنی ذیل این روایت را شاهدی بر تقیه‌ای بودن اخبار دالّ بر اتمام می‌شمارد.

وجه تمایز و فرق این دو چیست؟

توضیح: مرحوم وحید بهبهانی احادیثی را که به گونه‌ای تمام خواندنِ نماز در این اماکن را مشروع می دانند اعم از روایات دال بر تخییر و روایات دال بر اتمام با توجه به ذیل روایت، بر تقیه حمل نموده؛ اما مرحوم حکیم تنها روایات دال بر حتمیّت اتمام را حمل بر تقیه می کند.

تقیه‌ای دانستن روایات قصر

مرحوم خویی، بعد از نقل اخبارِ تقصیر و در مقام تعارض، این روایات را حمل بر تقیه می کند و یکی از ادله خود بر این حمل را [به‌عنوان دلیل سوم]، صحیحه معاویه بن وهب می‌داند و در توضیحِ روایت، می‌نویسد: «دلالتِ روایت بر تقیه‌ای بودن امر امام (ع) بر قصر و مشروعیت تمام فی‌نفسه واضح و روشن است؛ زیرا اگر مشروع و صحیح نبود، مجردِ خروج و رویارویی با عامه [در هنگام خروج]، از مسوّغات اتمام به حساب نمی‌آمد و این، همان امر به ترک نماز در آن روز خواهد بود! بنابراین، باید گفت: خودِ این بیان، شاهدِ درستیِ استناد به اوامر تقصیر است و الّا چگونه امام (ع) امر به اتمام فرموده، در حالی که مأمور به نیست؟!» (۶)

چنانکه ملاحظه شد، ذیل روایت، بنا به‌گفته بعضی از فقها، شاهد است بر تقیه‌ای بودن روایاتِ اتمام و تخییر و طبق نظر بعضی دیگر، شاهد تقیه‌ای بودن روایات اتمام است. بنابر نظر سوم، شاهد و دلیلِ تقیه‌ای بودن روایات تقصیر است.

اجنبی دانستن ذیل دو روایت

گروهی از فقها، ذیل روایت‌را بیگانه از ما نحن‌فیه می‌دانند؛ مرحوم بحرانی در این باره می گوید:

«وقتی امام (ع) اتمام را منحصر به اقامت ده روز می‌داند، سؤال کننده اعتراض کرده، می گوید: اصحاب روایت کرده‌اندکه شما امر به اتمام کرده‌اید، ولو قصد اقامت ده روز نکند.»

امام (ع) در پاسخ می‌فرماید:

«من از جهت مقام و منزلت آن مکان، امر به اتمام نکردم، بلکه از باب مصلحت دیگر و دفع ضرر از شیعیان بوده؛ چرا که ایشان وقتی قصد اقامت ده روز نمی کردند، قصر خوانده و از مسجد خارج می‌شدند ...»

از این بیان استفاده می‌شودکه «اتمام» در این فرض با ما نحن فیه فرق دارد و امر به اتمام در این روایت، مخصوص افرادی است که قصر می‌خوانند و سریع خارج می‌شوند؛ ولی اتمام در این باب، عام است، همانگونه که شیخ (۷) در ذیل روایت، کلام امام (ع) را مختص کسانی دانسته که با عامه نماز می‌خوانند و در هنگام نماز از مسجد خارج می‌شوند، تنها برای این افراد، وجوب اتمام مطرح می‌گردد، اما برای دیگران مانعی از ترک امر امام (ع) نیست؛ چرا که امر به اتمام در این باب، تخییری است و امر به اتمام در این روایت، حتمی است.» (۸)

صاحب ریاض، نراقی و سید ابوالحسن اصفهانی ۴ نیز به این مطلب اشاره دارند. (۹)

* دلیل هشتم: روایت عمار بن موسای ساباطی می‌گوید:

«سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ (ع) عَنِ الصَّلَاهِ فِی الْحَائِرِ قَالَ لَیْسَ الصَّلَاهُ إِلَّا الْفَرْضَ بِالتَّقْصِیرِ وَ لَا تُصَلِّ النَّوَافِلَ». (۱۰)

۱- «مصابیح الظلام»، ج ۲، ص ۱۹۲ و ص ۱۹۵

۲- «ریاض المسائل»، ج ۴، ص ۳۷۹

۳- «مستند الشیعه فی أحکام الشریعه»، ج ۸، ص ۳۱۰

۴- «مستمسک العروه الوثقی»، ج ۸، ص ۱۸۲

۵- مثل: «وسائل الشیعه»، ج ۸، ص ۵۳۰

۶- «موسوعه الإمام الخوئی»، ج ۲۰، ص ۴۰۲

۷- تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۴۲۷

۸- «الحدائق الناضره فی أحکام العتره الطاهره»، ج ۱۱، ص ۴۵۴

۹- «مستند الشیعه فی أحکام الشریعه»، ج ۸، ص ۳۱۰؛ «ریاض المسائل»، ج ۴، ص ۳۷۹/ «صلاه المسافر»، ص ۱۷۲

۱۰- «کامل الزیارات»، ص ۲۴۷

ص: ۳۲

بررسی دلالی روایت

علامه مجلسی، (۱) صاحب جواهر (۲) و کوهکمری ۴، (۳) روایت بالا ـ را از ادله قائلین به قصر دانسته و تنها به ذکر آن در زمره روایات دال بر قصر بسنده کردند و مرحومان بحرانی (۴) و میلانی، (۵) روایت را از ادله قائلین به قصر شمرده و دلالت آن را بر تقصیر، تمام می‌دانند.

اشکال

مرحوم اشتهاردی، (۶) «اعراضِ مشهور» [قائلین به تخییر] و «نیامدن این روایت در کتب معروف» را دلیل بر بی‌اعتنایی به روایت می‌داند و مرحوم میرزای قمی (۷) نیز سند روایت را روشن ندانسته و اعتماد بر آن را جایز نمی‌شمارد.

نکته: گفتنی است این روایت، با فرض تمامیت دلالت، تنها نسبت به یکی از مکان‌های چهارگانه؛ یعنی حائر حسینی، صادق است.

دلیل نهم: «اصل» است و آن، از ادله‌ای است که قائلین به قصر در اماکن چهارگانه مطرح می کنند. از آنجاکه «اصل»، به «اصل لفظی» یعنی عمومات فوقانی و «اصل عملی» تقسیم می‌شود، لذا برای وضوح بیشتر و دسته‌بندی بهتر، این دلیل را در دو مبحث پی می گیریم:

الف) اصل لفظی

این اصل که در کلمات فقها به «اصاله التقصیر» تعبیر شده است، (۸) برگرفته از آیه شریفه وَ إِذا ضَرَبْتُمْ فِي الأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُناحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلاهِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذينَ كَفَرُوا إِنَّ الْكافِرينَ كانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُبيناً (۹) می باشد؛ البته در دلالت این آیه بر نماز مسافر، در میان فقهای شیعه اختلاف است؛ (۱۰) هرچندکه در روایات، (۱۱) امامان شیعه: از آن، در جهت اثبات تقصیر نماز مسافر بهره جستند و چگونگی استدلال به آیه شریفه را برای نماز مسافر، به اصحاب نشان دادند.

تمسک فقها به اصل لفظی:

الف) چند نمونه در مسائل دیگر:

گاهی بحث می‌کنیم از حکم نماز مسافر در اماکن چهارگانه و گاهی با فرض قبول تخییر در این اماکن، موضوع شناسی می‌کنیم که مثلًا تخییر در کجا است، در شهر است؟ در مسجد است؟ آیا به همه اماکن متبرک؛ مانند حرم امام رضا (ع) سرایت می کند یا خیر؟ پس مراد از «چند نمونه در مسائل دیگر»، بحث موضوع شناسی اماکن اربعه است که به آن‌ها می‌پردازیم:

ابن ادریس (۱۲) و علامه حلّی، (۱۳) در مقام استدلال بر عدم سرایت حکمِ تخییر به دیگر اماکن متبرکه، اصل را در نماز مسافر قصر می‌دانند.

صاحب ریاض (۱۴) و صاحب جواهر، (۱۵) اصل در نماز مسافر را، در خارج از مساجد شریف (مسجدالحرام، مسجدالنبی و مسجد کوفه) قصر دانسته‌اند.

ب) نمونه‌هایی از مسأله حکم نماز مسافر در اماکن چهارگانه:

علامه حلّی (۱۶) و وحید بهبهانی، (۱۷) در مقام بیان ادله قائلین به تعیّن قصر، یکی از ادله آنان را «اصل تقصیر» ذکر کرده‌اند.

مرحوم قاضی ابن برّاج نیز بعد از نقل ادله باب، در نظریه‌ای احتیاطی، گفته است: «اصل در این مسأله، قصر و عمل به آن در اماکن چهارگانه، احوط است.» (۱۸)

تعیین «اصل فوقانی» در ما نحن فیه

اصول و قواعد کلی و ریشه‌ایِ شریعت را می‌توان به «عمومات فوقانی» یا «اصل فوقانی» تعبیر کرد. با توجه به تمسکِ بزرگانی چون علّامه حلّی، بهبهانی و قاضی ابن برّاج، به «اصاله التقصیر» در ما نحن فیه، گویا در نظر ایشان، «اصل

۱- «بحار الأنوار»، ج ۸۶، ص ۸۰

۲- «جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام»، ج ۱۴، ص ۳۳۴

۳- «النجم الزاهر فی صلاه المسافر»، ص ۹۷

۴- «الحدائق الناضره فی أحکام العتره الطاهره»، ج ۱۱، ص ۴۴۹

۵- «محاضرات فی فقه الإمامیه»، ج ۱، ص ۳۰۶

۶- «مدارک العروه»، ج ۱۹، ص ۳۸۹

۷- «مناهج الأحکام»، ص ۷۵۷

۸- به عنوان نمونه: «کتاب المزار للشیخ المفید»، ص ۱۳۶

۹- نساء: ۱۰۱

۱۰- به عنوان نمونه: «موسوعه الإمام الخوئی»، ج ۲۰، ص ۲

۱۱- «من لا یحضره الفقیه»، ج ۱، ص ۴۳۴، حدیث ۱۲۶۵؛ «دعائم الإسلام»، ج ۱، ص ۱۹۵

۱۲- «السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی»، ج ۱، ص ۳۴۳

۱۳- «مختلف الشیعه فی أحکام الشریعه»، ج ۳، ص ۱۳۶

۱۴- «ریاض المسائل»، ط الحدیثه، ج ۴، ص ۳۸۲

۱۵- «جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام»، ج ۱۴، ص ۳۳۹

۱۶- «مختلف الشیعه فی أحکام الشریعه»، ج ۳، ص ۱۳۴؛ «تذکره الفقهاء»، ط الحدیثه، ج ۴، ص ۳۶۷

۱۷- «مصابیح الظلام»، ج ۲، ص ۱۹۵

۱۸- «المهذب»، لابن البراج، ج ۱، ص ۱۱۰

ص: ۳۳

فوقانی» در نماز مسافر «تقصیر» است؛ بدین معنا که اگر از ادله باب به‌نتیجه‌ای نرسیدیم ویا در اتخاذ نظر صحیح مردّد شدیم؛ به «اصل تقصیرِ نماز مسافر» تمسّک می کنیم.

در مقابل، برخی از فقها، اصل فوقانی در این مسأله را، اتمام دانسته و تقصیر را امری عارضی و خروج از اصل اتمام می‌دانند. از جمله، مرحوم اردبیلی در مقام اعداد ادله قائلین به تخییر، می‌نویسد:

«اصل در نماز، تمام بودن آن است و آنچه که به‌وسیله ادله (اعم از اخبار و اجماع) می‌تواند، از این گردونه خارج می‌شود و بقیه، به‌خصوص اماکن چهارگانه، جزو آن باقی می‌ماند.» (۱)

علّامه حلّی نیز پس از این‌که یکی از ادله قائلین به قصر را «اصل تقصیر» معرفی می کند؛ در مقام پاسخ از این دلیل می‌فرماید: «پاسخ از این اصل، منع جریان آن است؛ چرا که اصل تمام است.» (۲)

«اصل تقصیر» یا «اصل اتمام»؟

توضیح: در این مسأله سه عنوان می‌توان طرح کرد:

«عام فوقانی»؛ «الصلاه واجبه تماماً» (عموم اولیه‌ای که نماز ظهر و عصر و عشا را باید چهار رکعتی خواند).

«عام وسطانی»؛ «الصلاه واجبه قصراً علی المسافر» (عموم قصر بر مسافر).

«خاص»؛ «الصلاه مخیّره علی المسافر فی الحرمین».

اگر یک عام فوقانی داشته باشیم، یک عام وسطانی و یک خاص؛ به عبارت دیگر، اگر روایات مسأله با هم تعارض کنند و در روایات به هیچ جمع عرفی نتوان رسید و هیچ‌گونه مرجّحی هم موجود نباشد، اصل در مسأله این است که باید به عام وسطانی «یعنی عموم قصر بر مسافر» تمسّک کنیم و در جایی‌که شک داریم آیا مسافر در حرمین، بین قصر و اتمام مخیّر است و از ادله هم به نتیجه‌ای نرسیدیم؛ حکم می‌کنیم که عام وسطانی، مُحکَّم است و لذا باید گفت: مسافر در این اماکن، باید نمازش را شکسته بخواند و مخیّر بین قصر و اتمام نیست.

ب) اصل عملی

* اصل احتیاط

مرحوم وحید بهبهانی به این اصل اشاره کرده، می‌گوید:

«شکی نیست که احتیاط در قصر است؛ بلکه برائت یقینی منحصر در همین است؛ زیرا فقها بر صحّت آن اتفاق دارند.» (۳)

دو نکته:

الف) قدر متیقّن و مسلّم در این اماکن آن است که شخصِ مکلف، مسافر است.

ب) در اینجا تردیدی که وجود دارد این است که آیا مسافر در این اماکنِ شریف، حکم ویژه ای دارد؟

توضیح:

شک مکلّف در این اماکن بدین صورت است که، اصل وجود تکلیف قطعی است؛ مثل این‌که می‌داند ظهر شده و نماز بر او، که از وطن خود به این اماکن سفر کرده، واجب گردیده است؛ ولی نمی‌داند آن نمازِ واجب، شکسته است و یا بین آن و تمام خواندن مخیر می‌باشد؟ به عبارت فنی و اصولی، دوران امر میان «تعیین» و «تخییر» است؛ یعنی مسافر شک ندارد در اماکن چهارگانه مسافر است و همچنین شک ندارد که نماز برای مسافر به صورت قصر جعل شده، منتها شک دارد که اگر از باب تخییر تمام بخواند آیا تکلیفش امتثال گردیده است؟ در این‌صورت شک او بر می گردد به این که: آیا با آنچه که بدلیت و عِدلیت آن محتمل است، تکلیف یقینی‌اش ساقط می شود؟ مسلّم است که باید از عهده تکلیف معلوم برآید؛ چرا که اشتغال یقینی، برائت یقینی می‌طلبد.

بنابراین، با اتیان نماز به صورت قصر، برائت یقینی از تکلیفِ وارده حاصل کرده و دیگر شکی در اشتغال ذمّه ندارد.

۱- «مجمع الفائده و البرهان فی شرح ارشاد الأذهان»، ج ۳، ص ۴۱۹

۲- مختلف الشیعه فی احکام الشریعه، ج ۳، ص ۱۳۴

۳- «مصابیح الظلام»، ج ۲، ص ۲۰۴

ص: ۳۴

البته لازم است به این نکته اشاره کنیم که اگر «وجوب اتمام» در کنار «وجوب قصر» محتمل باشد، این بیان اساسی ندارد و مقتضای احتیاط، جمع بین قصر و اتمام است.

اصل استصحاب

مرحوم وحید بهبهانی ضمن توضیح ادلّه قائلین به قصر، به اصل استصحاب اشاره می کند و می گوید: «مسافر پیش از رسیدن به این اماکن، مکلف بود نمازش را قصر بخواند؛ در نتیجه، بعد از رسیدن نیز تکلیفش همان است.» (۱)

توضیح: مسافر پیش از آن‌که به این اماکن شریف برسد، نمازش را شکسته می‌خواند؛ حال بعد از رسیدن شک می کند که آیا واجب است نماز را قصر بخواند یا آن‌که میان قصر و اتمام مخیّر است؟ در این‌صورت، با توجه به یقین سابق و شک لاحق و تمامیت ارکان استصحاب، این اصل جاری خواهد بود.

اشکال: به نظر می‌رسد از میان ارکان استصحاب (یقین سابق و شک لاحق وحدت متعلّق یقین و شک اجتماع یقین و شک در زمان واحد نزد مستصحب تعدد زمان متیقّن و مشکوک تقدّم زمانی متیقّن بر مشکوک)، رکن «وحدت متعلّق یقین و شک» در اینجا تمام نباشد؛ چرا که یقین سابق به‌کیفیت نماز درغیر این اماکن تعلّق گرفته، درحالی‌که شک متعلّق به‌کیفیت نماز در این اماکن است.

پاسخ اشکال:

مسافر یقین به وجوب قصر دارد منتها شک می کند که آیا وجوب قصر مبدّل به وجوب تخییری شده است یا نه؟ استصحاب بقای وجوب قصر می کند؛ مکان که مدخلیتی در وجوب قصر ندارد.

رد پاسخ

اصولًا شک در مدخلیت مکان، سبب شده است که مسافر در این اماکن متحیّرگردد که آیا قصر بر او واجب است یا مخیر است بین قصر و اتمام؟ بنابراین، به نظر می‌رسد همین احتمالِ مدخلیت در عدم وحدت متعلّق یقین و شک، کافی است.

بخش دوم: قول به وجوب اتمام و ادله آن

ازکسانی که قائل به وجوب اتمام در اماکن چهارگانه هستند، مرحومان سید مرتضی (۲) و ابن جنید (۳) می باشند.

صاحب حدائق، (۴) صاحب ریاض، (۵) وحید بهبهانی (۶) و خوئی (۷) ۴ کلامِ حکایت شده از سید مرتضی و ابن جنید را ظاهر در منع قصر و تعیّنِ اتمام در این اماکن می‌دانند.

اشکال به ظهور کلام ایشان در منع قصر

صاحب جواهر بعد از این‌که ظاهر کلامِ حکایت شده از سید مرتضی و ابن جنید را تعیّن اتمام دانسته، می‌گوید: «امکان دارد که مراد این دو بزرگوار، نفی تحتّم (حتمیّت) تقصیر باشد؛ همانگونه که شهید (۸) نیز چنین احتمال داده است؛ بلکه آنچه این احتمال را تأیید می کند عبارت است از:

۱. بعضی از فقها، تنها رأی مخالف در این مسأله را، رأی مرحوم صدوق می دانند. (۹)

۲. علامه حلّی در مختلف الشیعه، (۱۰) رأی مختار شیخ، سید مرتضی، ابن جنید، ابن ادریس و ابن حمزه را استحباب اتمام می‌داند. (۱۱)

۳. محقّق حلّی در معتبر (۱۲) و علامه در منتهی (۱۳) تصریح کرده‌اند که فقهای سه گانه (شیخ طوسی، شیخ مفید و سید مرتضی) و پیروان ایشان (ابن جنید و ابن حمزه) نظریه به استحباب اتمام در این اماکن داده‌اند و تنها اختلاف در تعمیم حکم از حائر حسینی به دیگر مشاهد شریف می‌باشد.» (۱۴)

مرحوم نراقی و بحرانی نیز به‌گونه‌ای این اشکال را مطرح کرده‌اند. (۱۵)

ادله قائلین به وجوب اتمام در اماکن چهارگانه

* دلیل نخست:

۱- «مصابیح الظلام»، ج ۲، ص ۲۰۳

۲- «جمل العلم و العمل»، ص ۷۷

۳- «مختلف الشیعه فی احکام الشریعه»، ج ۳، ص ۱۳۵

۴- «الحدائق الناضره فی احکام العتره الطاهره»، ج ۱۱، ص ۴۳۸

۵- «ریاض المسائل» ط الحدیثه، ج ۴، ص ۳۷۵

۶- «مصابیح الظلام»، ج ۲، ص ۱۸۸

۷- «موسوعه الإمام الخوئی»، ج ۲۰، ص ۳۹۵

۸- «ذکری الشیعه فی احکام الشریعه»، ج ۴، ص ۲۹۲

۹- از باب نمونه: مرحوم عاملی در «وسائل الشیعه»، باب ۲۵ من ابواب صلاه المسافر، ذیل ح ۳۴، ج ۸، ص ۵۳۴

۱۰- «مختلف الشیعه»، ج ۳، ص ۱۳۲

۱۱- «المبسوط»، ج ۱، ص ۱۴۱؛ «النهایه»، ص ۱۲۴؛ «السرائر»، ج ۱، ص ۳۴۲؛ «الوسیله»، صص ۱۰۹ و ۱۱۰

۱۲- «المعتبر فی شرح المختصر»، ج ۲، ص ۴۷۶

۱۳- «منتهی المطلب فی تحقیق المذهب»، ج ۶، ص ۳۶۴

۱۴- «جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام»، ج ۱۴، ص ۳۳۰

۱۵- «مستند الشیعه فی احکام الشریعه»، ج ۸، ص ۳۱۳؛ «الحدائق الناضره فی احکام العتره الطاهره»، ج ۱۱، ص ۴۶۵

ص: ۳۵

آیه شریفه: إِنَّ الَّذینَ کَفَرُوا وَ یَصُدُّونَ عَنْ سَبیلِ اللهِ وَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ الَّذی جَعَلْناهُ لِلنَّاسِ سَواءً الْعاکِفُ فیهِ وَ الْبادِ وَ مَنْ یُرِدْ فیهِ بِإِلْحادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذابٍ أَلیم. (۱)

«کسانی که کافر شدند و مؤمنان را از راه خدا بازداشتند و (همچنین) از مسجد الحرام، که آن را برای همه مردم برابر قرار دادیم؛ چه کسانی که در آنجا زندگی می‌کنند یا از نقاط دور وارد می‌شوند، (مستحقّ عذابی دردناک‌اند) و هر کس بخواهد در این سرزمین از راه حق منحرف گردد و دست به ستم زند، ما از عذابی دردناک به او می‌چشانیم!» (۲)

بررسی دلالت آیه

علامه حلّی نقل می‌کند: مرحوم ابن‌جنید بعد از بیان نظر خود مبنی بر «منع تقصیر در اماکن چهارگانه» به این آیه شریفه استناد می‌کند و دلیل خود را تساوی مستفاد از آیه، نسبت به مسافر و مقیم در مسجد الحرام می‌داند. (۳)

اشکال مرحوم نراقی

مرحوم نراقی در پاسخ به ادله قائلین به تعیّن اتمام، در باره این فقره از آیه شریفه (سَواءً الْعاکِفُ فیهِ وَ الْبادِ) می‌گوید: «و اما جواب از آیه این است که آن، دلالتی بر مدّعا ندارد.» (۴)

در توضیح عدم دلالت باید بگوییم: آیه، طبق تفسیر مرحوم علامه طباطبایی، (۵) در مقام بیان «تساویِ حقِ عبادت کردن برای مسافر و مقیم» است؛ یعنی همگان می‌توانند در آن مکان عبادت کنند و کسی حق ندارد ایشان را از این عمل باز دارد. این معنا، مستفاد از روایاتی است‌که در ضمن اشاره به آیه شریفه، بیان می‌کنند که نمی‌توان حاجیان را از عبادت در مسجد الحرام منع کرد. (۶)

* دلیل دوم:

صحیحه؛ «عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ (ع) عَنِ التَّمَامِ بِمَکَّةَ وَ الْمَدِینَةِ فَقَالَ أَتِمَّ وَ إِنْ لَمْ تُصَلِّ فِیهِمَا إِلَّا صَلَاةً وَاحِدَةً». (۷)

* دلیل سوم:

صحیحه؛ «عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسَی، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ (ع) عَنْ إِتْمَامِ الصَّلَاهِ وَ الصِّیَامِ فِی الْحَرَمَیْنِ فَقَالَ أَتِمَّهَا وَ لَوْ صَلَاةً وَاحِدَةً» (۸)

بررسی دلالت روایات دلیل دوم و سوم

مرحومان اردبیلی، (۹) وحید بهبهانی، (۱۰) صاحب مدارک (۱۱) و خویی، (۱۲) هر دو روایت را دال بر وجوب اتمام در اماکن چهارگانه می‌دانند. مرحوم سبزواری، (۱۳) آن را ظاهر و مرحوم بحرانی (۱۴) و مرحوم بروجردی (۱۵) آن دو را صریح و نص بر وجوب تعینی اتمام در اماکن چهارگانه می‌شمارند.

اشکال: ممکن است کسی در دلالت این دو روایت خدشه‌ای وارد کند؛ به این بیان که: چه بسا برای سؤال کننده، شبهه‌ای در مشروعیت تمام خواندن نماز در این اماکن وجود داشته و امام (ع) در مقام دفع توهّم حظر، امر به اتمام نموده است؛ بنابراین، روایت، ظهوری در تعیّن وجوب نخواهد داشت.

* دلیل چهارم:

صحیحه؛ «عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ عُمَرَ بْنِ رَبَاحٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی الْحَسَنِ (ع) أَقْدَمُ مَکَّةَ أُتِمُّ أَوْ أَقْصُرُ؟ قَالَ: أَتِمَّ، قُلْتُ: وَ أَمُرُّ عَلَی الْمَدِینَهِ، فَأُتِمُّ الصَّلَاهَ أَوْ أَقْصُرُ؟ قَالَ: أَتِمَّ». (۱۶)

* دلیل پنجم:

صحیحه؛ «عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ مِسْمَعٍ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ (ع) قَالَ: قَالَ لِی إِذَا دَخَلْتَ مَکَّةَ فَأَتِمَّ یَوْمَ تَدْخُلُ». (۱۷)

بررسی دلالت روایات دلیل چهارم و پنجم

۱- «حج»، ۲۵، «مجمع البحرین»، ج ۵، ص ۱۰۴: «عکف» فی قوله تعالی سَواءً الْعاكِفُ فِيهِ وَ الْبادِ أی مقیمین و «الباد» فیها أی الذی ینتابه من غیر أهله و «العاکف» المقیم و البادی الطاری أی مستویان، لا یتفاضل أحدهما علی الآخر».

۲- ترجمه از آیت الله مکارم شیرازی

۳- «مختلف الشیعه فی احکام الشریعه»، ج ۳، ص ۱۳۵

۴- «مستند الشیعه فی احکام الشریعه»، ج ۸، ص ۳۱۳

۵- «المیزان»، ج ۱۴، ص ۵۱۸ ذیل آیه شریفه.

۶- «من لا یحضره الفقیه»، ج ۲، ص ۲۱۲؛ «تهذیب الأحکام»، ج ۵، ص ۴۲۱

۷- «وسائل الشیعه»، ج ۸، ص ۵۲۶، ح ۱۱۳۴۷؛ «تهذیب الأحکام»، ج ۵، ص ۴۲۶؛ «الاستبصار»، ج ۲، ص ۳۳۱

۸- «الکافی»، ج ۴، ص ۵۲۴؛ «تهذیب الأحکام»، ج ۵، ص ۴۲۶؛ «وسائل الشیعه»، ج ۸، ص ۵۲۹

۹- «مجمع الفائده و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان»، ج ۳، ص ۴۲۰

۱۰- «مصابیح الظلام»، ج ۲، ص ۱۸۸

۱۱- «مدارک الأحکام فی شرح عبادات شرائع الإسلام»، ج ۴، ص ۴۶۷

۱۲- «موسوعه الإمام الخوئی»، ج ۲۰، ص ۳۹۸

۱۳- «مهذب الأحکام»، ج ۹، ص ۲۹۹

۱۴- «الحدائق الناضره فی أحکام العتره الطاهره»، ج ۱۱، ص ۴۴۱

۱۵- «البدر الزاهر فی صلاه الجمعه و المسافر»، ص ۳۲۷

۱۶- «تهذیب الأحکام»، ج ۵، ص ۴۲۶؛ «الاستبصار فیما اختلف من الأخبار»، ج ۲، ص ۳۳۰؛ «وسائل الشیعه»، ج ۸، ص ۵۲۶، حدیث ۱۱۳۵۰ و ۱۱۳۵۱)

۱۷- «وسائل الشیعه»، ج ۸، ص ۵۲۶؛ «الاستبصار فیما اختلف من الأخبار»، ج ۲، ص ۳۳۱؛ «تهذیب الأحکام»، ج ۵، ص ۴۲۶

ص: ۳۶

مرحومان بهبهانی، (۱) اردبیلی، (۲) سبزواری، (۳) صاحب ریاض (۴) و خویی، (۵) دو روایت گذشته را دلیل بر وجوب اتمام در اماکن چهارگانه می‌دانند. مرحوم بحرانی در ادامه آورده است:

«چه بسا بتوان ادعا کرد که روایت صریح است در وجوب اتمام، بدون قصد اقامت؛ چرا که منظور از «مرور» آن است که آن را طریق و راه قرار دهد، بی‌آن‌که در آن توقف و اقامتی داشته باشد.» (۶)

* دلیل ششم:

صحیحه؛ «عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسَی، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ (ع) أَنَّهُ قَالَ: مِنْ مَخْزُونِ عِلْمِ اللهِ الْإِتْمَامُ فِی أَرْبَعِ مَوَاطِنَ؛ حَرَمِ اللهِ، وَ حَرَمِ رَسُولِهِ، وَ حَرَمِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ، وَ حَرَمِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ ٨». (۷)

* دلیل هفتم:

صحیحه؛ «عَنْ مِسْمَعٍ عَنْ أَبِی إِبْرَاهِیمَ (ع) قَالَ: کَانَ أَبِی یَرَی لِهَذَیْنِ الْحَرَمَیْنِ مَا لَا یَرَاهُ لِغَیْرِهِمَا وَ یَقُولُ إِنَّ الْإِتْمَامَ فِیهِمَا مِنَ الْأَمْرِ الْمَذْخُورِ». (۸)

* دلیل هشتم:

مرسله صدوق قال الصادق (ع)؛ «مِنَ الْأَمْرِ الْمَذْخُورِ إِتْمَامُ الصَّلَاهِ فِی أَرْبَعَهِ مَوَاطِنَ بِمَکَّهَ وَ الْمَدِینَهِ وَ مَسْجِدِ الْکُوفَهِ وَ حَائِرِ الْحُسَیْنِ (ع)». (۹)

بررسی دلالت روایاتِ دلیل ششم، هفتم و هشتم

مرحومان سبزواری، (۱۰) بحرانی، (۱۱) اصفهانی، (۱۲) کوهکمری (۱۳) و اردبیلی (۱۴) این سه روایت را دال بر وجوب اتمام در اماکن چهارگانه می‌دانند.

اشکال

مرحوم خویی، در مقام بیان روایات دال بر اتمام، به این روایات اشاره نموده و در دلالت آن، بر وجوبِ اتمام مناقشه کرده و در ذیل صحیحه حماد بن عیسی می‌نویسد:

«اگر (صحیح حماد) تنها روایتِ دال بر اتمام باشد؛ ممکن است دلالت آن را بر وجوب، انکار کنیم؛ چرا که نهایت چیزی که روایت بر آن دلالت می‌کند، این است که تمام بودن نماز، از جمله امور مخزون در نزد خداوند تبارک و تعالی می باشد، بدون این‌که دلالتی بر وجوب یا استحباب آن داشته باشد؛ اما روایات دیگر ظهور در وجوب دارند.» (۱۵)

همانگونه که ملاحظه کردید تا اینجای بحث، دو قول در مسأله مطرح شد؛ «وجوب تعیّنی قصر» و «وجوب تعینی اتمام» و به یاری خداوند، در دنباله بحث که در شماره آینده خواهد آمد، به قول «تخییر و ادلّه پیروان آن» و نیز «دسته بندی بین روایات» خواهیم پرداخت، ان‌شاءالله.

۱- «مصابیح الظلام»، ج ۲، ص ۱۸۹

۲- «مجمع الفائده و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان»، ج ۳، ص ۴۲۰

۳- «ذخیره المعاد فی شرح الإرشاد»، ج ۲، ص ۴۱۳

۴- «ریاض المسائل» ط الحدیثه، ج ۴، ص ۳۷۶

۵- «موسوعه الإمام الخوئی»، ج ۲۰، ص ۳۹۸

۶- «الحدائق الناضره فی أحکام العتره الطاهره»، ج ۱۱، ص ۴۴۳

۷- «تهذیب الأحکام»، ج ۵، ص ۴۳۰؛ «الاستبصار فیما اختلف من الأخبار» ج ۲، ص ۳۳۴؛ «وسائل الشیعه»، ج ۸، ص ۵۲۴

۸- «تهذیب الأحکام»، ج ۵، ص ۴۲۷؛ «وسائل الشیعه»، ج ۸، ص ۵۲۴؛ «الکافی»، ج ۴، ص ۵۲۴

۹- «من لا یحضره الفقیه»، ج ۱، ص ۴۴۲؛ «وسائل الشیعه»، ج ۸، ص ۵۳۱

۱۰- «مهذب الأحکام»، ج ۹، ص ۳۰۰

۱۱- «الحدائق الناضره فی احکام العتره الطاهره»، ج ۱۱، ص ۴۴۰

۱۲- «صلاه المسافر» للسید الإصفهانی، ص ۱۹۶

۱۳- «النجم الزاهر فی صلاه المسافر»، ص ۹۶

۱۴- «مجمع الفائده و البرهان»، ج ۳، ص ۴۲۲

۱۵- «موسوعه الإمام الخوئی»، ج ۲۰، ص ۳۹۹

ص: ۳۷

ص: ۳۸

ص: ۳۹

ص: ۴۰

ص: ۴۱

خفتگان در بقیع

وَ عَجَّ عَلَی أرضِ البَقِیعِ الَذی تُرَابُهُ یَجلُو قَذَی النَّاظِرِ (۱)

گروه دوم از مدفونین در بقیع

در آغاز این سلسله مقالات- که مربوط است به شناخت بقیع و تاریخ پر فراز و فرودش و نیز شرح حالی است از شخصیّت‌های مدفون آن- گروه نخست از دفن شدگان در بقیع را به بررسی گذاشتیم. این گروه و طبقه، از یاران صادق و راستین پیامبر (ص) بودندکه درکنار آن حضرت ماندند و صداقت استواری خویش در میدان‌های جهاد و مبارزه و همگامی با پیامبر (ص) را به اثبات رساندند.

از این پس به شرح حال گروه و طبقه‌ای دیگر خواهیم پرداخت که نگارش شرح حال آنان، قدری دشوارتر است؛ چه آن‌که در منابع تاریخیِ فراوانی، شرح زندگی بسیاری از یاران پیامبر آمده، لیکن با تأسف، به محلّ دفن آنان اشاره چندانی نشده و در بقیع نیز اثری ازآنان بر جای نمانده است. پر واضح استکه شمار این طبقه از یاران پیامبر (ص)، بیش از طبقه نخست و یاران صادق آن حضرت استکه در شماره‌های پیشین از آنان یاد شد.

گروهی که در شماره‌های آتی، به معرفی آنان می‌پردازیم، صحابه‌ای هستند که پس از پیامبر (ص)، از مسیر نورانی او فاصله گرفتند و حتی برخی از آنان، جفا بر آل رسول را پیشه خود کردند و بالاخره در تاریخ، مسیر انحرافی گشودند!

تاریخ اسلام از رفتار بعضی از آنان دردهای جانفرسا به دل دارد، چه آن‌که ایشان در دوران غربتِ اهل بیت، یار ظالم و معاند مظلوم شدند. گاه سکوت را گزیدند و گاه به هوای مُلک و ریاست، حقیقت را قربانی امیال درونی خود کردند و از آیات کریمه قرآن، پیرو متشابهات شدند؛ فَأَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ مَا تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغاءَ الْفِتْنَهِ وَ ابْتِغاءَ تَأْوِیلِهِ وَ ما یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ. (۲)

تعصّب، زیغ، کژی و انحراف، تمایل به حاکمیت تبار و قبیله، قربانی کردن حقیقت، برافروختن آتش کینه‌های بدری و خیبری، اصالت‌دادن به تبار و نژاد و قبیله، به جای اصالت دادن به سفارش‌ها و توصیه‌های پیامبر (ص) و ... پیشه آنان بود.

برخی‌شان آل پیامبر (ص) را آزردند، خاندانی که خداوند در وصفشان فرمود: (... یُرِیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً) (۳) و سرانجام کارشان به آنجا رسید که در سال ۶۱ پس از هجرت، آتشی در طف برافروختند و حادثه‌ای دردناک به وجود آوردند و گلویی را که بوسه پیامبر را خاطره داشت، با خنجری از ستم و به نام خدا بریدند و خود را حقیقت! پنداشتند؛ (قَدْ بَدَتِ الْبَغْضاءُ مِنْ أَفْواهِهِمْ وَ ما تُخْفِی صُدُورُهُمْ أَکْبَر). (۴)

اکنون به شرح حال این گروه از دفن شدگان در بقیع می‌پردازیم:

۱. ابو هریره دوسی

در نام وی اختلاف بسیار است، به‌طوری که اگر مروری به کتاب‌های تاریخ و حدیث داشته باشیم، خواهیم دید هرکسی، با نامی از او یاد کرده است و در مقام بررسیِ آن نام‌ها، به شخص واحدی می‌رسیم که آن شخص، کسی جز ابو هریره نیست.

از ابو هریره با نام‌های زیر یاد کرده‌اند:

۱. ابو هریره بن عامر بن عبد ذی الشّری بن طریف بن عتاب بن الدوسی.

۲. عبد شمس بن صخر ۳. عبد تمیم ۴. سعد بن حارث ۵. عبد العزّی ۶. ابن عتبه ابن عمرو بن عیسی بن حرب بن سعد بن ثعلبه بن عمرو بن نهم ابن دوس ۷. عامر ابن عبد غنم ۸. سعید بن دوس ۹. عبد بن سُکَین و ...

به‌جا است در این باره، به کتاب «الاستیعاب فی معرفه الصحابه»، اشاره‌ای داشته باشیم:

«أبو هريره الدوسی، صاحب رسول الله صلّی الله عليه [وآله] وسلّم ودوس هو ابن عُدثان بن عبد الله بن زهران بن كعب بن الحارث بن كعب بن مالك بن نصر بن الأزد بن الغوث. قال خلفيه بن خياط: أبو هريره هو عمير بن عامر بن عبد

۱- کشف الغمه، ج ۱، ص ۱۵۳؛ مدائح الانوار، ص ۲۳۶

۲- آل عمران: ۷، «آنان که در قلب‌هایشان کژی و انحراف بود، از تشابهات پیروی کردند، به قصد فتنه‌جویی و تأویلی نفس گرایانه.»

۳- احزاب: ۳۳

۴- آل عمران: ۱۸

ص: ۴۲

ذی الشری بن طریف بن عتاب بن أبی صعب بن منبه بن سعد بن ثعلبه بن سلیم بن فهم بن غنم ابن دوس ... اختلفوا فی اسم أبی هریره واسم أبیه اختلافاً کثیراً لا یحاط به ولا یضبط فی الجاهلیه والإسلام فقال خلیفه: ویقال: اسم أبی هریره عبد الله بن عامر ویقال: بریر بن عشرقه. ویقال: سکین بن دومه. وقال أحمد بن زهیر سمعت أبی یقول اسم أبی هریره عبد الله ابن عبد شمس ویقال: عامر ... و یقال: عبد نهم، و یقال: عبد غنم، و یقال: سعید بن دوس، و یقال: کردوس و ...». (۱)

«ابو هریره دوسی، صحابی پیامبر خدا (ص) است و دوس، عُدثان بن عبدالله بن زهران بن کعب بن حارث بن کعب بن مالک بن نصر بن ازد بن غوث است. خلیفه بن خیاط گوید: ابوهریره، همان عمیر بن عامر بن عبد ذی الشّری بن طریف بن عتاب بن ابی صعب بن منبه بن ثعلبه بن سلیم بن نهم بن دوس است.

مورّخان، در نام ابوهریره و نام پدرش اختلاف کرده و هر یک چیزی نوشته‌اند، به‌طوری که احاطه و ضبط آن‌ها در دوره جاهلیت و اسلام نا ممکن است! خلیفه همچنین افزوده است: می گویند نامش ابو هریره، عبدالله بن عامر است و گفته‌اند بریر بن عشرقه است و سُکَین بن دومه نیز نوشته‌اند. احمدبن زهیر گوید: از پدرم شنیدم که می گفت: اسم ابو هریره، عبدالله بن عبد شمس است و گفته‌اند: عامر است و عبد نهم نیز نوشته‌اند و برخی هم عبد غنم نامیده‌اند. سعید بن دوس نام دیگر او است و وی را دوس هم گفته‌اند و ....»

ابن عبد البرّ این اختلاف را به حدّی زیاد دانسته که می گوید: رسیدن به اسم واقعیِ ابو هریره ناممکن است! وی نام‌های ابو هریره را به دو بخش تقسیم می کند؛ نام‌هایی که در جاهلیت به آن‌ها خوانده می‌شد و نام‌هایی که بعد از مسلمانی بر او نهادند. او با عناوین زیر به آن‌ها پرداخته است:

«أمّا فی الجاهلیه ...» و «أمّا فی الاسلام ...» (۲)

ابن عبد البرّ تعدادی از نام‌های ابو هریره در دوران جاهلیت را ذیل عنوان «اما فی الجاهلیه» آورده و برخی از نام‌های وی بعد از مسلمان شدنش را هم در عنوان «و اما فی الاسلام» ثبت می کند. او اسم خاصی‌را برای ابوهریره مشخص نمی کند وآن‌ها را متعدّد و نامعلوم می‌داند ولی با قطع ویقین می‌توان گفت‌که شخصیتی در میان صحابه پیامبرخدا (ص)، با نام ابو هریره بوده و این از مسلّمات تاریخی است.

علل اختلاف در نام وی

چندین دلیل برای اختلاف در نام وی نوشته‌اند که به سه مورد آن اشاره می کنیم:

۱. برخی گفته‌اند: علت اختلاف در نام‌های وی و پدرش، تصحیف و تحریف است؛ مانند برّ، که آن را برید و یزید نوشته و خوانده‌اند، یا عمرو، که عمیر و عامر هم گفته‌اند و یا سکن، که سکین هم خوانده شده است.

۲. نقل نام‌های متعدد برای پدرش که به وسیله مورخان، به صورت تخمینی و حدس و گمان نوشته شده است.

۳. نقل روایات فراوان از وی، دلیل دیگری است بر اختلاف نام او؛ بدین‌صورت که هر راوی نامی برایش بیان کرده تا شبهه‌ای پیش نیاید که چرا این همه روایت به وسیله او نقل شده، تا در نتیجه، روایات وی، موهون و سست جلوه نکند.

ابو هریره، نامی بود که پیامبر بر او نهاد.

مسلمانی ابو هریره

ابو هریره در دو سال آخر عمر شریف پیامبر (ص) اسلام آورد. او در سال هشتم هجرت، همراه طایفه اشعری- که ابو موسی اشعری هم جزو ایشان بود- به مدینه مهاجرت کردند و در خیبر، هنگامی که قلعه فتح شد و غنایم جنگی جمع آوری و آماده تقسیم گردید، بر پیامبر ایمان آورده، مسلمان شدند. ابوهریره آنگاه‌که چشمش به غنایم افتاد، از پیامبر (ص) تقاضای سهم کرد.

گرچه حضرت تصمیم داشتند که سهمی به او بدهند، لیکن از آنجا که وی با ابان بن سعید اختلاف و خصومت داشت، پیشنهاد کرد

که ابان بن سعید از غنیمت محروم شود. این پیشنهاد بر ابان که در جنگ شرکت کرده بود گران آمد و با لحن

۱- ابوعمرو، یوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبّر، الاستیعاب فی معرفه الصحابه، ج ۴، دار الجیل بیروت، ۱۴۱۲ ه.

۲- ابن عبد البرّ، الاستیعاب، ج ۴، پیشین، ص ۱۷۷۰

ص: ۴۳

توهین آمیزی به او گفت: ای وَبْر (۱) از کوه (قدوم ضأن) آمده و به ما آویخته‌ای؟! سرانجام، این اختلاف سبب شد که پیامبر (ص) چیزی به وی ندهد. (۲)

ابن عبد البرّ نوشته است: «أسلم أبو هریره عام خیبر و شهدها مع رسول الله- صلّی الله علیه [وآله] و سلّم-». (۳)

ابو هریره در سال فتح خیبر اسلام آورد و در آن جنگ با پیامبرخدا (ص) همراه بود.»

ابوهریره، در صُفّه

به نقل از بسیاری از مورّخان، ابوهریره بعد از مسلمانی، در صفّه زندگی می‌کرد و همراه صفه نشینان بود. هنگام مسلمان شدنش سی ساله بود و حرص فراوانی در شنیدن سخنان پیامبر (ص) داشت.

او در خوردن غذا و سیر کردن خود جدّیت داشت و در این مورد زبانزد بود.

در جایی می‌گوید: «در صفّه مسجد زندگی می‌کردم، روزی با روزه تا شام به سر بردم و همچنان از شکم گرسنه رنج می‌بردم، در این هنگام برای قضای حاجت از مسجد دور شدم، چون برگشتم طعامی راکه اغنیای قریش برای اهل صفّه می‌فرستادند، خورده بودند، با خود گفتم: اکنون کجا بروم؟ کسی گفت: نزد عمر بن خطاب برو، در حالی که عمر مشغول تعقیب نماز بود، به نزد وی رفتم، منتظر ماندم تا از نماز فارغ شد، چون به خانه رهسپار شد، نزد وی رفته، گفتم: قرائت مرا گوش کن. در حالی که جز طعام نظری نداشتم، عمر نیز به آیاتی چند از سوره آل عمران که تلاوت نمودم، گوش داد، ولی هنگامی که به خانه رسید داخل خانه شد و مرا به حال خود گذاشت.» (۴)

مانند همین ماجرا را برای ابوبکر نقل می‌کند و می‌گوید: «او هم به من توجّهی نکرد.» و نیز می‌گوید: «جعفر بن ابو طالب در نظرم محبوب است و از این رو می‌گفت:

«أفضل أصحاب الرسول، جعفر بن أبی طالب». (۵)

«برترین فرد در بخشندگی، در میان اصحاب پیامبر، جعفر بن ابی طالب است.»

علت این مسأله را هم خودش نقل کرده و گفته است: «هرگاه برای سیرکردن شکم خود، نزد جعفر می‌رفتم، او مرا سیر می‌کرد.»

وی در جنگ صفین، هنگام خوردن شام و نهار، بر سر سفره معاویه می‌نشست و هنگام نماز پشت سر علی بن ابوطالب (ع) می‌ایستاد و هرگاه جنگ شدت می‌گرفت، به کوه‌های اطراف می‌رفت. وقتی دلیل این کارش را پرسیدند، گفت:

«مضیره معاویه أطیب و أدسم و الصّلاه خلف علیّ (ع) أفضل». (۶)

«سفره معاویه بهتر و چرب‌تر است ولی نماز پشت سر علی (ع) فضیلت بیشتری دارد.»

در باره تمایل شدید ابوهریره به سیر کردن شکم، مورّخان اهل سنت هم اشاراتی دارند؛ برای نمونه، ابن عبد البرّ، می‌نویسد:

«ثمّ لزمه وواظب علیه رغبهً فی العلم راضیاً بشبع بطنه فکانت یده مع ید رسول الله- صلّی الله علیه [وآله] و سلّم». (۷)

«ملازم پیامبر بود و او را مواظبت می‌کرد، به خاطر رغبتی که به علم داشت و حرصی که بر سیر کردن شکم داشت، همواره دست او در سفره پیامبر خدا (ص) بود.»

ابوهریره، به همین دلیل، که تمایل فراوانی به سیر کردن شکم خود داشت، در زمان معاویه و چنانکه اشاره داشتیم، در ماجرای جنگ صفین، لقب «شیخ المضیره» را به خود گرفت.

«این لقب در زمان معاویه به او داده شد. مضیره، نام غذایی مخصوص، لذیذ و منحصر به فرد بود، که از طرف دستگاه خلافت اموی، برای نویسندگان و شاعران وقت، که با حکومت همکاری داشتند و به دعوت معاویه در سفره‌های دربار حضور

۱- حیوانی است به اندازه گربه و دارای سُم.

۲- محمد علی عالمی، پیغمبر و یاران، ج ۱، چاپخانه علمیه قم، ۱۳۸۶ ق. ص ۱۵۶

۳- ابن عبدالبرّ، الاستیعاب، فی معرفه الصحابه، ج ۴، دارالجیل بیروت، ۱۴۱۲ ق. ص ۱۷۷۱

۴- محمد علی عالمی، پیشین، ص ۱۶۰

۵- ابن عبدالبرّ، الاستیعاب، پیشین، ص ۱۷۷۴

۶- محمد علی عالمی، پیشین، ص ۱۶۱

۷- ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۴، پیشین، ص ۱۷۷۱

ص: ۴۴

می‌یافتند، ترتیب داده می‌شد و آن، ترکیبی از گوشت تازه گوسفند یا بره و شیر و روغن و ادویه‌جات رایج آن روزگار بود. که اشراف زادگان می‌خوردند، شاعران دربار، با خوردن آن غذاهای لذیذ، به وجد می‌آمدند و در مدح امرا و خلفا، شعر می‌سرودند. روایتگران نیز به جعل حدیث می‌پرداختند، این غذا آن قدر لذیذ بود که مردم بیچاره و حتی توانگر، غذاهای خوشمزه خود را تمثیل به مضیره معاویه می‌کردند ... به دلیل حضور و رغبت شدید ابوهریره به این سفره و غذا، او را شیخ المضیره لقب دادند.» (۱)

ابوهریره و اعتراف به عظمت علی (ع)

ابوهریره بارها به فضیلت علی (ع) اعتراف کرده است. او می‌گوید:

«معاذ بن جبل را دیدم که به علی بن ابی طالب چشم می‌دوخت. به او گفتم: چرا این همه به علی چشم می‌دوزی؟ گویی که تا کنون او را ندیده‌ای؟ گفت: از پیامبرخدا (ص) شنیدم که می‌فرمود: «النَّظَرُ إِلَی وَجْهِ عَلِیٍّ عِبَادَةٌ»؛ «نگاه به چهره علی عبادت است.»

ابن ابی الحدید معتزلی گوید: «چون ابوهریره با معاویه به کوفه آمد. شب‌ها در باب کنده می‌نشست و مردم در مجلس او شرکت می‌کردند. جوانی از کوفه آمده نزدش نشست و گفت: ای ابوهریره، تو را به خدا آیا از پیامبر (ص) شنیده‌ای که در حق علی بن ابی طالب فرمود: خداوندا! دوست بدار هرکه او را دوست بدارد و دشمن دار، هرکه او را دشمن بدارد؟ گفت: آری.» (۲)

روایات فراوان به نقل از ابوهریره!

با این‌که ابوهریره درسال هشتم هجرت، مسلمانی برگزید وکمتر از دو سال در خدمت پیامبر (ص) بود، اما به حدّی روایت از آن حضرت نقل کرده که این کثرت نقل، او را در معرض اتهام قرار داده و بسیاری از مورّخان و اهل حدیث، حتی از اهل سنت، در صحّت همه روایات او تردید دارند. تا آنجا که این قضیه، حتی مورد اعتراض عمر و عثمان قرار گرفت! علی (ع) او را به دلیل نقل این همه روایت نکوهش کرد.

«نخستین کسی که او را از نقل خبر منع کرد، عمربن خطاب بود. وی هنگامی‌که شنید ابوهریره روایاتی را به پیغمبر اسلام نسبت می‌دهد که اصل و ریشه ندارد، او را به حضور خواست و از نقل حدیث منع نمود و در مرتبه دوم او را با تازیانه ادب کرد. اما او باز از جعل حدیث دست برنداشت و به تبعید تهدید شد. خلیفه دوم اعلام کرد که اگر از نقل حدیث دست نکشد، به سرزمین دوس، (که وطن اصلی وی بوده) تبعید خواهم کرد؛ چنانکه به کعب الاحبار هم اعلام کرد اگر از نقل احادیث دست نکشی، به سرزمین میمون‌ها تبعیدت خواهم نمود.» (۳)

کثرت روایات ابوهریره و عدم تناسب بسیاری از محتوای روایاتش، موجب شد که او به عنوان جعل کننده حدیث شهرت یابد. که از نقل و بسط این مطالب خودداری می‌گردد.

ابو هریره و حکومت بحرین

پیامبرخدا (ص) پس از بازگشت ازجِعرانه، علاء حضرمی را با جمعی، از جمله ابوهریره به بحرین، نزد منذر بن ساوی فرستاد، منذر را به اسلام دعوت کردند. او اسلام آورده و در مسلمانی استواری گزید. همه بستگان منذر هم مسلمانی برگزیدند. مسیحیان هم به دادن جزیه راضی شدند. علاء به ابوهریره گفت: پیامبر به من درحق تو سفارش‌کرد، بگو چه‌کاری از من برای تو ساخته‌است؟ ابوهریره گفت: مرا مؤذن خود قرار ده. ابوهریره مؤذن او شد و همچنان در بحرین بود تا این‌که علاء فوت‌کرد. عمر او را به‌حکومت بحرین برگزید، ولی پس از چندی، مطالبی‌که با امانت داری وی سازش نداشت به عمرگزارش شد، لذا او را عزل نمود و عثمان بن ابی العاص را به جایش منصوب کرد.

«پس از مراجعت از بحرین معلوم شد که ابوهریره چهار صد هزار دینار با خود آورده است ... عمر گفت: آنچه سرمایه اصلی‌ات بوده، به اضافه خرج کنونی‌ات بردار و بقیه را به بیت المال بسپار. پس دستور داد دوازده هزار از او بگیرند.» (۴)

۱- ابن حجر عسقلانی، الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۳، دارالجیل بیروت، ۱۹۹۲ م، ص ۳۷

۲- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴،؛ داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۹۸۷ م، ص ۳۰۲

۳- محمد علی عالمی، پیشین، ص ۱۵۸ به نقل از کتاب ابوهریره، ص ۸۴

۴- محمد علی عالمی، پیشین، ص ۱۶۲

ص: ۴۵

ابو هریره و اعتراف به عظمت علی، حسنین و اهل بیت:

روایـات فراوانی در میـان نقل‌هـای ابوهریره وجود دارد که وی به مقـام، عظمت و جایگـاه والاـی علی، حسـنین و اهل بیت: اعتراف کرده است، که نقل تمام این روایات به درازا می‌کشد.

«اصبغ نباته در حضور معاویه از ابوهریره پرسید: ای یاور پیامبر، به آن خدایی که غیر او خدایی نیست و عالم به غیب و حضور است و به حق پیـامبر سوگنـدت می‌دهم که آیـا در غـدیر خم بودی؟ گفت: آری، در روز غـدیر بودم. پرسـید: از پیـامبر دربـاره علی چه شنیدی؟ گفت: شنیدم که فرمود:

«مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ». (۱)

«هر که من مولای اویم، این علی، مولای او است. خدایا! دوست بدار هر که علی را دوست دارد و دشـمن دار هر که علی را دشـمن می‌دارد. خدایا! یاری کن هر که علی را یاری کند و خوار بگردان، هر که علی را خوار نماید.»

رویگردانی از علی (ع) و گرایش به معاویه

ابوهریره، در واقع به دلیل فضایل برجسـته‌ای که در علی (ع) سراغ داشت، به ایشان علاقمند بود و آن حضرت را دوست می‌داشت و لـذا حدیث غدیر را به طور مفصل نقل کرده و در مواقف مختلفی که از وی راجع به ماجرای غدیر پرسـش کرده‌اند، کلّیت ماجرا را توضیـح داده و خبر ائمه اثناعشر را با نام هریک از امامان، از قول پیامبرخدا نقل کرده است. اما هنگامی که دوران معاویه می‌رسد و حاکمیت به دست او می‌افتد و بخشـش‌های هدفمندانه سیاسـی او آغاز می‌شود، ابوهریره به سـمت معاویه گرایش می‌یابد و زمینه را برای تثبیت حـاکمیت وی مهیـا می‌کنـد و اخبـاری را دربـاره او جعـل و وضع می‌نمایـد. در هر حـال، ابوهریره به فرزنـدان ابوالعاص خدمات فراوان می‌کند.

محمود ابو ریه، از دانشـمندان بزرگ اهل تسـنن، در کتاب خویش با عنوان «شیـخ المضیره ابوهریره» تلاش‌های گسترده ابوهریره در تضعیف چهره امیر مؤمنان و فضیلت سازی برای معاویه را شرح داده، می‌نویسد:

«ابو هریره از وضع و جعـل احـادیث در طعن علی (ع) چیزی فرو نگـذاشت و همزمان درخصوص آل ابی العاص به صورت عموم و معاویه به صورت خاص وضع نمود که شأن آن‌ها را بالا ببرد.» (۲)

مرگ ابوهریره و دفن در بقیع

ابوهریره، قصـری در عقیق داشت که در همـان قصـر درگـذشت. فرزنـدان عثمـان او را از قصـرش به مـدینه حمـل کرده، در بقیع به خـاکش سپردنـد؛ «کـانت وفـاته فی قصـره بالعقیق، فحمل الی المـدینه فکان ولـد عثمان بن عفان یحملون سـریره حتی بلغوا به البقیع حفظا بما کان من رأیه فی أبیهم وصلّی علیه الولید بن عتبه بن أبی سفیان وکان یومئذ أمیراً علی المدینه». (۳)

وفات ابوهریره در سال ۵۷ هجری رخ داد، که در این سال، سنش به ۷۸ می‌رسید. (۴)

۲. عبدالرحمان بن عوف

عبـد الرحمـان بن عوف الزهری، نسـبش به چنـد واسـطه به مرّه بن کعب می‌رسـد. مـادرش امّ کلثوم، دختر عتبه است. او از صـحابی پیامبر (ص) بوده و هشـتمین فردی است که اسـلام آورد. عبـدالرحمان ۲۱ سـال پیش از بعثت به دنیـا آمـد. نامش در جاهلیت «عبد عمرو» بود که پیامبر (ص) آن را به «عبدالرحمان» تغییر داد. او از قبیله بنی زهره و پسـر عموی سعد بن ابی وقاص و داماد عثمان و از نخستین مهاجران به مدینه است. او در مهاجرت به حبشه نیز حضور داشته است.

شرکت در صحنه‌های مهمّ

عبـدالرحمان بن عوف، آنگاه که مسـلمان شد، در صـحنه‌های مهم، حضوری فعال داشت. در نبردهای بدر و احُد، از کسانی بود که

در میدان جهاد، مقاومت و رشادت از خود بروز داد.

۱- همان، به نقل از سفینه، ص ۱۶۴

۲- علامه محمود ابو ریه، شیخ المضیره ابوهریره، دارالمعارف مصر، بی‌تا، ص ۲۰۰

۳- سید عبدالحسین شرف الدین، ابوهریره، انتشارات انصاریان، قم، بی‌تا، ص ۲۱۰

۴- همان، ص ۲۱۱

ص: ۴۶

نقش عبدالرحمان عوف در انتخاب عثمان

انتخاب خلفا، پس از رحلت پیامبر (ص) به یک شیوه و روش نبود؛ زیرا هر یک از خلفای سه‌گانه به نوعی خاص و به شکلی ویژه برگزیده شدند. هنگامی که خلیفه دوم دانست روزهای آخر عمر خویش را می‌گذراند و از گوشه و کنار به او گفته می‌شد جانشین تعیین کند و عایشه به وسیله عبد الله فرزند حذیفه پیامی فرستاد که: «امت محمد را بی شبان نگذار؛ زیرا که از فتنه می‌ترسم ...»: (۱)

«لَا تَدَعْ أُمَّهَ مُحَمَّدٍ بِلَا رَاعٍ اسْتَخْلَفَ عَلَيْهِمْ وَ لَا تَدَعْهُمْ بَعْدَكَ هَمْلًا فَإِنِّي أَخْشَى عَلَيْهِمْ الْفِتْنَهَ ...». (۲)

«امت محمـد را بی راهنما و حاکم مگذار، خلیفه را برگزین و امت را رها مکن که من بر امت محمد، از فتنه می‌ترسم. فرزند خلیفه، به پـدر خود همین نکته را گفت. برخی می‌گفتنـد «فرزنـد عمر، عبـدالله باشد، اما خود خلیفه از بی کفایتی فرزندش آگاه بود و این رأی را نپذیرفت.» (۳)

پس عمر شش تن را برگزیـد که عبارت بودند از: علی (ع)، عثمان، طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمان بن عوف. وقتی اینـان پیرامون بستر خلیفه گِرد آمدنـد، او بـا چهره‌ای گرفته و تنـد به ایشـان گفت: لابـد همه می‌خواهیـد زمـام امور را پس از من به دست گیرید؟! در این هنگام خطاب به یک یک آنان، به جز علی (ع)، سخنانی گفت و با ذکر دلایلی، هیچ یک را شایسته تصدّی خلافت ندانست. آن‌گاه رو به علی (ع) کرد و در سراسر زندگی آن حضرت نقطه ضعفی، جز شوخ طبعی و مزّاحی ایشان! نیافت و افزود: اگر او زمام امور را به دست گیرد، مردم را به مسیر حق و طریق آشکار، راهبری خواهد کرد.

«فلمّا أحسّ بالموت، قال لابنه: اذهب إلی عائشه وأقرئها منّی السلام واستأذنها أن أقبر فی بیتها مع رسول الله و مع أبی بکر، فأتاها عبد الله بن عمر، فأعلمها فقالت: نعم وکرامه، ثمّ قالت: یا بنیّ أبلغ عمر سلامی و قل له لا تدع أمّه محمّد بلا راع استخلف علیهم ولا تدعهم بعدک هملًا، فإنّی أخشی علیهم الفتنه ... فأرسل إلیهم جمیعهم وهم علی بن أبیطالب و عثمان بن عفّان وطلحه بن عبید الله والزبیر بن العوام وسعد بن أبی وقّاص و عبد الرحمن بن عوف ...» (۴)

«وقتی خلیفه دوم مردن خویش را نزدیک دید، به فرزندش عبدالله دستور داد که: نزد عایشه برو و سلام مرا برسان و از او اجازه بگیر که در کنار پیامبر (ص) و ابوبکر دفن شوم. عبدالله نزد عایشه رفت و او را از این مطلب آگاه ساخت. عایشه گفت: مانعی نیست. سپس گفت: فرزندم! سلامم را به خلیفه برسان و به او بگو که امت محمد (ص) را بی‌نگاهبان و بی زمامدار نگذار و برای خود جانشین تعیین کن و بعد از خود، امت را یله و رها مگذار که من از فتنه می‌ترسم! پس عمر، به سوی شش تن؛ علی بن ابی طالب (ع)، عثمان، طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمان بن عوف فرستاد که گرد آیند و ...»

به جز طلحه- که غایب بود- همگی گردآمدند. عمر در پایان این جلسه، فرمانی اکید وآمیخته با خشونت صادرکرد. ابن قتیبه، در کتاب خویش، ماجرا را با تفصیل گزارش کرده و اینگونه می‌نویسد:

«إن استقام أمر خمسه منکم وخالف واحد فاضربوا عنقه، وإن استقام أربعه واختلف اثنان فاضربوا أعناقهما، وإن استقر ثلاثه واختلف ثلاثه فاحتکموا إلی ابنی عبد الله، فلأی الثلاثه قضی فالخلیفه منهم وفیهم، فإن أبی الثلاثه الآخرون ذلک فاضربوا أعناقهم». (۵)

«اگر پنج نفر رأی واحدی داشتند و یک نفر مخالف بود، گردن آن یک نفر را بزنید و اگر چهار نفر هم‌رأی شدند و دو نفر مخالفت کردند، گردن آن دو را بزنید و اگر سه نفر متحد شدند و سه نفر مخالفت کردند، فرزندم عبدالله را حَکَم قرار دهید، هر یک از دو گروه (سه نفره) که رأی آورد، خلافت مربوط به آنان و در میان آن‌ها است (که یکی گزینش می‌شود) و اگر سه نفرِ دوم مخالفت کردند، گردنشان را بزنید.»

به گزارش ابن قتیبه، جمع حاضر (که شش نفر بودند) گفتند: ای خلیفه، نظر خود را بگو تا به آن عمل کنیم. عمر گفت: ای سعد، آنچه مانع من در انتخاب تو است، برخورد شدید و سخت‌گیری تو در امر امت است و ای عبدالرحمان بن عوف، آنچه مانع من از

گزینش تو است، این است که تو فرعون این امّتی.

«سپس غش کرد و بـار دیگر به هوش آمـد و اینگونه گفت: ملاـک انتخاب و تنها شخصـی که سـخنش برای دیگران حجت است، عبدالرحمان بن عوف می‌باشد. به هر کس که او رأی داد، همه به او رأی دهید!» (۶)

۱- ابن قتیبه الدینوری، الامامه و السیاسه، ج ۱، انتشارات الشریف الرضی، ۱۴۱۳ ق. ص ۲۲

۲- امینی، عبدالحسین، الغدیر، ج ۷، چاپ بیروت، ۱۹۹۵ م. ص ۱۳۳

۳- ابن قتیبه، پیشین، ص ۲۳

۴- ابن قتیبه الدینوری، الامامه و السیاسه، ج ۱، انتشارات الشریف الرضی، ۱۴۱۳، ص ۴۲

۵- ابن قتیبه، الامامه و السیاسه، پیشین، ص ۴۳

۶- همان، ص ۴۵

ص: ۴۷

عبدالرحمان بن عوف خطاب به علی (ع) گفت: ای علی، با تو بیعت کنم و حکومت را به تو واگذارم، آیا طبق کتاب خدا و سنت پیامبر و عمل ابوبکر و عمر حکم می‌رانی؟ علی (ع) فرمود: حکومت بر طبق کتاب خدا و سنت پیامبر آری، اما عمل به سیره شیخین، نه؛ «أن عبدالرحمن بن عوف قال لعلیّ: یا علی، هل أنت مبایعی علی کتاب الله وسنّه نبیّه وفعل أبی بکر وعمر؟ فقال علیّ (ع): أمّا کتاب الله وسنّه نبیّه فنعم، و أمّا سیره الشیخین فلا». (۱)

بدین‌صورت، عبدالرحمان بن عوف، به حق عمل نکرد و خلافت اسلامی را به خارج از مسیر خود سوق داد ...!

عبدالرحمان و حرکت به سوی دوزخ

گفته‌اند که روزی کاروان عبدالرحمان بن عوف به مدینه رسید. کاروان وی چنان بزرگ بود که ولوله در شهر افکند. عایشه پرسید: چه خبر است؟ گفتند: شتران عبدالرحمان رسید. عایشه گفت: از پیامبر شنیدم که فرمود: عبدالرحمان بر صراط افتان و خیزان می‌رود؛ چنانکه گویی به دوزخ افتاده است! عبدالرحمان بن عوف وقتی این خبر را شنید، گفت: شتران و آنچه بر پشت دارند، در راه خدا باشد، شمارشان پانصد بود.» (۲)

عبدالرحمان بن عوف و مکنت مالی

درسال‌های نخست خلافت عثمان، عبدالرحمان در حد افراط، از عطایایی بهره‌مندشد.

عثمان ۰۰۰ /۵۶۰ /۲ دینار به وی بخشید، اما در اواخر عمر خلافتِ عثمان، بر سر مسائلی؛ از جمله مسأله خلافت بعد از عثمان، او به اختلاف و مخالفت با عثمان پرداخت.

گزارش ثروت انبوه عبدالرحمان وبخشش‌های بی‌جهت خلیفه به وی را، همه مورخان نوشته‌اند:

«فالمعروف عن ابن عوف أنّه کان صاحب ثروه هائله وأموال وفیره، بلغت: ألف بعیر، و مائه فرس، وعشره آلاف شاه، و أرضاً کانت تزرع علی عشرین ناضحاً، وخرجت کلّ واحده من الأربع بنصیبها من المال الّذی ترکه، فکان أربعه و ثمانین ألفاً». (۳)

«معروف و مشهور آن است که عبد الرحمان بن عوف، دارای ثروتی انبوه بود و اموال فراوانی اندوخته داشت (به او داده شده بود) که به هزار شتر و هزار اسب و ده هزار گوسفند می‌رسید و زمینی که بیست تن آن را آبیاری می‌کردند. هر چهار نفر نصیبی را دریافت کردند که به حدّ هشتاد و چهار هزار دینار می‌رسید.»

بیشتر ثروت عبدالرحمان را خلیفه سوم به او بخشیده بود.

مرگ عبدالرحمان بن عوف و خاک سپاری‌اش در بقیع

عبدالرحمان، در زمان خلافت عثمان بیمار شد و عثمان به عیادتش رفت اما از آنجا که وی طمع در خلافت داشت و عثمان روی خوش به وی نشان نداده بود، از او روی‌گرداند و سخن نگفت.

«عبدالرحمان بن عوف در سال ۳۲ ق. دوران خلافت عثمان، در مدینه از دنیا رفت. عثمان بر او نماز گزارد و در بقیع به خاکش سپردند.» (۴)

«عن عبد الواحد بن محمد بن عبد الرحمن ابن عوف، قال: أوصی عبد الرحمن‌بن عوف- رضی الله عنه- إن هلک بالمدینه أن یدفن إلی عثمان بن مظعون، فلما هلک حفر له عند زاویه دار عقیل الشرقیه فدفن هناک». (۵)

«عبدالواحد، فرزند عبدالرحمان بن عوف گوید: عبدالرحمان وصیت کرد که اگر در مدینه از دنیا رفت، در کنار قبر عثمان بن مظعون دفن شود. هنگامی که از دنیا رفت، در زاویه شرقیِ دار عقیل، قبری برایش کندند و در آنجا مدفون گردید.»

۳. مغیره بن شعبه

مغیره بن شعبه، ابن ابی عامر، بن مسعود ثقفی (ابو عیسی یا ابوعبدالله)، در شهر طائف به دنیا آمد. او پسر برادر عروه بن مسعود

ثقفی، دیگر صحابی پیامبر (ص) بود. در سال پنجم هجرت، آیین مسلمانی برگزید.

۱- السید علی الشهرستانی، وضوء النبی، ج ۱، بیروت، ۱۴۱۵ مطابق ۱۹۹۴، ص ۱۹۳

۲- ابن قتیبه، پیشین، ص ۴۹

۳- السید علی الشهرستانی، وضوء النبی، ج ۱، بیروت، ۱۴۱۵ ق. ۱۹۹۴ م. ص ۷۳

۴- ابن هشام، السیره النبویه، ج ۱، بیروت، ص ۲۱۳

۵- عمر بن شبّه النمیری البصری، تاریخ المدینه المنوره، ج ۱، منشورات دارالفکر، ۱۴۲۰ ق. ۱۳۶۸ ش. ص ۱۱۵

ص: ۴۸

شیوه مسلمانی مغیره

«به دلیل این‌که تزویر و مکر، جزو سرشت و ذات مغیره بوده، طبق نقل‌های مورّخان، مسلمان شدنش هم واقعی نبوده است؛ زیرا در سفری که با گروهی از قبیله بنی‌ثقیف به مصر، نزد مقوقس داشتند، با خود هدایایی می‌برند و مقوقس هم به آنان هدایایی می‌دهد. هدایا فراوان بوده و مغیره که در آن جمع، از همه فروتر بوده، از سرِ مکر، دستمالی بر سر می‌بندد و خود را به مریضی می‌زند. آن‌ها که شراب همراه داشتند و می‌خواستند بیاشامند، به مغیره تعارف کردند اما او عذر آورد و گفت: سردرد دارم، نمی‌توانم بیاشامم، معذورم دارید. در عوض، من جام‌های شما را پر از شراب می‌کنم. آنان پذیرفتند و مغیره از سر مکر، به آن‌ها شراب فراوان خوراند تا آنجاکه بی‌هوش افتادند! اینجا بود که همه را کشت و هدایا را صاحب شد و از ترس قبیله بنی‌ثقیف، به طائف نرفت و راهی مدینه شد و نزد پیامبر (ص) رفت. پیامبرکه از ماجرای وی آگاه بود، او را نکوهش کرده، اسلامش را پذیرفت. بنابراین، مسلمانی‌اش از سر مکر و تزویر بود و حقیقت نداشت.» (۱)

مغیره و کارنامه‌اش

کارنامه مغیره با مسلمانیِ او سازگار نیست. در منابع تاریخی، می‌توان فرازهای ذیل را در کارنامه نادرخشانش دید:

۱. اسلام آوردنش به خاطر ترس از قبیله بنی ثقیف و به طمع حضور در نظام سیاسی- اجتماعی آن روز، در کنار پیامبر (ص).

۲. همگامی با جناح سیاسی مخالف در سقیفه.

۳. همگامی فعّال با تغییر دهندگان مسیر خلافت، از علی (ع) به خلیفه اول.

۴. شرکت در هجوم به خانه فاطمه زهرا ۳، دخت گرامی پیامبر (ص).

۵. گرفتن رشوه، با حرص و طمع.

۶. مخالفت با علی (ع) و فرزندان پاکش، به شکل گسترده.

۷. طرّاحی برای خلافت یزید و سعایت گسترده در این ماجرا.

۸. هموار کردن راه برای تداوم آزار به خاندان عصمت و طهارت:

۹. سرپیچی از شرکت در جیش اسامه و ...

توضیع برخی موارد پیش‌گفته:

- همکاری در تغییر مسیر خلافت

به دلایل بسیار، پیامبر (ص) علی (ع) را به عنوان خلیفه و جانشین خود مشخص کرده بود و از این تصمیم حضرت، می‌توان برداشت کرد که تنها او صلاحیت بر این کار را داشته است.

«مغیره بن شعبه، جلو خانه پیامبر (ص)، خلیفه اول و دوم را دید و از آنان پرسید: از چه رو اینجا نشسته‌اید؟ گفتند: منتظریم این مرد (علی بن ابی طالب) بیرون بیاید تا با او بیعت کنیم. مغیره گفت: می‌خواهید این خاندان را بر مردم مسلّط کنید تا آن‌ها را بدوشند!؟ خلافت را در قریش توسعه دهید تا بعداً نیز ادامه یابد. به پیشنهاد او، آنان بر این تصمیم مصمّم شدند و به سقیفه رفتند و پیش آمد آنچه نباید ...» (۲)

مغیره، در جمع مهاجمان به خانه فاطمه ۳

مغیره بن شعبه، با حمله کنندگان به خانه علی و فاطمه ۸ همراه شد. آنان به خانه فاطمه هجوم بردند و مغیره با لگد در خانه را شکست که به پهلوی آن حضرت خورد.

امام حسن مجتبی (ع)، خطاب به مغیره می‌فرماید:

«أَنْتَ ضَرَبْتَ فَاطِمَهَ بِنْتَ رَسُولِ اللهِ (ص) حَتَّى أَدْمَيْتَهَا». (۳)

«تو بر پیکر فاطمه ۳ ضربتی وارد کردی و با آن ضربه بی‌هوشش ساختی.»

۱- ابن سعد، طبقات الکبری، ج ۴، نشر بیروت، ۱۹۸۷ م. ص ۲۴

۲- محمد علی عالمی، پیغمبر و یاران، ج ۵، انتشارات بصیرتی، قم. ارم، ص ۲۷۲

۳- عبد الزهرا مهدی، الهجوم علی بیت فاطمه، ۱۴۲۱ ق. بی‌جا، ص ۱۱۸

ص: ۴۹

در تاریخ، از نام مهاجمان به خانه فاطمه یاد شده و عبدالزهرا مهدی، در کتاب «الهجوم علی بیت فاطمه»، از این افراد نام می‌برد:

«... ۲. خالدبن ولید ۳. قنفذ ۴. عبدالرحمان بن عوف ۵. سلمه‌بن سلامه ۶. مغیره‌بن شعبه و ...» (۱)

نوشته‌اند که مهاجمان ۲۲ نفر بوده‌اند و مغیره شکننده در بود.

مغیره و خطاهایی که مرتکب شد

او در زمان خلافت خلیفه دوم و سوم، مدتی نسبتاً طولانی، حاکم شهرهای بصره و کوفه بوده و در این مدت، اعمالی مرتکب شد که از مهم‌ترین نقاط تاریک زندگی‌اش محسوب می‌شود.

«ثقفیان و دیگر اعراب، او را به مکاری و توطئه‌گری می‌شناختند. ظاهر آن است که وی، نقشی ویژه در کشتن مخالفان خلیفه دوم و مخالفان بنی امیه داشته است. فرزند خواندگان حارث در تلاشی که برای انتقام از مغیره انجام دادند، مدرکی به دست آورده و آن را در ازای کشتن عقبه، حارث و افرادی از قبیله بنی ثقیف افشا کردند و در صدد برآمدند وی را به قتل رسانند. فرزند خواندگان حارث متوجه شدند که نافع، نفیع، زیاد و شبل بن معبد در بصره، مغیره را با امّ جمیل دیده‌اند. آنان این خبر را میان مردم انتشار دادند و (در بصره) از امامت مغیره برای نماز جلوگیری کردند.» (۲)

در حالی‌که چنین خبری میان مردم پیچید، خلیفه دوم وی را از بصره به کوفه، که مرکز استان بزرگتری بود، انتقال داد و در واقع او ترفیع درجه یافت و حتی این سخن در میان عرب شهرت یافت که:

«غضب الله علیک، کما غضب أمیر المؤمنین [عمر بن الخطاب] علی المغیره، عزله عن البصره واستعمله علی الکوفه!». (۳)

«خداوند بر تو خشم کند، همانطور که عمر بر مغیره خشم کرد. او را از بصره عزل و به کوفه فرستاد و حکومتش داد!»

نقش کلیدی مغیره در ولایتعهدی یزید

از کارهایی که مغیره مرتکب شد، طرح و جا انداختن موضوع ولایتعهدی یزید بود و در واقع این کار، با طرّاحی و نقشه‌ریزی مغیره انجام شد. مورخان نوشته‌اند که معاویه می‌خواست او را از حکومت کوفه عزل کند و سعید بن عاص را به جایش بگمارد، مغیره که چنین دید، نزد یزید رفته، گفت: چرا معاویه به فکر تو نیست و تو را جانشین خودش معرفی نمی‌کند؟! یزید با شنیدن این موضوع تحریک شد و به پدرش معاویه پیشنهاد داد و در ضمن گوشزد کرد که مغیره توان عملی ساختن این کار را دارد. با شناختی که معاویه از گذشته و کارنامه یزید داشت و از سویی با امام حسن مجتبی (ع) شرط کرده بود که کسی را به جانشینی خود تعیین نکند، فکر می‌کرد مردم این موضوع را نمی‌پذیرند و این کار نشدنی است، لیکن با پیشنهاد مغیره امیدوار گردید و بار دیگر حکومت کوفه را که از حساس‌ترین مراکز اسلامی بود، به او واگذار کرد و فرمان داد که مقدمات این کار را در کوفه فراهم کند و از مردم آن سامان برای یزید بیعت بگیرد. (۴)

مغیره و افتادن به دامن مرگ

در سال چهل و نهم هجرت، درکوفه طاعون آمد و جمعی فراوان به آن مرض مردند. مغیره که استاندارکوفه بود، برای حفظ جان خویش به قصد مدینه، از کوفه بیرون رفت، غافل از این که گرفتار طاعون شده بود! او با خواری تمام چشم از جهان بست و در گورستان بقیع به خاک سپرده شد.

البته درباره محل دفن و مرگ او اختلافی در تاریخ وجود دارد؛ برخی مرگ او را در همان کوفه دانسته‌اند اما کتبی مانند استیعاب، الکامل و قاموس نوشته‌اند که مرگ او در مدینه بوده است. (۵)

۴. سعد بن ابی وقاص

سَعد (مالِک) بن أَبِی وَقّاص بْن أُهَیْب بْن عَبْدِ مَنَاف، از طایفه قریش و قبیله بنی زهره است.

اسلام سعد بن ابی وقاص

۱- همان.

۲- الشیخ نجاح الطائی، زندگی اباکر و بستگانش، ۱۳۸۰ ش. بی‌جا، ص ۹۳ به نقل از ابن سعد، طبقات.

۳- مختصر تاریخ دمشق، ج ۷، ص ۳۸۲

۴- ابن جریر طبری، پیشین، ص ۸۶

۵- ر. ک. به: قاموس الرجال و الاستیعاب.

ص: ۵۰

سعد بن ابی وقاص، از اسلام آورندگان نخستین است که در مکه و تحت الشجره، به پیامبر خدا (ص) ایمان آورد.

«وَ هَذَا سَعْدُ بْنُ أَبِی وَقّاصٍ مِن جُملَهِ السَّابِقِینَ وَ المُبَایِعِینَ تَحتَ الشَّجَرَهِ». (۱)

«سعد بن ابی وقاص از پیشگامان به اسلام و بیعت کنندگان تحت شجره به پیامبر گرامی اسلام (ص) است.»

هجرت به مدینه

پس از هجرت پیامبر (ص) به مدینه، سعد نیز هجرت کرد و به مدینه آمد. او با این‌که از امرای عرب بود، لیکن هرآنچه در مکه داشت وانهاد و هجرت به مدینه را برگزید.

شرکت سعد در میدان‌های نبرد

سعد در بیشتر غزوات همراه پیامبر بود و به فارس عرب شهرت داشت. فردی بود دلیر، نترس و شجاع. او در احُد حاضر بود و نیز در نبرد بدر اسیر گرفت و به حضور پیامبر (ص) آورد.

«شَرِکَ وَ سَعْدُ بْنُ أَبِی وَقَّاص وَ عَبْدُ اللهِ بْنُ مَسْعُودٍ وَ عَمَّارُ بْنُ یَاسِر فِیمَا یَغنِمُونَهُ، فَأَتَی سَعد بِأَسِیرَینِ» (۲)

«سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن مسعود و عمار بن یاسر در جمع آوری غنیمت شرکت داشتند و سعد دو اسیر را خدمت حضرت رسول آورد.»

منابع تاریخی گواهی می‌دهند که او در خیبر و احزاب و حُنین و همه مراسم و حَجّه‌الوداع و فتح مکه حضور داشته و افتخارات فراوانی نصیبش گردیده است.

نقل روایت از پیامبر (ص)

او احادیث بسیاری را از پیامبرخدا (ص) روایت کرده است. در سلسله راویان احادیث اهل سنت بوده و روایاتی به ایشان منسوب است. البته برخی از کتب شیعه نیز از سلسله راویان پیامبرخدا (ص) دانسته‌اند.

محیی الدین نووی روایات فراوانی را از ابن ابی وقاص نقل کرده و او را مصدر روایات بخاری و مسلم دانسته است؛ مثلًا آورده است:

«عَن سَعْدُ بْنُ أَبِی وَقّاصٍ وَ عَمّارَ بْنَ یَاسِر وَ ... وَ جَابِرِ بْنِ سَمُرَه ... وَ حَدِیث سَعْدُ بْنُ أَبِی وَقّاصٍ، رَوَاهُ مُسلِم وَ البَزّارُ وَ الدَّار قُطنِی و ابنُ حِبّان ...» (۳)

«از سعد بن ابی وقاص و عمار یاسر و ... و جابر بن سمره ... و حدیث سعد بن ابی وقاص و ... روایت کرده آن را مسلم و بزار و الدار قطنی و ابن حبان ...»

در هر حال، به دلیل همراهی فراوان با پیامبرخدا (ص) مسموعات و مشاهدات فراوانی داشته که آن‌ها را نقل کرده است.

اهل سنت، احکام جنائز را از او فراوان آورده‌اند. ناگفته نماند که برخی در اصل مسأله تشکیک کرده و گفته‌اند که از او روایات فراوان نقل نشده و این، کتب اهل سنت است که روایات فراوان به او نسبت داده‌اند.

ابن حجر، این تشکیک را مطرح نموده، می‌گوید: روایات اندکی از او نقل شده است.

«حدیث مسائب بن یزید، صحبت سعد بن أبی وقاص کذا و کذا سنه فلم أسمعه و حدث عن رسول الله- صلّی الله علیه [وآله] و سلّم- إلّا حدیثاً واحداً». (۴)

«سائب بن یزید گفته، سالی را با سعد بن ابی وقاص بودم، در مدت این یک سال، او از پیامبرخدا (ص) یک حدیث روایت کرد.»

ابن حجر، همین نکته را دلیل شمرده است که روایات فراوان نبوده، بلکه اندک بوده است.

در عین حال، افراد دیگری چون ابن قدامه، در کتاب مغنی مدعی است که سعد بن ابی وقّاص جزو روات کثیر الروایه است. (۵)

شهادت سعد بن ابی‌وقاص بر سبقت علی (ع) در ایمان

۱- محمد بن الحسن بن علی بن الحسن الطوسی، شیخ الطائفه، رسائل، بی‌تا، بی‌نا، ص ۱۲۹

۲- السید محمد الصادق الرومانی، فقه الصادق ۷، ج ۱۹، المطبعه العلمیه، ۱۴۱۴ ق. ص ۲۵۵

۳- ابو زکریا، یحیی الدین بن شرف النووی، شرح المهذب، ج ۶، دارالفکر، بی‌تا، ص ۳۵۹

۴- ر. ک. به: احمد بن علی بن حجر العسقلانی، التلخیص الحبیر، ج ۵، دارالفکر، بی‌تا، ص ۳۹۴

۵- عبدالله ابن قدامه، المغنی، ج ۳، دارالفکر، ۱۹۸۷ م. ص ۲۳۵

ص: ۵۱

سعد در نقل‌های خود گواهی داده است که علی (ع)، نخستین ایمان آورنده به پیامبر (ص) در میان مردان است:

«شهد سعد بن أبی وقّاص الصحابی، بأن علیّاً أوّل المسلمین إیماناً». (۱)

«سعد بن ابی وقاص شهادت داده که از مسلمانان، علی (ع) نخستین کسی است که ایمان آورد.»

«عن السّدی قال: سمعتُ سعد بن أبی وقاص یقول: علی (ع) أوّل المسلمین سلماً». (۲)

«از سدی نقل شده که گفت: شنیدم از سعد بن ابی وقاص که می‌گوید: علی (ع) اوّلین کسی است که اسلام آورد.»

همچنین سعد در سلسه روات حدیث غدیر قرار دارد: «رَوَی سَعد قِصَّةَ غَدِیرِ خُم». (۳)

همچنین محمد بن سلیمان کوفی، حدیث منزلت را از قول سعد نقل کرده است:

«عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِی وَقّاصٍ إنَّ رَسُولَ اللهِ (ص) خَلَّفَ عَلِیّاً فِی أَهْلِهِ، ثُمَّ لَحِقَ بِهِ، فَقَالَ لَهُ: أَنْتَ مِنِّی بِمَنْزِلَهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَی إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِیَّ بَعْدِی». (۴)

«از سعد بن ابی وقاص نقل شده که پیامبرخدا ۹، علی ۷ را در اهل خود جانشین ساخت، سپس او را به خود چسبانید وفرمود: ای علی، نسبت تو به من، مانند هارون است به موسی، جز این‌که بعد از من پیامبری نخواهد آمد.»

محمد بن سلیمان کوفی، طریق دیگری را هم از سعد بن ابی وقاص نقل کرده است:

«عَن سَعدِ بنِ أَبِی وَقَّاص، عَن أُمّ سَلمَه زَوجَهِ النَّبِیّ ۹، إنَّ النَّبِیَّ ۹ قَالَ لِعَلِیٍّ ۷ أ لَا تَرْضَی أَنْ تَکُونَ مِنِّی بِمَنزِلَهَ هَارُونَ مِنْ مُوسَی، إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِیَّ بَعْدِی». (۵)

«از سعد بن ابی وقاص، از امّ سلمه، همسر پیامبر ۹ نقل شده که پیامبر ۹ به علی ۷ فرمود: آیا خوشنود نمی‌شوی که نسبت تو به من، بعد از من، همانند هارون باشد به موسی؟ جز این‌که بعد از من پیامبری نخواهد آمد؟»

همچنین حدیث سدّ ابواب، غیر باب علی را سعد بن ابی وقاص نقل کرده است.

سعد بن ابی وقاص از عشره مبشره!

در حدیث منسوب به پیامبر (ص)، که در واقع اهل سنت آن را نسبت داده‌اند و جزو مجعولات تاریخ بعد از پیامبر (ص) است، سعد بن ابی وقاص، جزو ده نفری است که بشارت بهشت به آن‌ها داده شده است.

محی الدین نووی، در کتاب «المجموع» آورده است:

«سعد بن أبی وقّاص ... هو أحد العشره المشهود لهم بالجنّه». (۶)

«سعدبن ابی وقاص، یکی از ده نفری است‌که شهادت داده شد به‌آن‌هاکه اهل بهشت‌اند.»

محی الدین نووی در مجلدات مجموع خود، روایات فراوانی را از سعد بن ابی وقاص، از پیامبرخدا (ص) نقل کرده است.

سعد بن ابی وقاص فاتح قادسیّه

سعد در فتح قادسیه امیر لشکر بوده و با رشادت تمام قادسیه را فتح کرده است. او در این نبرد «فارس الاسلام» لقب گرفت. پس از آن به همین لقب شهرت یافت.

این مسأله، حدیثی جالب داردکه نقل آن به طولانی شدن نوشتار می‌انجامد، لذا از آن پرهیز می‌کنیم.

عضو شورای انتخاب خلیفه

وی در شورای شش نفره انتخاب خلیفه، از سوی عمر بن خطاب برگزیده شد. نفسانیات حاکم بر انسان، او را هم گرفتار کرد و موجب شد که چشمانش را بر حق ببندد. او در این شورا جانب علی (ع) را نگرفت و عثمان را به خلافت برگزید.

تخلّف از بیعت با علی (ع)

سعد بن ابی وقاص از کسانی است که از بیعت با علی (ع) تخلّف کرد و در زمره مخالفان آن حضرت قرار گرفت:

۱- محمد بن السلیمان الکوفی، مناقب امیر المؤمنین، ج ۱، مجمع احیاء الثقافه، قم. ۱۴۱۲ ق. ص ۲۹۱

۲- همان.

۳- همان.

۴- همان. ص ۵۱۳

۵- همان.

۶- ابو زکریا یحیی بن شرف النووی، شرح المهذّب، ج ۳، دارالفکر، بی‌تا، ص ۴۰۸

ص: ۵۲

«وکان سعد بن أبی وقّاص قد اعتزل علیّاً ... و لم یحضر فی دومه الجندل و قال فی جواب ابنه عمر بن سعد ... فاحضر دومه الجندل فإنّک صاحبها غداً. فقال: مهلًا یا عمر، إنّی سمعت رسول الله- صلّی الله علیه- یقول: یکون من بعدی فتنه خیر الناس فیها الخفی التقی». (۱)

«سعد بن ابی وقاص، از علی (ع) فاصله گرفت و در دومه الجندل (نبرد صفین) حاضر نشد، پسرش عمر بن سعد به او گفت: به دومه الجندل برو که تو امیر آن خواهی شد. پاسخ داد: سکوت کن، شنیدم که پیامبر فرمود: بعد از من فتنه‌ای پدید می‌آید، بهترین مردم انسانی است که خود را مخفی دارد و دوری گزیند.»

آری، او با این برداشت غلط و انحرافی، از یاری علی (ع) دست کشید.

فرزند فاسد سعد

سعد بن ابی وقاص پسری دارد فاسدکه نامش عمر است. او حادثه کربلا- پدید آورد و قلب ذریه و آل پیامبر: را آزرد و خون بهترین‌ها را بر زمین ریخت؛ به طمع حکومتِ ری و دنیای فانی.

سعد بانی شهر کوفه

شهر کوفه را سعد بن ابی وقاص به دستور خلیفه دوم بنا نهاد. جرجی زیدان، ادیب و مورخ مسیحی لبنانی! می‌نویسد:

«سعد پس از فتح عراق و غلبه بر ایرانیان، در مدائن فرود آمد و چند تن را به مدینه فرستاد تا مژده فتح را به عمر برسانند. عمر فرستادگان سعد را زرد و نزار دید و از ایشان سبب تغییر این حالت را پرسید. گفتند: بوی آب و هوای شهرها، رنگ ما را دگرگون کرده و عمر دستور داد سرزمینی را برای اقامت مسلمانان در نظر بگیرند که با مزاج آنان سازگار باشد. سعد زمینی را در کنار فرات، در نزدیکی حیره انتخاب کرد و در آغاز مانند بصره خانه‌ها را با نَی ساخت. اما چون پس از چندی نَی‌ها آتش گرفتند. با اجازه عمر، خانه‌ها را از خشت ساختند و کوفه بنا شد. کوفه در نزد شیعه، مقامی ارجمند دارد؛ زیرا که حضرت علی (ع) آنجا را مقر خلافت خود قرار داد و در همانجا کشته شد.» (۲)

سعد بن ابی وقاص مدفون بقیع

مورخان و شرح حال نویسان، در باره محل دفن سعد بن ابی وقاص مطلبی را نقل کرده‌اند که خلاصه آن چنین است:

«او در اواخر عمر خود، یکی از دوستانش را به زاویه شرقیِ خانه عقیل، درکنار بقیع برد و از او خواست خاک‌های سطحی زمینی را کنار بزند، سپس چند عدد میخ که به همراه داشت، به عنوان علامت و نشانه به آنجا کوبید و وصیت کرد جنازه‌اش را در آن محل به خاک بسپارند و پس از مدتی که در قصر خود، در وادی عقیق و بیرون شهر از دنیا رفت، بدنش را به مدینه منتقل کردند و طبق وصیتش، در همان محل که علامتگذاری شده بود دفن نمودند.» (۳)

«ابن دهقان ... فخرجنا حتّی دللتهم علی ذلک الموضع، فوجدوا الاوتاد، فحفروا له هناک و دفنوه». (۴)

«ابن دهقان (که به دستور سعد بن ابی وقاص، میخ‌ها را کوبید) گوید: پس از مرگ سعد، مردم را به قبر او و محل انتخابی او راهنمایی کردم. میخ‌ها را یافتند و قبرش را کنده و در همانجا دفنش نمودند.»

جنازه‌اش را تا بقیع مشایعت کردند و مروان حکم بر جنازه‌اش نماز گزارد.

مقبره او در بیست متری شرقی مقبره مالک بن انس و در جهت شمال شرقی دار عقیل و مقبره وی قرار داشته است.

۱- نصر بن مزاحم، وقعه صفین، مؤسسه العربیه الحدیثه، ۱۳۸۲ ق. ص ۵۲۸

۲- جرجی زیدان، تاریخ تمدن، ج ۲، امیر کبیر، بی‌تا، ص ۱۸۷

۳- ابن اثیر، اسد الغابه، ج ۲، مکتبه الاعلمی، بیروت، ۱۹۷۹ م. ص ۲۹۳، «عن عبد الرحمن بن خارجه قال: أخبرنی ابن دهقان قال: دعانی سعدبن أبی وقاص فخرجت معه إلی البقیع وخرج بأوتاد حتی إذا جاء من موضع زاویه دار عقیل الشرقیه الشامیه، أمرنی فحفرت، حتی إذا بلغت باطن الارض ضرب فیها الاوتاد، ثم قال: إن هلکت فادللهم علی هذا الموضع یدفنونی فیه. فلمّا هلک، قلت: ذلک لولده ...»

۴- ابن شبه النمیری البصری، پیشین، ج ۱، ص ۱۱۶

ص: ۵۳

ص: ۵۴

ص: ۵۵

حرم مطهر جناب عبدالله در بستر تاریخ

پیشگفتار

از جفاهای آشکاری که به وسیله وهابیان بر پیامبرخدا (ص) روا داشته شد، ویران کردنِ حرم و از میان بردن آثار مزار و مرقد جناب عبدالله، پدر آن بزرگوار است. وهابیان با این عمل زشت خود، دل‌های عاشقان پیامبر (ص) و خاندانش را جریحه‌دار کردند.

مسلمانان بیدار و آگاه، پس از زیارت حرم با صفای پیامبر گرامی (ص) و دیدار از مسجدالنبی، درصدد بر می‌آیند تا آرامگاه پدر ارجمند آن حضرت را نیز زیارت کنند، امّا آنگاه که می‌بینند این مرقد هم مانند دیگر مراقد، به بهانه‌های واهی ویران گردیده و اثری از آرامگاه جناب عبدالله به چشم نمی‌خورد، چهره واقعی و افکار بسته وهابیان را به درستی می‌شناسند.

آنچه مسلم است و تاریخ نگاران پژوهشگر بر این حقیقت اذعان کرده‌اند، این است که حرم مطهّر جناب عبدالله (ع) در شهر مدینه بوده است.

در این نوشتار، ضمن بررسی برخی تهمت‌های ناروا- مانند کافر بودن پدران پیامبر!- که بهانه و دست‌آویز وهابیون برای ویران کردن آن مرقد مطهر بوده است، وضعیت آن بارگاه نورانی و مکان آن مزار شریف در طول تاریخ را بررسی می‌کنیم.

نسب پیامبر (ص)

نسب پیامبرخدا (ص) مورد اتّفاق مورّخان بوده و بدین قرار است:

* پدر: ابوالقاسم محمّد بن عبدالله بن عبدالمطّلب، شیبه الحمد، ابن هاشم بن عبد مناف بن قصیّ بن کلاب بن مرّه بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر بن مالک بن نصر (نضر) بن کنانه‌بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان.

بالاتر از عدنان، در کتب تاریخی، مورد اختلاف فراوان است، امّا بی‌تردید نسب عدنان به اسماعیل (ع) می‌رسد. از پیامبرخدا (ص) روایت است که: «چون نسب من به عدنان رسید بایستید.» (۱)

* مادر: آمنه، دختر وهب بن عبد مناف، بزرگِ بنی زهره.

«نضر» را «قریش» می‌خوانند و فاصله میان پیامبر (ص) تا آدم (ع) را چهل و سه پدر، (۲) چهل و چهار پدر (۳)، چهل و پنج پدر (۴) و کمتر از این نوشته‌اند. نسب آن بزرگوار، طبق نقل کتاب «جنّات الخلود» به سی و چهار واسطه به حضرت ابراهیم خلیل (ع) و به پنجاه و سه واسطه به حضرت آدم (ع) می‌رسد.

ایمان پدران پیامبر (ص)

شیعیان امامی مذهب بر این باورندکه پدران پیامبر (ص) از عبدالله تا آدم: همگی مؤمن و موحّد بوده‌اند. (۵)

شیخ صدوق در «رساله اعتقادات» می‌نویسد: باور ما (شیعیان) آن است که پدران پیامبر (ص) تا حضرت آدم، همگی مسلمان بوده‌اند.

علّامه مجلسی در «حیات القلوب» آورده است: «بدان‌که اجماع علمای امامیه بر این است که پدر و مادر پیامبر (ص) و همه پدران و مادران آن حضرت تا حضرت‌آدم (ع) مسلمان بودند و نور آن حضرت در صُلب و رحم مشرکی قرار نگرفته است.»

به دلالت قرآن و حدیث، پدران و مادران پیامبر (ص) همه مؤمن بوده‌اند. پیامبر فرمود: «من از زمان آدم (ع) تاکنون، ثمره ازدواج حلال و پاکیزه‌ام و حامل زنا نبوده‌ام.»

و فرمود: «پیوسته خداوند مرا از صُلب پاکان به ارحام مطهّر انتقال می‌داد تا سرانجام بدون آلودگی به پلیدی‌های جاهلیّت در این جهان شما متولّد کرد.» (۶)

این در حالی است که خداوند متعال در باره مشرکان فرموده است: «همانا مشرکان نجس‌اند.» (۷)

علّامه مجلسی بر این سخن افزوده است: «همه آنان از صدیقان یا از پیامبران مرسل یا از اوصیای معصوم بوده‌اند. اگر هم برخی اظهار اسلام نکرده‌اند، شاید از روی تقیّه یا برای مصلحتی دینی بوده است.» (۸)

شیخ صدوق نوشته است: «مادر پیامبر (ص)، آمنه دختر وهب نیز مسلمان بود.» (۹)

ابو حیّان اندلُسی می‌نویسد: رافضیان عقیده دارند که پدران پیامبر (ص) مؤمن بوده‌اند. (۱۰) بزرگانی از دیگر فرقه‌های اسلامی نیز اعتقاد امامیه را دارند و به ایمان پدران پیامبر و ابوطالب تصریح کرده‌اند که از جمله می‌توان به این شخصیّت‌ها اشاره کرد:

۱- کشف الغمه، ج ۱، ص ۱۵

۲- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱

۳- اعلام الوری مرحوم طبرسی.

۴- بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۱۰۷

۵- اوائل المقالات، ص ۱۲؛ تصحیح الاعتقاد، ص ۶۷؛ تفسیر رازی، ج ۲۴، ص ۱۷۳

۶- بحار الانوار، ج ۱۵، صص ۱۲۲- ۱۱۷؛ دلائل النبوه ابو نعیم، بخش نسب النبی؛ دلائل النبوه بیهقی؛ الدرج المنیفه فی الآباء الشریفه از سیوطی؛ نیز المقامه السندسیه فی النسبه المصطفویه از سیوطی.

۷- توبه ۹: ۲۸

۸- بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۱۱۷

۹- همان.

۱۰- تفسیر البحر المحیط، ج ۷، ص ۴۷

ص: ۵۶

مسعودی، یعقوبی، ماوردی، رازی در کتاب «اسرار التنزیل»، سنوسی، تلمسانی در حاشیه کتاب «شفا» و «سیوطی» که چندین رساله در این باره نوشته است. (۱)

در مقابل، فرقه‌های دیگر، پدر و مادر و اجداد پیامبر را کافر می‌دانند و برخی از بزرگان آنان هم رساله‌هایی در اثبات کفر ایشان نوشته‌اند؛ مانند: ابراهیم حلبی و علی قاری که در «شرح الفقه الاکبر» به تفصیل در این باره سخن گفته‌اند. آنان سیوطی را به تساهل متهم کرده و گفته‌اند: هرگاه سخنان او موافق سخن پیشوایان نقّاد نباشد، اعتباری ندارد.

در کتاب «التاریخ القویم» آمده است: «پدران پیامبر، موحّد و اهل نجات بودند؛ چون همه آن‌ها خدا را عبادت می‌کردند.» (۲)

همانطور که اشاره شد، شیعه بر ایمان آبا و اجداد پیامبر اجماع کرده و اجماع آنان نیز مستند به اخبار و روایات است. امامیه معتقدند که روایات فراوانی بر ایمان پدران پیامبرخدا (ص) دلالت دارد. علاوه بر اجماع، برخی دیگر از دلایل شیعه به شرح زیر است:

* ۱. پیامبرخدا (ص) فرمود: پیوسته خداوند مرا از صلب‌های پاک به رحم‌های پاک منتقل کرد تا آن‌که مرا به این جهان شما آورد و به پلیدی جاهلیت آلوده‌ام نساخت. (۳) اگر در میان پدرانش کافری وجود داشت، پیامبر (ص) همه را به طهارت توصیف نمی‌کرد؛ زیرا خداوند فرموده است: إِنَّمَا الْمُشْرِکُونَ نَجَس. (۴)

* ۲. خداوند خطاب به‌پیامبر (ص) فرمود: الَّذِی یَراکَ حِینَ تَقُومُ، وَتَقَلُّبَکَ فِیالسَّاجِدِین. (۵)

از امام باقر، امام صادق ۸ و ابن عبّاس روایت شده که همواره پیامبر (ص) از صُلب پیامبری به صُلب پیامبر دیگر منتقل می‌شد.

* ۳. می‌توان در اثبات ایمان پدران پیامبر (ص) تا ابراهیم (ع)، به این آیه استدلال کرد که می‌فرماید: رَبَّنا وَ اجْعَلْنا مُسْلِمَیْنِ لَکَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِنا أُمَّهً مُسْلِمَهً لَکَ. (۶) و یا این آیه: وَ جَعَلَها کَلِمَهً باقِیَهً فِی عَقِبِه ...؛ (۷) یعنی کلمه خداوند بایستی در نژاد و ذریه ابراهیم باقی مانده باشد و همواره گروهی از آنان بر فطرت خویش، خدا را بپرستند. شاید همین اجابت دعای ابراهیم (ع) باشد که گفت: وَ اجْنُبْنِی وَ بَنِیَّ أَنْ نَعْبُدَ الأَصْنام؛ (۸) رَبِّ اجْعَلْنِی مُقِیمَ الصَّلاهِ، وَ مِنْ ذُرِّیَّتِی. (۹)

روشن است که اگر خداوند دعای ابراهیم (ع) را در باره همه فرزندانش اجابت کرده باشد، نباید ابولهب بزرگ مشرکین و دشمن‌ترین دشمن پیامبر (ص) باشد. این می‌رساند که واژه «مِن» برای تبعیض است.

امام صادق (ع) در خطبه‌ای درباره احوال و صفات پیامبرخدا (ص) و ائمه اطهار: می‌فرماید:

«بزرگیِ گناه و اعمال زشتِ مردم، مانع از انتخاب محبوب‌ترین و گرامی‌ترین پیامبران؛ (محمّدبن عبدالله (ص)) از جانب خداوند نشد؛ پیامبری که زادگاهش در حومه عزّت بود و ریشه در دودمان کرم داشت. حسبش نقصی نداشت، نسبش آلوده نبود و دانشمندان از وصف و صفاتش نا آگاه نبودند.

پیامبران گذشته در کتاب‌های آسمانیِ خود، آمدن او را بشارت داده بودند. عالمان و اندیشمندان به اوصاف نیکش زبان گشوده و حکیمان به اوصاف برجسته‌اش چشم دوخته بودند.

وجود پاکی بود که مانند نداشت. تنها فردِ هاشمی بود که همسانی برایش نبود و تنها مرد مکّی بود که کسی به شوکت و مفاخرش نمی‌رسید.

منش او حیا و نجابت و سرشتش سخا و مروّت بود. به هیبت و بزرگی و اخلاق نبوّت آراسته و به اوصاف و خردمندی‌های رسالت سرشته بود تا اسباب و مقدّرات الهی، زمینه مساعدی برایش فراهم آورد و حکم استوار حق به امر الهی درباره‌اش به نهایت رسید. در این هنگام قضای حتمیِ خداوند، حضرتش را به منتهی درجه رساند.

هر امّتی بشارت وجودش را به امّت بعد از خود می‌داد و آن نور مقدّس از صُلب پدری به پدری دیگر منتقل می‌شد. در این انتقال، عنصر شریفش را روابط نامشروع آورده نکرد و در ولادت شریفش از زمان آدم (ع) تا پدرش عبدالله، نکاح ناروا راه نیافت. او در

بهـترین دودمان‌هـا و در گرامی‌ترین تیره‌هـا و شـرافتمندترین خانـدان‌ها و عزیزترین فامیـل و محفوظـترین رَحِم‌هـا به دنیـا آمـد و در امین‌ترین دامن‌هـا پرورش یـافت. خداونـد متعـال او را پسـندید و برای خـود برگزیـد و کلیـدهای دانش را به او داد و منـابع سـرشار حکمت را به او بخشید ... (۱۰)

۱- از جمله رسائل سیوطی است: مسالک الحنفاء، الدرج المنیفه، المقامه السندسیه، السبل الجلیه.

۲- التاریخ القویم، ج ۱، ص ۱۰۵

۳- مجمع البیان، ج ۴، ص ۳۲۲؛ بحار الأنوار، ج ۱۵، صص ۱۱۷ و ۱۱۸؛ تفسیر رازی، ج ۲۴، ص ۱۷۴؛ سیره حلبی، ج ۱، ص ۱۳۰؛ سیره دحلان، ج ۱، ص ۱۸

۴- توبه ۹: ۲۸

۵- شعراء ۲۶: ۲۱۸ و ۲۱۹

۶- بقره ۲: ۱۲۸

۷- زخرف ۴۳: ۲۸

۸- ابراهیم ۱۴: ۳۵

۹- ابراهیم ۱۴: ۴۰

۱۰- سنن النبی، صص ۲۰۱ و ۲۰۲

ص: ۵۷

چنانکه پیش‌تر نیز اشاره شـد، علاوه بر ایمان آنان، این مطلب نیز در روایات تصـریح شـده که اجـداد بزرگوار پیامبر (ص) از آدم تا عبـدالله: همه از ازدواج‌هـای پـاک بودنـد و از صـلب‌های مطهّر به رحم‌های مطهّر منتقل گشـتند و هرگز نکاح جاهلیّت در آن‌ها راه نیافت.

عبدالمطّلب در زمان جاهلیّت، ازدواج فرزندان با همسران پدر را حرام کرده بود. (۱)

امـامیه برای اثبـات این مطلب روایـات زیـادی از کتاب‌هـای اهل سـنت نقل کرده‌انـد و چنـد روایتی که در کتابهایشان برخلاف این مطلب نقل شده، توجیه کرده و پاسخ داده‌اند.

پدر پیامبر

تأمّلی بیشتر در نام «عبد اللّه» پدر پیامبر خدا (ص)

در محیط و دورانی که به‌طور معمول، خانواده‌ها نام «عبد العُزَّی»، «عبد هُبل»، «عبد وَدّ» و ... بر فرزندان خود می‌نهادند، عبد المطّلب نـام «عبـد الله» بر پـدر پیـامبر (ص) نهـاد؛ نـامی محترم که مرکب است از کلمه «عبـد» و «الله» و متناسب با هـدف و دعوت رسول الله (ص)، و این عنایتی الهی است و بیانگر رشد فکری و معنوی جدّ پیامبر (ص) و نیز از نشانه‌های موحّد بودن پدران آن حضرت.

نجات عبد الله از قربانی شدن

پیش از زمان عبد المطّلب در مکّه جنگی رخ داد و سرانجام چاه زمزم را با خاک پرکردند و اثری از آن به‌جای نگذاشتند.

عبد المطّلب، جدّ پیامبر (ص) در جسـتجوی زمزم برآمد و در جریان حفر چاه زمزم، با خداوند عهد بست هرگاه دارای ده پسـر شـد که در کارها یاری‌اش کننـد، یکی از آنان را در راه خـدا قربانی کند. خداوند ده پسـر به او داد و او تصـمیم گرفت به عهد خود وفا کند. از این رو، فرزندان خویش را جمع کرد و قضـیّه را با آنان در میان نهاد. فرزندان همگی پذیرفتند. عبد المطّلب بر آن شد که با قرعه فرزنـد قربانی را برگزینـد. وقتی قرعه زدند، به نام عبدالله درآمد. عبد المطّلب عبدالله را به محلّی بردکه شترها را نحر می‌کردند و کـارد بـه دست گرفت تـا ذبحش کنـد. برادران عبـدالله و جمعی از بزرگـان مـانع شدنـد و گفتنـد: تـا جـایی‌که عـذر بـاقی اسـت نمی‌گـذاریم عبـدالله ذبـح شود و گفتنـد که عبـدالله را با ده شتر قرعه زنَد؛ اگر به نام شترها درآمد، فدای عبدالله باشـند و اگر به نام عبدالله درآمد فدیه را افزون کنند و به اینگونه، بر عدد شترها بیفزاید تا قرعه به نام شتر برآید و عبدالله به سلامت بماند و خدا راضی شود.

عبـدالله را بـا ده شتر قرعه زدنـد، قرعه به نـام عبـدالله درآمـد. پس ده شتر دیگر افزودنـد، بـاز به نام عبـدالله درآمـد. همچنان ده شتر افزودند و قرعه زدند تا شـماره به صد رسید. در این هنگام، قرعه به نام شتر درآمد. قریش جشن و شادمانی به راه انداختند و گفتند: خدا راضـی شد. عبدالمطّلب فرمود: «لَا وَ رَبِّ الْبَیْت». به این حد نتوان اکتفا کرد و دو مرتبه دیگر قرعه زدند، که هر دو به نام شترها درآمـد. عبـد المطّلب مطمئن شد و صد شتر را به‌جای عبدالله نحر کرد و از همین رو است که پیامبر (ص) فرمود: «أَنَا ابْنُ الذَّبِیحَیْن»؛ (۲) «من فرزند دو ذبیحم» و از دو «ذبیح» (وقربانی)، جدّش حضرت اسماعیل و پدرش عبدالله را اراده کرد. (۳)

نور محمدی (ص)

خداوند نور پاک محمّدی را در آدم (ع) به ودیعت نهاد تا در نسلی خاص از پدران و مادران منتقل شود. از آغاز خلقت، نورِ وجود پیامبر (ص) در پیشانی آدم و اجـداد آن حضـرت: نمایان بود و درخشـش آن به حدّی بود که مردم مبهوت می‌ماندند و دلیل آن را می‌جستند.

این نور، نسـل به نسـل منتقـل گردیـد تـا به هاشم، پـدر عبـد المطّلب رسـید و درخششـی افزون یافت. آنگاه که ظهور نور محمـدی نزدیـک شـد، هر جـا هـاشم می‌رفت سـنگ‌ها و کوه‌هـا ولادت پیامبر (ص) را به او بشارت می‌دادنـد. مردم نیز از دیـدن نور پیشانیِ

هاشم متحیّر می‌شدند ولی علّت آن را نمی‌دانستند.

۱- بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۱۲۷

۲- خصال شیخ صدوق، باب خصلت‌های دوگانه، ح ۶۸

۳- تلخیص از منتهی الآمال؛ التاریخ القویم لمکه وبیت الله الکریم، ج ۱، ص ۱۱۲ به نقل از تاریخ ازرقی.

ص: ۵۸

پس، نور پیامبر (ص) از هاشم به عبـد المطّلب و از او به فرزندش عبد الله منتقل گردید. هنگام تولد عبدالله، نوری از صورتش ساطع شد که به آسمان‌ها رسید و از کودکی در پیشانی وی نورانیت عجیبی جلوه‌گر شد!

عبدالله هر چه به ۲۰ سالگی نزدیک‌تر می‌شد، نور وجهش درخشندگی بیشتری می‌یافت. (۱)

ازدواج عبداللّه و آمنه

هنگامی که عبـدالله به سن ۲۵ سالگی رسـید، همراه پـدر به خواسـتگاری بانویی رفتند که باید آخرین ودیعه‌گاه آن نور الهی باشد و آمنه بنت وهب را برای این ازدواج انتخاب کردند.

پس از ازدواج، نور پیـامبر (ص) از پیشانی عبـدالله ناپدیـد شـد و در پیشانی آمنه ظهور یافت. اکنون نورانیت این نور به بالاترین حد رسیده بود؛ چرا که هنگام ظهور نور محمّدی پس از شش هزار سال انتظار نزدیک شده بود.

با انتقال نور پیامبر به آمنه، منادی در آسـمان‌های هفتگانه نـدا داد: «بشارت دهید که مادر احمد حامله گردید». این پیام، در زمین و دریاهـا نیز پخش شـد و همـه موجـودات از نزدیکی ولاـدت آن حضـرت آگـاه شدنـد. از سـوی دیگر، خداونـد برای حفظ آمنه و فرزندش، فرشته‌ای را بر وی موکّل گردانید. (۲)

وفات عبداللّه

در مورد وفات عبدالله، پدر بزرگوار پیامبر (ص)، سه قول گفته‌اند:

۱. هنوز پیامبر به دنیا نیامده بود که پدرش عبدالله وفات کرد.

۲. پیامبر بیست و دو ماهه بود که پدرش عبدالله از دنیا رفت.

۳. پیامبر هفت ماه داشت که پدرش فوت کرد.

در این میان، به نظر می‌رسد که قول نخست درست‌تر باشد.

در هر صورت، جریان امر از این قرار بود که: وقتی عبـدالمطّلب فرزنـدش عبـدالله را برای تجارت خرما به مـدینه یا برای بازرگانی به شام فرسـتاد، هنگام برگشت از شام، در مـدینه بیمار شد و در همان جا نزد دایی‌های خود، بنی عدیّ بن نجار بستری گردید. پس از آن که همراهان، او را به‌جا گذاشته و راهیِ مکّه شدند، وی در سن ۲۵ یا ۲۸ سالگی درگذشت و در خانه نابغه به خاک سپرده شد. (۳)

چگونگی وفات عبدالله را به گونه‌ای دیگر نیز گفته‌اند:

عبدالله بن عبد المطّلب برای رسیدگی به امور نخلستان‌ها که در مدینه داشتند، بخش مهمی از ایام سال را در این شهر می‌گذراند. او که از سـفر شام مراجعت می‌کرد، چند روزی در مدینه توقّف کرد تا امور باغ‌ها و مزارع را سامان دهد. ناگاه عارضه بیماری او را از کار انداخت و به سن ۲۵ سالگی در شهر یثرب که شهر خاندان (بنی نجار) و دایی‌های آن حضرت بود، به خاک سپرده شد. (۴)

۱- بحار الأنوار، ج ۱۵، صص ۳۴ و ۳۷ و ۹۳ و ۹۴ و ۷۷ و ۷۸ و ۸۳ و ۹۱ و ۱۰۴ و ۲۸۲ و ۲۸۳

۲- بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۳۴ و ۳۷ و ۹۳ و ۹۴ و ۷۷ و ۷۸ و ۸۳ و ۹۱ و ۱۰۴ و ۲۶۱ و ۲۶۹ و ۲۷۱ و ۲۸۱ و ۲۸۲ و ۲۸۳ و ۲۹۷؛ البدایه والنهایه، ج ۲، صص ۳۲۳ و ۳۳۵؛ کمال الدین، ص ۱۹۶؛ سبل الهدی و الرشاد، ص ۳۲۸؛ الفضائل، ص ۱۴؛ عیون الأثر، ج ۱، ص ۴۵؛ روضه الواعظین، ص ۶۷؛ حلیه الأبرار، ج ۱، ص ۲۵؛ مناقب آل أبی طالب، ج ۱، ص ۳۰

۳- أسد الغابه ابن اثیر، ج ۱، ص ۱۳؛ استیعاب ابن عبد البر، ج ۱، ص ۱۴؛ وفاء الوفا، ج ۳، ص ۸۶۷؛ عمده الاخبار، ص ۱۶۷

۴- با هم به حج و عمره، ص ۱۲۰

ص: ۵۹

منابع دیگر، چگونگی فوت عبدالله را اینگونه آورده‌اند:

در نخستین ماهی که آمنه به پیامبر (ص) باردار بود، نامه‌ای از مدینه به عبدالمطّلب رسید که: «دخترت فاطمه در مدینه از دنیا رفته و ثروت بسیاری بر جای گذاشته است. هر چه سریعتر به مدینه بیا که اموال وی در خطر است.»

عبدالمطّلب همراه پسرش عبدالله به مدینه رفتند و ده روز آنجا ماندند. هنگامی که قصد بازگشت به مکّه را داشتند، عبدالله بیمار شد و بیماری او پانزده روز طول کشید. تقدیر الهی چنین بود که این پدر، پیش از ولادت فرزند دنیا را وداع کند و روی همچون ماهِ او را نبیند! این بود که روز شانزدهم، عبدالله از دنیا رفت و فرزند و مادر را تنها گذاشت. سفر وی به مدینه در ماه اول بارداری آمنه و وفات او در ماه دوم بود.

عبد المطّلب در سوگ پسر جوانش چنان می‌گریست که هاتفی از غیب برای دلداری او ندا داد: «آن کس که خاتم پیامبران در صُلب وی بود، از دنیا رفت و کیست که مرگ را نچشد؟»

پس عبد المطّلب فرزندش را غسل داد و به خاک سپرد و قبّه‌ای بر قبر او ساخت و سپس به مکّه بازگشت.

و آنگاه که خبر وفات عبدالله به آمنه رسید. او با شنیدن خبر مرگ همسر جوانش که هنوز دو ماه از ازدواجشان نگذشته بود، گیسو پریشان کرد و بر صورت خود لطمه زد و گریبان چاک کرد و عزاداری برپا نمود. زنان بنی هاشم را نیز دعوت کرد تا در عزای شوهرش نوحه بگویند و بگریند.

عبد المطّلب نزد عروسش آمنه آمد و او را آرام کرد و گفت: «ای آمنه، محزون مباش که نزد من مقامی عظیم داری؛ چرا که در وجود تو خاتم پیامبران است.» با این سخنِ عبدالمطلب، آمنه تسکین یافت و قلبش آرام گرفت. آنگاه دو تاج که یادگار عبد مناف بود به او هدیه کرد تا خاطره عبد الله را زنده نگاه دارد. (۱)

وقتی عبدالله از دنیا رفت، تنها وارث او فرزندش محمّد (ص) بود. آنچه برایش به ارث رسید عبارت بود از: امّ ایمن کنیز پدر، پنج شتر، قطعه زمینی از نخلستان، شمشیر و مقداری از وجوه نقدی.

آیا یهودیان «عبداللّه» را ترور کردند؟

یهودیان در ترور عبدالمطّلب ناکام ماندند تا عبدالله به دنیا آمد. عبدالله مکّی است، اما قبرش در مدینه است. (۲)

یهودیان بارها دست به ترور عبد الله بن عبدالمطّلب زدند امّا ناکام ماندند. (۳) آنان در صدد قتل پیامبر خدا (ص) بودند؛ چه آن زمان که در صُلب پدرش (عبدالله) بود و چه زمانی که در شکم مادرش آمنه قرار داشت:

۱. نقل شده که زنی یهودی را فرستادند تا همسر عبدالله شود و بدینوسیله نطفه پیامبر آخر الزمان به رَحِم او منتقل گردد. زن هر روز سر راه عبدالله را می‌گرفت و به وی پیشنهاد ازدواج می‌داد. اما بعد از ازدواجِ عبدالله، دیگر خبری از آن زن نشد. (۴)

۲. روزی وهب بن عبد مناف دید یهودیان می‌خواهند عبدالله را- که جوانی بیست و پنج ساله بود- بکشند. او ترسید و به سراغ بنی‌هاشم آمد و فریاد زد: عبدالله را دریابید که دشمنان او را در میان گرفته‌اند. عبدالله معجزه آسا نجات یافت! وهب که شاهد نجاتش بود و نور نبوّت را در چهره او می‌دید، پیشنهاد ازدواج عبدالله با دخترش آمنه را داد. این ازدواج مبارک سر گرفت. (۵)

۳. کاهنان و احبارِ یهود تلاش داشتند عبدالله را بکشند. بزرگشان به نام ربیان گفت: غذایی فراهم کنید و به سمّ مهلک آغشته‌اش سازید و آن را نزد عبدالمطّلب ببرید. یهودیان چنین کردند و آن را توسّط زنانی که صورت خود را پوشانده بودند به خانه عبدالمطّلب فرستادند.

همسر عبدالمطّلب بیرون آمد و خوشامد گفت. آنان گفتند: ما از بستگان عبد مناف و فامیل دور تو هستیم. عبد المطّلب به خانواده‌اش گفت: بیایید و از آنچه بستگانتان برایتان آورده‌اند بخورید. هنگامی که خواستند از آن بخورند، غذا به سخن آمد و

گفت: از من نخورید که مسموم کرده‌اند. خانواده عبد المطّلب از غذا نخوردند و به جستجوی آن زنان برخاستند ولی اثری از ایشان نیافتند. (و این از نشانه‌های پیامبریِ محمد بن عبد الله است). (۶)

۱- بحار الأنوار، ج ۱۵، صص ۲۸۱ و ۳۲۴؛ الفضائل، ص ۱۴؛ عیون الأثر، ج ۱، ص ۴۵

۲- کافی، ج ۸، ص ۳۰۸؛ مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۱۰؛ وفاء الوفا، ج ۱، ص ۱۵۷

۳- بحارالأنوار، ج ۱۵، ص ۹۰؛ الکامل فی‌التاریخ ابن اثیر، ج ۲، ص ۶؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۸؛ سیره حلبی، ج ۱، ص ۸

۴- مناقب ابن شهرآشوب، ج ۱، ص ۵۱

۵- بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۱۱۵

۶- بحار الأنوار، ج ۱۵، صص ۹۰ و ۹۱

ص: ۶۰

۴. یک بار دیگر، گروهی از احبار یهود در لباس تاجران از شام به مکّه آمدنـد تا عبـدالله‌بن عبـد المطّلب را به قتل برسانند. آن‌ها به همراه خود شمشیران آغشته به سمّ داشتند و مترصّد فرصتی مناسب بودند تا نقشه پلید خود را به مرحله اجرا بگذارند.

عبـدالله به قصـد شـکار از مکّه خارج شـد و یهودیان فرصت را غنیمت شـمرده، محاصـره‌اش کردند و خواسـتند به قتلش رسانند، اما خداوند به وسیله گروهی از بنی‌هاشم که از راه رسیدند، او را نجات داد. گروهی از احبار کشته و بعضی هم به اسارت درآمدند. (۱)

عبدالله بن عبد المطّلب در سن ۱۷ یا ۲۵ سالگی به طرز مشکوکی از دنیا رفت.

کازرونی در کتابش (المنتقی) می‌نویسد:

۲۴ سال از پادشاهی کسری انوشیروان گذشته بود که عبدالله متولّد شد. وقتی ۱۷ ساله شد با آمنه ازدواج کرد و هنگامی‌که آمنه به محمّد (ص) باردار شد، عبدالله در مدینه وفات کرد. (۲)

انگشت اتّهام در وفات عبـدالله، متوجّه یهود است و آن‌ها متّهم به مسموم کردن او هستند؛ زیرا آن‌ها بارها در مکّه کوشیدند تا علی‌رغم موانع، او را بکشند. پس اگر پای عبـدالله به مـدینه می‌رسید، چگونه رفتار می‌کردنـد؟ البته هدف، پیامبر خدا (ص) بود و قربانی عبدالله.

دو ماه پس از ازدواج، عبـدالله در راه تجارت، در مـدینه از دنیا رفت. تیر یهود برای بار دوم دیر به هدف خورد. آمنه دو ماهه باردار بود که عبدالله به طرز مشکوکی، در یثرب رحلت کرد. (۳)

مدفن، مزار و بارگاه عبدالله پدر پیامبر (ص)

پیشینه دار النابغه، مدفن عبداللّه پدر پیامبر (ص) در مدینه

عبـدالله، بعـد از رحلتش، در نزد دایی‌های پـدرش- از طائفه «بنی النجار»- در خانه‌ای معروف به دار النابغه به خاک سپرده شد؛ زیرا سلمی، همسر هاشم، مادر عبد المطّلب از بنی نجار بود. (۴)

پیامبر گرامی در سن شش سالگی با مادرش آمنه بنت وهب برای دیدار اقوام و زیارت قبر پدرش به مدینه آمد و چند روزی (شاید به مدّت یک ماه) در همان خانه توقّف کرد. (۵) آن حضـرت پس از هجرت از مکّه، چون به مدینه وارد شد، نگاهی به خانه‌ای که قبر پدرش در آن بود انداخت و گفت: مادرم مرا به اینجا آورد و در این خانه، قبر پدرم عبدالله می‌باشد. (۶)

در منابع کهن نوشـته‌اند محلّ دفن جناب عبدالله «دار نابغه» است (۷) و آن، محلّ آمد و شد پیامبر (ص) بوده و تصـریح کرده‌اند که آن حضرت در آنجا نماز خوانده است. (۸)

این خانه، در مـدینه، در میان خانه‌های قبیله بنی نجّار و متعلّق به شخصـی از این قبیله، به نام «نابغه» بوده و شـهرت آن، به دلیل محلّ دفن جناب عبـدالله، پدر گرامی پیامبرخدا (ص) است. پیکر عبدالله، طبق روال آن روزگار در داخل همان خانه (دار النابغه) به خاک سپرده شد. دار نابغه که به «بیت ابی النّبی» نیز معروف شد، (۹) در غرب مسجد النبی، (۱۰) در کوچه «طوال» مشهور به «زقاق آمنه»، (۱۱) در خیابان مناخه، مقابل باب السلام قرار داشت و تا این اواخر زائران مزار آن جناب را زیارت می‌کردند. (۱۲)

این مقبره داخل بقعه‌ای بوده که در زمان عثمانی‌ها آن را به طور مجلّل، با سـنگ‌های سیاه رنگ ساخته بودنـد و مدخل آن، با آثار معماری و نقاشی و خطاطی عثمانی‌ها تزیین شده بود. (۱۳)

پیامبرخـدا (ص) پیوسـته به زیـارت مرقـد پـدرش می‌شـتافت و در آنجـا نمـاز می‌گزارد و به همین مناسـبت این محل را «مسـجد دار النابغه» نیز گفته‌اند. (۱۴)

ابن شبّه از یحیی بن نضـر نقل کرده که پیامبر در مسـجد دار النابغه و مسـجد بنی عدی نماز خواند و در روایتی است که در مسجد

بنی عدی غسل کرد.

ابن ابی یحیی نیز از هشام بن عمرو نقل کرده که پیامبر در مسجد بنی عمرو بن مبذول (مسجد بقیع الزبیر) و در دار النابغه و مسجد بنی عدی نماز خواند.

۱- بحار الأنوار، ج ۱۵، صص ۹۰ و ۹۱

۲- بحار الأنوار، ج ۱۵، صص ۱۲۴ و ۱۲۵؛ المنتقی کازرونی، فصل پنجم؛ طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۹۹

۳- تبار انحراف؛ اسرار شهادت پیامبر، ص ۲۹

۴- طبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۱۶

۵- وصف المدینه المنوره، ص ۴۴

۶- طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۱۱۶

۷- وفاء الوفا، ج ۳، ص ۸۶۷؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۸؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۷

۸- تاریخ المدینه المنوره، ج ۱، ص ۶۵

۹- فرهنگ اصطلاحات حج، ص ۸۰

۱۰- وفاء الوفا، ج ۱، ص ۲۱۳

۱۱- مدینه شناسی، ج ۱، ص ۴۹۷

۱۲- فرهنگ اصطلاحات حج، ص ۸۰

۱۳- تاریخ مکه و مدینه، ص ۱۰۷

۱۴- با هم به حج و عمره، ص ۱۲۰

ص: ۶۱

ابن زباله از هشام بن عروه، ماننـد روایت اوّل نقل کرده و دار النابغه، طبق روایت ابن شـبه، جایی است که مزار عبدالله پدر رسول الله (ص) در آنجا واقع شده است.

عیاشـی در توصـیف دار النابغه و مسـجد بنی عدی می‌نویسد: این خانه در زقاق طوال واقع شده که به کوچه آمنه، مادر پیامبرخدا ۹ معروف است. وی آنگـاه به توصـیف دقیق نقشه بـازار و کوچه‌های منتهی به‌آن می‌پردازد و در این توصـیف از دار النابغه و مسـجد بنی عـدی و چـاهی که به «حلوه» معروف بود یاد کرده است. گفته‌انـدکه پیامبر ۹ در آن‌جا و در مسـجد بنی عـدی غسل کرد. طبق توصیف عیاشی، مزار پدر آن حضرت در «رباط حضارمه» بوده است.

عیاشـی در توصـیف خود افزوده است: همه این اماکن، در باغی بوده پر از نخل و به «عینیه» شهرت داشته و چاهی از چاه‌های دوران جاهلیّت قدیم در آن بوده است. (۱)

مسعودی در مورد دفن عبدالله، پدر پیامبرخدا (ص) اینگونه آورده است:

عبـد الله، پدر پیامبر (ص) در سـرزمین شام به سر می‌برد، تا این‌که در حال بیماری بازگشت و در شـهر مدینه وفات یافت؛ در حالی که آن حضرت در شکم مادر بود. (۲)

گفتنی است تا پیش از سـلطه وهابی‌ها بر عربستان، بر قبر مطهّر جناب عبدالله ضریحی بوده است و ابراهیم رفعت پاشا، در سال ۱۳۱۹ ق. در کتاب بسیار با ارزشی که در تاریخ حرمین شریفین نوشته، از آن یاد کرده است.

وی پس از تشریح گنبدها و بارگاه‌های داخل بقیع می‌نویسد:

از جمله ضـریح‌هایی که در خارج بقیع وجود دارد، ضـریح عبـدالله بن عبـد المطّلب، پدر بزرگوار پیامبر (ص) می‌باشد که در داخل مدینه است. (۳)

بتنونی در «الرحله الحجـازیه» از آن به عنوان «مقام سیّدنا والـد الرسول» نام برده و آن خانه را متعلّق به شخصـی از بنی النجّار، به نام «نابغه» یاد کرده است. (۴)

و علی بن موسـی در «وصف المـدینه المنوره» با بیان «مرقـد سیّدنا عبـدالله والد حضـره سـیدنا رسول الله» به عنوان مزاری زیبا و دائم الزوّار در تاریخ ثبت کرده است. (۵)

نایب الصدر شیرازی در سال ۱۳۰۵ از این محل دیدن کرده و اشـعار ترکی نوشته شده در آنجا را، در کتابش آورده است. بر اساس این اشعار، این بقعه در سال ۱۲۴۵ قمری، روی قبر پدر پیامبر (ص) ساخته شده است (تجدید بنا).

قبرِ پاكِ والدِ شاه رُسُل----- دُر بو مقام فضلِ حق سلطان محمودك بوخیر برتری

وصف اعمارنده پرتو جوهری تاریخدُر قب--- ر پاکی---- زه مق--- ام وال-- د پیغمب-- ری (۶)

با تأسف، وهّابیان این آثار گران قـدر نبوی را تخریب کرده و از میان بردنـد. گفته‌اند که در این تخریب‌ها، روزنه‌ای به قبر مطهر باز شد و جسد پاك و مطهّر آن بزرگوار تر و تازه پدیدار گشت و کرامتی بر کرامات این خاندان افزوده شد. (۷)

از محل دار النابغه، تنها چند عکس و تصویر برجای مانده و گفته‌اند در مسجد النبیِ کنونی بوده است. (۸)

حضور پیامبر خدا (ص) بر سر قبر پدر و مادر

در روایات آمـده است که حضـرت رسول (ص) کنار قبر پدرش عبدالله آمد و در آنجا دو رکعت نماز گزارد و او را صدا زد. ناگاه قبر شکافته شد و عبدالله در قبر نشسته بود و می‌گفت: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُه».

پیامبر پرسید: پدرم! ولیّ تو کیست؟

عبد الله گفت: فرزندم! ولیّ چه کسی است؟

حضرت گفت: اکنون علیّ ولیّ تو است.

عبد الله گفت: شهادت می‌دهم که علیّ ولیّ من است.

پس پیامبر (ص) فرمود: برگرد به باغستانی که در آن بودی.

آن حضرت همچنین کنار قبر مادرش آمنه آمد و همانگونه که با قبر پدر فرمود. با مادر نیز چنان گفت. (۹)

مزار پدر پیامبر کجاست؟!

۱- الاصابه فی معرفه مساجد طابه، ص ۱۲۸

۲- مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۷۴

۳- مرآه الحرمین، ج ۱، ص ۴۲۷

۴- الرحله الحجازیه، ص ۲۲۲

۵- وصف المدینه المنوره، صص ۴۴ و ۱۸

۶- آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۳۵۲؛ سفرنامه نایب الصدر، ص ۲۳۲

۷- اجساد، جاویدان، ص ۴۵

۸- آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۳۵۲

۹- بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۱۰۹

ص: ۶۲

پیش از بررسی این موضوع، به عنوان مقدمه به این مطلب اشاره می کنیم:

بنا بر روایاتی که از طریق شیعی و سنی نقل گردیده، همچنین مشاهدات عینی زیادی که نقل کرده‌اند، برخی از اجساد- به دلایلی که به برخی از آن‌ها اشاره خواهد شد- از پوسیده شدنِ پس از دفن، در امان خواهند بود.

بدن‌هایی که هرگز نمی‌پوسند

هر لاشه‌ای که در دل خاک قرار گیرد، زمین با ماده «استرپتوواریسین» و دیگر مواد نیرومند موجود در خویش، آن را تجزیه و ضدّ عفونی می کند (۱) و مواد آلی آن را به مصرف گیاهان می‌رساند و از این راه به نباتات زندگی می‌بخشد. (۲) این چرخه جهان طبیعت با پیکرهای بی‌جان انسان و همه موجوداتِ زنده، به امر پروردگار و از نعمت‌های اوست.

بدن کسانی که مرگ آن‌ها را بی‌دفاع ساخته، پس از اندک زمانی متعفّن شده وکانون میکروب‌ها و عامل هزاران بیماری می‌شوند؛ همانگونه که در زمان حیات، عامل هر گونه فساد، تبعیض، ظلم، بی‌عدالتی و ... و هزاران کژی، تباهی و گناه بوده است.

اما جسم‌های بی‌جان عابدان مخلص- که وسوسه‌ها و نیرنگ‌های شیطان در آن‌ها اثری ندارد (۳) و روحشان از فساد و تباهی پاک و مصون است- می‌توانند از تجزیه و فساد محفوظ بمانند. آنان در طول زندگی و حتّی پس از مرگ، عامل تطهیر و تزکیه خود، دیگران و حتّی بشریّت بوده و در قیامت حجّت خداوند بر گناهکاران می‌باشند. هیچ گاه جسمشان عامل فساد و تباهی خاک نخواهد بود که زمین بخواهد با تجزیه ایشان، خود را ضدّ عفونی و تطهیر نماید.

آری، جسم پاک پیامبران، امامان، صالحان، شهیدان و دیگر بندگان شایسته پروردگار- که عمری از فرامین الهی اطاعت نموده، با تمایلات نفسانی مخالفت کرده و هر نوع پلیدی را از خود دور ساخته‌اند- باید تر و تازه باقی بمانند تا از این رهگذر نیز حجّتی بر خلق باشند، اگر چه خلاف سیر طبیعی جهان و یک استثنا باشد.

جهان پر از علّت و معلول‌هایی است که در اثر حرکت همسو و همگون خود، در طول تاریخ، به طور مستقل و خودکار احساس می‌شوند، اما همه آن‌ها زیر نظر خداوند مدیر و مدبّر اداره می‌شوند که بر هر فردی ناظر بوده و در هر فعل و انفعالی نقش و «قیمومیّت» دارد. (۴) او می‌تواند در هر لحظه و هر موردی که صلاح بداند، رابطه علّت و معلول را بر هم زده، علیّت را از علّت بگیرد و استثنایی ایجاد نماید.

آتش، عامل سوختن است و هر ماده قابل احتراقی را طعمه حریق می‌سازد، ولی اگر اهریمنان، «قهرمان توحید» را در کانون شعله‌های آتش بیندازند، آفریدگار متعال قادر است که آتش را بر او سرد و سلامت سازد، (۵) دودهای غلیظ آن را تبدیل به قطعات ابر نماید. قطرات روح پرور باران را بر او باریده و دشت آتشین را بر او گلستان سازد.

کارد، عامل بریدن است، ولی قدرت قادر متعال می‌تواند آن را از بریدن گلوی «ذبیح الله» باز دارد و «ذبح عظیم» را فدای او کند. (۶)

آیا پروردگاری که بدن‌های حضرت ابراهیم و اسماعیل ۸ را از گزند آتش و آهن حفظ می‌کند و اصحاب کهف را قرن‌ها در کنف حمایت خود از هر آسیبی مصون می‌دارد، (۷) نمی‌تواند همین جسم‌ها را از تجزیه و پوسیدن در خاک حفظ کند؟ وجود این استثناها در جهان طبیعت، از بهترین راه‌های شناخت پروردگار جهانیان است؛ چنان که خداوند در قرآن کریم، با فاسد نشدن و تغییر نیافتن خوراک «عزیر» پس از صد سال، به قدرت خود استشهاد کرده، می‌فرماید: «به خوراک و نوشیدنی‌ات بنگر که دگرگون نشده است!» (۸)

بقای پیکرهای بندگان شایسته پروردگار، در طول قرون و اعصار هم یکی از همان استثناها است که به عناوین برخی از آن‌ها اشاره می کنیم:

۱. پیامبران؛ احادیث فراوانی از شیعه و اهل سنّت روایت شده است که خداوند گوشت پیامبران را بر زمین حرام کرده است (۹) و زمین هرگز پیکرشان را تغییر نمی‌دهد. (۱۰)

۲. امامان؛ پیشوای ششم، امام صادق (ع) فرمود: «خداوند استخوان‌های ما را بر زمین و گوشت‌های ما را بر کرم‌ها حرام نموده است.» (۱۱)

۱- اولین دانشگاه و آخرین پیامبر، از دکتر پاک نژاد، ج ۲، ص ۶۴

۲- مجله دانشکده پزشکی تهران، سال ۲۹ شماره ۲۱۹

۳- ص ۳۸: ۱۳

۴- رعد ۱۳: ۳۳

۵- انبیاء ۲۱: ۶۹

۶- صافات ۳۷: ۱۰۷

۷- کهف ۱۸: ۱۱، ۱۲، ۲۱ و ۲۵

۸- بقره ۲: ۲۵۹

۹- اجساد جاویدان، ص ۱۸ به نقل از مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۵۶۰؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۸؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۴۵؛ سنن بیهقی، ج ۳، ص ۲۴۹؛ معجم کبیر طبرانی، ج ۱، ص ۲۱۷؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۹۹؛ البدایه والنهایه، ج ۵، ص ۲۷۶

۱۰- علل الشرایع، صدوق، ج ۱، ص ۸۰؛ مستدرک الوسائل نوری، ج ۲، ص ۴۸۷

۱۱- مستدرک الوسائل نوری، ج ۲، ص ۵۰

ص: ۶۳

۳. عالمان؛ قطب راوندی در کتاب ارزشمند «لبّ اللباب» از معصوم (ع) روایت می کند: پیکر ده طایفه در قبر نمی‌پوسد: ۱. جهادگران ۲. اذان گویان ۳. دانشمندان ۴. حاملان قرآن ۵. شهیدان ۶. پیامبران ۷. بانوانی که در حال زایمان بمیرند ۸. افرادی که به ستم کشته شوند ۹. کسانی که در روز جمعه بمیرند ۱۰. آنان که در شب جان دهند. (۱)

حدیثی نزدیک به این روایت از اهل سنّت نیز نقل شده، هر چند عبارت «نپوسیدن» در آن به کار نرفته است. (۲)

در حدیث معراج نیز نکات ظریفی از پیامبر گرامی (ص) روایت شده که قسمتی از آن با موضوع مورد بحث ارتباط دارد:

«بر فراز درِ ششم بهشت نوشته شده: کسی که می‌خواهد قبرش وسیع باشد، مسجد بنا کند. هرکه خواهد جسدش را کرم‌ها نخورند، مساجد را جارو بزند و مستمندان را بپوشاند. هرکه خواست جسدش در قبر تازه بماند و هرگز نپوسد، مساجد را با فرش بپوشاند و هرکه خواست جایگاهش را در بهشت ببیند، در مساجد مأوا گزینند.» (۳)

یاد آوری این نکته لازم است که موارد یاد شده در این احادیث و مانند آن- غیر از نبوت و امامت- علّت تامّه نبوده و از «معدّات» است؛ به این معنی که هریک از این موارد به تنهایی اقتضای نپوسیدن بدن انسان در قبر را دارد، مگر این‌که شخص با اعمال ناشایست خود این اقتضا را از بین ببرد.

تعداد ۱۳۶ تن از پیامبران، صالحان، فقیهان، مجتهدان، محدّثان، شهیدان و دیگر بندگان شایسته پروردگار در بحث گسترده‌ای در کتاب (اجساد جاویدان) معرفی شده‌اند که در رویدادی جسدشان رؤیت شده و در مواردی تا ده‌ها هزار نفر آن را دیده‌اند و مشاهده کرده‌اند که پس از گذشت قرن‌ها، پیکر پاکشان به قدرت حضرت احدیّت، تر و تازه مانده است. (۴)

در این زمینه خبرهای جدیدی نیز از عربستان رسیده و پراکنده گزارش شده است؛ مانند بقای جسد اسماعیل، فرزند امام صادق ۷ که تقریباً ۳۵ سال پیش (۱۳۵۳ ش./ ۱۳۹۴ ق.) و بقای جسد علی‌بن جعفر در مقبره عریض مدینه (در مورخ ۲۱/ ۵/ ۱۳۸۱ ش.) و حادثه مشاهده جسد حمزه بن عبد المطّلب و تعدادی از شهدای احد در قرن اخیر، گزارش جنازه‌ای از شهدای فخّ (در مکه) در اواخر دهه شصت، از قرن چهاردهم هجری، خبر مشاهده جنازه‌های مطهّر یاسر و سمیّه هنگام تخریب قبرستان شبیکه مکّه، حدود ده سال قبل و نیز در این اواخر انتشار خبر مشاهده جنازه‌های بعضی از دختران در مقبره مثلث مکه مکرمه (مقبره الخرامیه) که احتمال می‌رود از دختران زنده به گور در زمان جاهلیّت باشند که قرآن کریم با صراحت به این امر اشاره کرده و عرب را سخت مورد نکوهش قرار داده است؛ (وَ إِذَا الْمَوْؤُدَهُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ).

در اینجا خبر مشاهده بدن مطهّر جناب عبدالله، پدر گرامی پیامبر (ص) مورد بررسی قرار گرفته است.

مزار و مرقد عبداللّه پدر پیامبر خدا (ص) کجاست؟

- گزارش نقل و انتقال

آن بزرگوار در جنوب غربی مسجد النبی و در شرق مسجد علی بن ابی طالب به خاک سپرده شد. احداث خیابان زیرگذر در آن محدوده باعث شد تا محلّ قبر به کنار مسجد النبی منتقل شود که در طرح توسعه و بازسازی مسجد النبی و اطراف آن، هم اکنون قبر در مدخل، در شماره ۵ مسجد النبی، به نام «باب قبا» قرار دارد. (۵) (البته باید مدّ نظر داشت که آن زمان، مسجد النبی موجود نبود و فقط گزارش نقل و انتقال در عصر حاضر مورد توجّه است.)

نویسنده و پژوهشگر ارجمند، آقای جعفریان در این زمینه می‌نویسد:

در جمع جلسه روحانیون کاروان‌ها با نماینده بعثه، نکته تازه‌ای که آقای قریشی گفت این بود که: خودش شاهد بوده که قبر عبدالله پدر پیامبر (ص) را بلند کرده و در قسمت غربی مسجد النبی (ص) سه ستون مانده به باب السلام که آن زمان آنجا را سایه‌بان زده بودند، دفن کرده‌اند. توصیه شد که زائران ایرانی آنجا زیارت کنند. (۶)

ایشان همچنین از محلّ دار النابغه گزارش کرده است که:

در این محل که اکنون (در توسعه غربی مسجد) داخل مسجد شده، شماری قبر، از جمله قبر عبدالله پدر پیامبر (ص) بوده است.

شاهدی اظهار کرد: زمانی از پیرمردی که در بقیع مسؤولیتی داشت شنیدم که قبرهای آن خانه را به بقیع منتقل کرده و پایین‌تر از قبر منسوب به حضرت فاطمه ۳ دفن کردند. (۷)

۱- من لا یحضره الفقیه، صدوق، ج ۱، ص ۱۲۱

۲- اجساد جاویدان، ص ۱۹ به نقل از فردوس الاخبار، ج ۳، ص ۶۴

۳- اجساد جاویدان، ص ۱۹ به نقل از فضائل ابن شاذان، ص ۱۵۳

۴- اجساد جاویدان، علی اکبر مهدی پور، انتشارات حاذق قم.

۵- سرزمین یادها و نشانه‌ها، صص ۴۰ و ۱۴۷

۶- مقالات تاریخی، دفتر هفتم، ص ۳۰۴

۷- آثار اسلامی مکه و مدینه، چاپ زمستان ۱۳۷۷، ص ۲۰۷

ص: ۶۴

کتاب «اجساد جاویـدان»، مهم‌ترین، صـریح‌ترین و دقیق‌ترین گزارش را از محل دفن کنونی حضـرت عبدالله به دست داده و توصـیه کرده است که زائران و عاشـقان اهل بیت مزار آن جناب را، پس از قبور شـهدا، همزمان با زیارتنامه اسماعیل، فرزند امام صادق (ع) زیارت کنند. اکنون خلاصه این گزارش:

«جسـد پاک و مطهّر جناب عبـدالله، پـدر بزرگوار پیامبر خدا (ص) پس از ۱۴۴۷ سال، در مـدینه منوره تر و تازه پدیـدار گشت. قبر شریـف جنـاب عبـدالله در نزدیکی مسجد النبی قرار داشت و شـیعیان به هنگـام تشـرّف به مـدینه منوره به زیـارت قبـر آن بزرگوار می‌شـتافتند. دولت سعودی در اجرای شیوه نکوهیده وهابیگری، در سال ۱۳۹۴ ق. قبر مطهّر جناب عبـدالله را با خاک یکسان نمود تا کوچکترین نـام و نشـانی از آن بزرگوار بـاقی نباشـد، ولی از آنجا که خداونـد اراده فرموده که عظمت این خانـدان را در کشاکش روزگار حفظ نماید، روزنه‌ای به قبر مطهر باز شد و جسد پاک و مطهر آن بزرگوار، تر و تازه پدیدار گشت.

هنگامی که جسـد جناب عبـدالله تر و تازه در مقابل هزاران تماشاچی پدیدار گشت، دولت ناچار شد که آن را با تجلیل و تکریم به قبرسـتان بقیع منتقل نماید ... مرقد مطهر آن حضرت تا بیست سال قبل در حاشیه خیابان زیارتگاه خاص و عام بود که در سال ۱۳۹۴ ق. به بهانه توسعه خیابان خواستند نشانی از مرقد مطهر آن حضرت باقی نباشد ولی چون جسد مطهر، تر و تازه پدیدار گشت، آن را به قبرستان بقیع منتقل نموده، در نزدیکی قبور شهدای احد دفن کردند.

اوّلین سـفر نگارنـده به حجاز، یک سال بعـد از این حادثه بود و این خبر را از گروهی از حجاج ایرانی که در سال ۱۳۹۴ ق. مشرّف بودنـد و جسـد مطهر را با چشم خود مشاهـده کرده بودنـد، شـنیدم. شاهـد صـدق این حادثه این است که اگر جسـد تر و تازه نبود، وهابیان هرگز آن را به قبرستان بقیع منتقل نمی‌کردند؛ زیرا آیین وهابیّت به شدّت از این مسائل اظهار تنفّر می‌کند.

محلّ دفن فعلی آن حضـرت در بقیع مشـخص است و نگارنـده در هفت سـفری که به سـرزمین حجاز- در بیست سال اخیر- داشـته، سعادت تشرّف به زیارت قبر شریفش را پیدا کرده است.» (۱)

البته این گزارش مربوط به قبـل از تغییرات جدیـد است و قبر جنـاب عبـدالله و اسـماعیل‌بن جعفر هم اکنون بـا جابه‌جایی سـنگ‌های قبور، قابل شناسایی نیست. تخریب مقبره جناب عبدالله و اسماعیل‌بن جعفر و جابه‌جایی آن‌ها در یک سال اتفاق افتاده است.

متأسفانه مرقد مطهر حضرت آمنه، مادر بزرگوار پیامبر (ص) در ابواء، در سال ۱۳۸۳ ش. به بهانه‌های واهی (مشرک بودنِ آمنه مادر پیامبر (ص)- نعوذ بالله-) با بلـدوزر صاف گردید (۲) و عکس‌هـای قبل و بعـد آن موجود است و از سایر جزئیات هیـچ اطلاعی در دست نیست.

از نکات قابل توجّه که «بلادی» مورخ و جغرافی‌دان عربستان و شهر مکّه درکتابش آورده، متن زیر است:

«خَیْف عبـدالله: نـام دیگر روسـتای «مهـایع» است که در وادی بزرگ «سـایه» قرار دارد و در آنجـا قبری است که اهالی آن به نقل از گذشـتگان خویش آن را قبر عبـدالله، پـدر گرامی پیـامبر خـدا (ص) می‌داننـد. اختلاـف نظر یاد شـده در مورد قبر پـدر ارجمنـد آن حضرت، مانند اختلافی است که در محل دفن مادر بزرگوارش وجود دارد، ولی صحیح آن است که قبر شریف عبدالله در مدینه در شمال مسجد النبی می‌باشد. (۳)

سایه: دهکده‌ای است از دهکده‌های الفُرُع از نواحیه مدینه النبی. (۴)

۱- اجساد جاویدان، صص ۴۵ تا ۴۷

۲- حج، صالحان، ص ۳۷

۳- فرهنگ اعلام جغرافیایی- تاریخی در حدیث و سیره نبوی، ص ۱۵۵؛ معجم معالم الحجاز بلادی، ج ۳، ص ۱۸۶

۴- فرهنگ اعلام جغرافیایی- تاریخی در حدیث و سیره نبوی، ص ۱۹۱

ص: ۶۵

ص: ۶۶

ص: ۶۷

مهارت های روان شناختی مورد نیاز روحانیون کاروان های زیارتی

مقدمه

برای این‌که یک روحانی بتواند وظیفه ارشاد کاروان را به درستی انجام دهد، به جز آشنایی با علوم و معارف اسلامی، به چه دانش‌ها و مهارت‌هایی نیاز دارد؟ برای پاسخ به این پرسش ابتدا اهداف فرهنگی حج و سپس وظایف روحانیون در جهت تحقق آن اهداف را مرور می‌کنیم. طبق سند اهداف فرهنگی حج، مهم‌ترین اهدافی که بر عهده روحانیون می‌باشد، عبارت‌اند از:

۱. انجام صحیح مناسک حج.

۲. ایجاد تغییر و تحوّل روحی، اخلاقی و رفتاری در حجاج و تعمیق باورهای دینی در مردم.

۳. ارتقای سطح آگاهی حجاج در زمینه‌های دینی، متناسب با اهداف حج.

۴. آشناسازی حجاج با روح و باطن حج و ویژگی‌های حج ابراهیمی.

۵. معرفی فرهنگ و ارزش‌های انقلاب اسلامی به حجاج دیگر کشورها.

اگر این پنج هدف را عصاره سفر معنوی حج بدانیم؛ بی‌تردید نخستین کسی که مسؤول تحقق این اهداف می‌باشد، روحانی کاروان است و در این خصوص نمی‌توان از مدیر کاروان یا مسؤولان ستادی سازمان انتظار داشت. در حقیقت این روحانی کاروان است که به عنوان پدر معنوی و مسؤول فرهنگی کاروان باید این اهداف را تحقّق بخشد. بر این اساس به نظر می‌رسد روحانیون، دو وظیفه کلی بر عهده دارند:

۱. آموزش احکام حج و معارف دینی به اعضای کاروان.

۲. ارائه الگوی عملی از رفتار و اخلاق اسلامی به حجاج و زائران بیت الله.

به منظور انجام صحیح دو وظیفه مهم یاد شده، روحانیان کاروان بایستی علاوه بر آشنایی با مجموعه‌ای از دانش‌ها و معارف، به عنوان «محتوای پیام»، به تعدادی مهارت هم به عنوان «ابزار انتقال پیام» مجهّز باشند.

احکام و مناسک حج، اسرار و معارف حج، عقاید و معارف اهل بیت:، تاریخ اسلام، اخلاق و عرفان، از جمله این علوم هستند. اما آشنایی با این معارف، اگر با مهارت‌های عملی مناسب همراه نباشد، چندان اثربخش نیست؛ زیرا برای انتقال صحیح وکامل این معارف به دیگران و تأثیرگذاری بر آنان، ابزار و فنون دیگری نیز مورد نیاز می‌باشد. برخی از این مهارت‌ها و فنون که ما آن‌ها را «مهارت‌های روان‌شناختی» می‌نامیم و روحانیون کاروان‌ها برای آموزش مناسک حج و معارف دینی به زائران بایستی به آن‌ها مجهز باشند، بدین قرار است:

۱. آشنایی با ویژگی‌های روان شناختی حجاج.

۲. مهارت‌های ارتباطی و فنون جذب مخاطب.

۳. مهارت‌های آموزشی، متقاعدسازی و اطلاع‌رسانی.

۴. مهارت‌های آرام‌سازی و کاهش اضطراب، ترس و پرخاشگری.

۵. مهارت‌های تغییر رفتار و تثبیت رفتارهای اخلاقی و دینی.

علاوه بر مهارت‌هایی که گفته شد، اگر روحانی به مهارت «مشاوره» و «یاری‌رسانی» هم مسلّط باشد، می‌تواند در موقعیت‌های سخت و بحرانی، به مشاوره و راهنمایی زائران بپردازدکه این امر به یقین از منظر زائران و حجاج، توانایی برجسته‌ای محسوب می‌شود و موجب جذب زائران می‌گردد. در این نشست به معرفی اجمالی هر یک از مهارت‌های پیش گفته می‌پردازیم:

۱. مهارت آشنایی با ویژگی‌های روان شناختی حجاج

موضوع این مهارت، آگاهی از شیوه‌های شناخت ویژگی‌های عاطفی، شناختی، رفتاری و هیجانی زائران و توانایی ترتیب تیپ‌بندی شخصیتی آنان است.

بی‌تردید هر نوع تعامل و تأثیرگذاری بر دیگران، نیازمند شناخت ویژگی‌های شخصیتی، شناختی، عاطفی و رفتاری آنان می‌باشد؛ به عبارت دیگر، بدون شناخت دقیق ویژگی‌های روانی و رفتاری انسان‌ها، نمی‌توان با آن‌ها ارتباط مثبت برقرار کرد و تحت تأثیرشان قرار داد. بنابراین، نخستین شرط تأثیرگذاری بر دیگران، شناخت ویژگی‌های شخصیتی شناختی، عاطفی و رفتاری آن‌ها است.

ص: ۶۸

بر این اساس، نخستین کار روحانی، بعد از پذیرش مسؤولیت یک کاروان، مخاطب شناسی است. مواردی مانند این‌که، این کاروان از چه منطقه‌ای است؟ خصوصیات فرهنگی، قومی، اجتماعی و اقتصادی آن منطقه چیست؟ سطح تحصیلات اعضای کاروان چقدر است؟ و چه ویژگی‌های رفتاری، عاطفی و شخصیتی دارند؟

دسترسی به مسائل اولیه ساده است و می‌توان به سادگی ویژگی‌های کلی کاروان را شناخت؛ اما درک ویژگی‌های شخصیتی و رفتاری اعضای کاروان، نیاز به دانش و مهارت ویژه‌ای دارد. این‌که چه کسانی زود عصبانی می‌شوند؛ کدامشان مسؤولیت‌پذیر هستند و در لحظات دشوار می‌توان به آنان مسؤولیت سپرد؛ یا چه افرادی احتمالًا مشکل‌آفرین خواهند بود و دیگران را تحریک خواهند کرد. بدون آشنایی روحانی با اصول کلی ویژگی‌های شخصیتی انسان‌ها و توانایی طبقه‌بندی رفتاری و شخصیتی افراد، ممکن نیست. اگر روحانی از این توانایی برخوردار باشد، به راحتی می‌تواند کاروان را به لحاظ رفتاری و معنوی مدیریت کند و مشکلات پیش‌آمده را به سرعت حل نماید. بنابراین، آشنایی با ویژگی‌های شخصیتی، عاطفی، شناختی و رفتاری زائران بایستی به عنوان زیربنای همه فعالیت‌های تبلیغی و آموزشی روحانی با زائر، مورد توجه قرار گیرد.

اهداف

در صورتی‌که روحانیون با این مهارت آشنا باشند، دستیابی به اهدافی‌که در پی می‌آید، آسان‌تر خواهد بود:

۱. بالا رفتن توان مدیریت روان شناختی و رفتاری روحانیون.

۲. تسلط بر خویشتن در مواجهه با افراد ناسازگار و مضطرب.

۳. پیش‌بینی نسبی رفتار زائران در موقعیت‌های مختلف سفر و آمادگی برای روبه‌رو شدن با آن.

۴. افزایش ضریب تأثیرگذاری بر زائران و تعمیق ارتباط صمیمانه با آنان.

سرفصل‌ها

آشنایی با مهارت یاد شده، نیازمند آموزش مباحث و موضوعات زیر می‌باشد:

۱. اهمیت و فواید شناخت ویژگی‌های روانی و رفتاری حجاج.

۲. انواع تیپ‌های شخصیتی و ویژگی‌های رفتاری هر یک از این تیپ‌ها.

۳. نقش وضعیت محیطی و موقعیت‌ها در حالات هیجانی و رفتاری حجاج.

۴. ویژگی‌های شناختی و آموزشی زائران.

آگاهی از سطح استعداد، حافظه، هوش و نقش آن‌ها در میزان جذب مطالب به روحانی امکان می‌دهد تا با طبقه‌بندی ساده‌ای بتواند احکام و مناسک را بهتر آموزش دهد و میزان یادگیری زائران را افزایش دهد.

۵. ویژگی عاطفی و هیجانی زائران.

۶. تأثیر شناخت‌ها و هیجان‌ها بر رفتار زائران.

اگر پیش‌زمینه‌های فکری، عاطفی یا هیجانی اشخاص را ندانیم، نه‌تنها نمی‌توانیم بر آن‌ها تأثیر مثبت بگذاریم، بلکه گاهی حتی موجب تأثیر منفی می‌شود و زائر برخلاف توصیه روحانی عمل می‌کند؛ زیرا ممکن است پیش‌زمینه ذهنی او این باشد که روحانیون، نادرست و غیردقیق سخن می‌گویند. در این صورت هر چه روحانی بگوید، او آن را جدی نخواهد گرفت یا عکس آن را انجام خواهد داد. بنابراین، اگر روحانی بر تمام مهارت‌های روان‌شناختی مسلط باشد، اما با ویژگی‌های روحی، روانی و شخصیتی زائران کاروان خود آشنا نباشد، نمی‌تواند بر مخاطب تأثیر بگذارد. روشن است که در چنین وضعیتی، ابتدا باید برداشت‌های غلطی که در ذهن مخاطب ایجاد شده، اصلاح شود، سپس موضوعات آموزشی و دینی مطرح گردد.

۷. انواع نیازها و نقش آنان در شناخت، هیجان و رفتارها.

انواع نیازها، شامل «نیازهای جسمی»؛ مانند تغذیه، پوشش، جنسی و خواب، «نیازهای روحی»؛ مانند نیاز به ایمنی، «نیازهای شناختی»، «نیاز به تعلق و عشق»، «نیاز به احترام»، «نیاز به خودشکوفایی و کمال» و «نیازهای عالی» نظیر حقیقت‌جویی، پرستش، دلسوزی و ایثار می‌باشد. وقتی به همه نیازهای افراد توجه شود، هر فردی را می‌توان تحت تأثیر قرار داد.

به‌طورکلّی تلاش برای ارضای نیازها در کسب آرامش و به‌دست آوردن زندگی سالم، فوق‌العاده حائز اهمیت است. بنابراین، نیازهای روان‌شناختی نقش مهمی در بروز ناسازگاری‌ها و رفتارهای ناهنجار دارند که پرخاشگری، بی‌تفاوتی و

ص: ۶۹

بی‌خیالی، رفتارهای نابهنجار، مصرف مواد مخدر و سیگار، ناامیدی، فرافکنی، انکار، جابه‌جایی، فشار روانی، اضطراب، افسردگی، بیماری‌های جسمی؛ مانند بیماری‌های قلبی، گوارشی، تنفسی، افزایش فشار خون، بخشی از پیامدهای آن می‌باشد.

۸. شیوه‌های تیپ‌شناسی و طبقه‌بندی حاجیان.

۹. علل بروز ناسازگاری و رفتارهای نابه‌هنجار در زائران.

گاهی دیده می‌شود که بعضی از زائران، پرخاشگری یا ناسازگاری می‌کنند. به‌طور معمول، یکی از عوامل عمده آن عدم ارضای نیازهایشان می‌باشد. اگر به نیازهای ارضا نشده زائران بی‌توجهی شود، ممکن است آن‌ها عصبانی و پرخاشگر شوند. در موقعیت‌هایی که به هر دلیل امکان ارضای نیازی وجود ندارد، روحانی باید با همدلی و صمیمیت، زائران را نسبت به کمبودها و مشکلات توجیه نماید و ارزش معنوی صبر را برای آن‌ها توضیح دهد.

اگر توانایی قانع‌سازی را داشته باشیم، زائر به آسانی این ناراحتی را تحمّل می‌کند، اما اگر به‌جای آرام کردن حجاج، آنان را سرزنش کنیم و بگوییم شما برای چه به حج آمده‌اید یا این‌که خدای متعال حج چنین زائری را قبول نمی‌کند، طبیعتاً زائر آشفته‌تر می‌شود.

۲. مهارت‌های ارتباطی و فنون جذب مخاطب

این مهارت که موجب افزایش تأثیر بر مخاطب و بالا- رفتن کارآمدی روحانی در حج می‌شود، شامل مجموعه‌ای از تکنیک‌های رفتاری، گفتاری و چهره‌ای است که موجب برقراری ارتباط سازنده و رضایت بخش روحانی با حجاج شده و آنان را به روحانی علاقه‌مند می‌کند. در واقع با کاربرد صحیح این مهارت می‌توان اشخاصی بیزار از روحانیت را به افراد علاقه‌مند به روحانیت تبدیل کنیم.

ناگفته پیداست که مهم‌ترین وظیفه روحانیون، تبلیغ دین و اصلاح باورها و رفتارهای مردم است. این امر بدون برقراری رابطه ممکن نیست. بر این اساس ضروری است همه افرادی که هدف آن‌ها تغییر نگرش دیگران می‌باشد، با فنون و روش‌های ارتباط مؤثر آشنا باشند و آن‌ها را در روابط میان فردی خود به کار گیرند.

اهداف

اساسی‌ترین اهداف آشنایی با این مهارت بدین شرح است:

۱. ایجاد ارتباط مؤثر و جذاب با حاجیان.

۲. افزایش قدرت نفوذ و تأثیرگذاری بر حجاج.

۳. علاقه‌مند کردن زائران به حضور در جلسات آموزشی و ارتباط صمیمانه با روحانی کاروان.

۴. جذب افراد منتقد و کم‌حوصله و کاهش ذهنیت منفی آن‌ها نسبت به روحانیون و نهادهای دینی.

۵. افزایش شأن و محبوبیت روحانیون نزد زائران.

سر فصل‌ها

به منظور تسلّط بر این مهارت، آموزش مطالب زیر ضروری است:

۱. اهمیت و فواید ارتباط سازنده با حجاج.

۲. شرایط ارتباط خوب و مؤثر.

۳. عوامل مؤثر بر روابط بین‌فردی

۴. فنون برقراری رابطه مؤثر.

۵. مهارت‌های گوش دادن.

۶. اصول سخن گفتن.

۷. فنون رفع تعارض.

۸. شناخت موانع ارتباط سازنده و مؤثر.

۹. ایجاد ارتباط در موقعیت‌های دشوار.

ص: ۷۰

الف) شرایط ارتباط خوب و مؤثر

از آنجا که آشنایی با ارتباط سازنده و مؤثر در امر تبلیغ بسیار مؤثر است، در اینجا این مهارت را بیشتر توضیح می‌دهیم:

برای ایجاد ارتباط خوب و اثربخش، باید شرایط زیر قبل یا ضمن ارتباط تحقق یابد. در غیر این صورت ارتباط ما چندان تأثیرگذار نخواهد بود:

۱. خلوص و صداقت در رابطه؛

وقتی میان دو شخص رابطه مستحکم می‌شود که مخاطب احساس کند ما با او صادق هستیم و نقش بازی نمی‌کنیم. به عبارت بهتر، خالصانه و صادقانه با او گفتگو می‌کنیم و به آنچه می‌گوییم خودمان کاملًا باور داریم.

خلوص مفهومی است که امروزه در جهان کاربرد زیادی پیدا کرده است. دانشمندی روانشناس می‌گوید: زمانی‌که روان درمان‌گر، در اتاق درمان با خلوص حاضر می‌شود، همین خلوص می‌تواند در بیمار تأثیر درمانی داشته باشد.

۲. اعتماد متقابل؛

برای ارتباط تأثیرگذار، باید گوینده فردِ قابل اعتمادی باشد و بتواند اعتماد شنونده را به خود جلب کند؛ زیرا وقتی شنونده به گوینده اعتماد نداشته باشد، سخن او را جدی نمی‌گیرد و به آن توجه نمی‌کند.

۳. محبت و صمیمیت؛

خوش‌رویی و برخورد محبت‌آمیز، از ارکان تأثیرگذاری و نفوذ در دیگران است. بنابراین، بهتر است در هنگام گفتگو و سخنرانی، با لحن آرام و صمیمانه با مخاطبین سخن بگوییم و از تندی و پرخاشگری، به ویژه در منبر و سخنرانی خودداری کنیم.

۴. درک وضعیت مخاطب؛

اگر ما روحانی کاروانی شدیم که تمام زائران، ایرانیان خارج از کشور باشند، باید وضعیت آنان را درک کنیم و انتظاراتمان از آن‌ها مطابق وضعیت و موقعیت آن‌ها باشد؛ به عبارت دیگر، باید هر فرد را همان‌طور که هست درک کنیم و آن‌ها را با یکدیگر مقایسه نکنیم. برای نمونه، اگر خانم‌هایی هستند که در امر حجاب رفتار مورد انتظار ما را ندارند، باید با همدلی و درک وضعیت تربیتی‌شان با آنان گفتگو کنیم، نه این‌که بدون توجه به موقعیت افراد، تنها از دیدگاه خودمان با آنان مواجه شویم.

۵. تفاهم و دیدگاه مشترک؛

ابتدا در یک موضع و مبنای معین با مخاطب تفاهم کنیم و دیدگاه مشترکی را بپذیریم، سپس بحث‌ها و گفتگوها را دنبال کنیم. با این کار، زمینه ارتباط مؤثرتر ایجاد می‌شود.

۶. آشنایی با فنون ارتباطی؛

قبل از برقراری ارتباط، شایسته است با تکنیک‌هایی نظیر گوش دادن فعال، سخن گفتن مؤثر، ابراز وجود و رفع تعارض‌های احتمالی آشنا شده و با تمرین‌های مستمر در آن‌ها مهارت یابیم.

ب) عوامل مؤثر بر روابط بین فردی

عوامل متعدد فردی، اجتماعی و محیطی بر روابط بین‌فردی تأثیر می‌گذارند که در اینجا به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

۱. نوع برخورد؛ شامل: برخورد رسمی، دوستانه، صمیمانه، آمرانه، پرخاشگرانه یا دلسوزانه.

۲. حالات چهره؛ شامل: حالت‌های چشم و ابرو، پیشانی، صورت و دهان.

۳. ویژگی‌های شخصیتی؛ شامل: آرامش و ثبات، اضطراب و بی‌قراری، معاشرتی و کناره‌جویی، درون‌گرایی و برون‌گرایی.

۴. وضعیت ظاهری؛ شامل: نوع لباس و شیوه پوشش، بوی بدن و دهان، آراستگی سر و صورت.

۵. حالات بدنی؛ شامل: حرکات دست و پا، سبک نشستن و ایستادن، نوع راه رفتن.

۶. لحن کلام و آهنگ صدا؛ شامل: آرام و دلنشین یا تند و پرخاشگرانه بودن لحن و آهنگِ صدا.

۷. محتوای کلام؛ شامل: محتوای تأییدی، انتقادی، آموزشی یا سرگرمی بودن سخنان گوینده.

۸. موقعیت گوینده؛ شامل: موقعیت فردی، جایگاه رسمی و شهرت اجتماعی گوینده در نزد مخاطبان.

ص: ۷۱

۹. موقعیت شنونده؛ شامل: همسان، زیردست یا بالا دست بودن شنونده نسبت به گوینده.

ج) فنون برقراری رابطه مؤثر

مهم‌ترین تکنیک‌های برقراری ارتباط که نیازمند کسب مهارت می‌باشند، عبارت‌اند از:

۱. مهارت‌های گوش دادن

این مهارت‌ها شامل انجام درست برخی فعالیت‌ها است؛ مانند توجه کردن، ساکت بودن و سخن نگفتن در میان صحبت‌های گوینده، قرار دادن خود به جای گوینده، توجه به حرکات بدنی و حالت چهره گوینده در هنگام صحبت، کاهش عوامل مزاحم که تمرکز ما را نسبت به گوینده مختل می‌کند؛ اتخاذ حالات بدنی مناسب، قضاوت عجولانه نکردن، توجه به جنبه‌های عقلی و عاطفی کلام گوینده و پرهیز از واکنش هیجانی فوری به کلام وی می‌باشد.

۲. اصول سخن گفتن

لازم است در هنگام سخن گفتن، واژه‌های زیبا به کار ببریم و مؤدبانه ادا کنیم؛ متین و آرام سخن بگوییم؛ سعی کنیم آهنگ صدایمان در طول صحبت، یکنواخت و کسل‌کننده نباشد. در همه حال با چهره گشاده و لبخند با دیگران روبه‌رو شویم. از بیان واژه نامناسب و القاب زشت پرهیز کنیم؛ دقیق و کامل سخن بگوییم؛ در هنگام عصبانیت خودمان یا مخاطب، بر خویشتن تسلّط داشته باشیم و زود خشمگین نشویم؛ در سخن گفتن شتاب نکنیم و شمرده حرف بزنیم؛ بکوشیم مختصر و مفید سخن بگوییم تا به قول شاعر:

کم گوی و گزیده گوی چون دُر ت-- ا از سخن-- ت ج--- هان شود پ--- ر

۳. فنون رفع تعارض

گاهی ممکن است میان گوینده و شنونده، سوءتفاهم، اختلاف دیدگاه یا تعارض و ابهامی به وجود آید. در این هنگام، باید با استفاده از شگردهای رفع تعارض، سعی کنیم اختلافات را به حداقل کاهش دهیم و جوّی از اعتماد و صمیمیت را به وجود آوریم.

برخی اقدامات که برای کاهش سوءتفاهم و رفع تعارض مفیدند:

۱. بتوانیم موضوع را از دیدگاه طرف مقابل ببینیم.

۲. ابعاد مثبت اختلاف نظر را برجسته کنیم.

۳. به جای پاک کردن صورت مسأله، علل تعارض را شناسایی کرده و راه حل‌های مناسب را به کار گیریم؛

۴. با استفاده از تجارب قبلی، تنش‌های پیش‌آمده را مدیریت نماییم.

۴. موانع ارتباطی

مهم‌ترین اموری که مانع برقراری ارتباط سازنده و مؤثر میان ما و دیگران می‌شود، عبارت‌اند از:

۱. سرزنش و انتقاد از مخاطب.

۲. با لحن تهدیدآمیز یا آمرانه سخن گفتن.

۳. نصیحت کردن بیش از حدّ دیگران.

۴. پرسش زیاد و قضاوت عجولانه.

۵. وجود تعارض شدید میان دوطرف و نداشتن منافع مشترک.

۶. چاپلوسی و ستایش مزورانه با اهداف پنهانی.

۷. بحث عقلانی صرف و عدم توجه به حالات و نیازهای عاطفی و هیجانی مخاطب.

۵. ایجاد ارتباط در موقعیت‌های دشوار

گاهی در موقعیت‌هایی قرار می‌گیریم که برقراری ارتباط با طرف مقابل دشوار می‌شود و به علل مختلف، نمی‌توانیم به راحتی با دیگران رابطه برقرار کنیم. این حالت‌ها در سفر حج که پر از حوادث غیرمترقبه و ناگهانی است، فراوان پیش می‌آید؛ مثلًا گاهی وضعیتی پیش می‌آید که احساس می‌کنیم کاروان در حال متلاشی شدن است.

ص: ۷۲

برای نمونه، در سال گذشته، در غروب عرفات و در آن غوغای قیامت گونه، زائری در حال سوار شدن به اتوبوس، میان دو اتوبوس تحت فشار شدید قرار می گیرد و فوت می کند. تصور کنید در آن لحظه چه فضایی بر کاروان حاکم می‌شود. در این لحظات پراضطراب، روحانی باید با استفاده از فنون ارتباط در موقعیت‌های دشوار سعی کند به منظور آرام کردن کاروان، با حالتی از حزنِ آمیخته با آرامش با حاجیان سخن بگوید و ضمن همدردی با آنان، به آن‌ها دلداری بدهد؛ مثلًا بگوید: «عزیزان من! این فرد که میهمان خدا بود و خدای متعال قبل از اتمام حجش او را پذیرفت ...» نه این که بگوییم: «تقصیر مدیر نالایق است!» یا «زائر بی‌احتیاطی کرده است!» باید بدانیم در این موقعیت دنبال مقصر گشتن نه‌تنها دردی را درمان نمی کند، بلکه فقط مشکل را پیچیده‌تر و حلّ آن را سخت‌تر می کند؛ اما اگر روحانی با این فنون آشنا باشد و بداند چه سخنی را با چه واژه‌ای و با چه لحن و شیوه‌ای بیان کند، می تواند بر این آتش اضطراب و دلهره آب سرد آرامش بریزد. برخی اقداماتی که در موقعیت دشوار به روحانی کمک می کنند، بتواند با دیگران ارتباط برقرار کند و آن‌ها را آرام کند عبارت‌اند از:

۱. اصلاح باورهای شناختی خود.

۲. خودآرام‌سازی.

۳. پذیرش واقعیت.

۴. حفظ آرامش محیط.

۵. آرام صحبت کردن.

۶. دعوت طرف مقابل به آرامش.

۷. نداشتن حالت دفاعی.

۸. رعایت مهارت‌های ارتباطی.

۹. آشنایی با مهارت حل مسأله و به کار بستن آن.

۳. مهارت‌های آموزشی و اطلاع‌رسانی

بی گمان، از مهم‌ترین وظایف روحانیون، تدریس احکام و معارف دینی است. بدین روی، بایستی آن‌ها با روش‌های جدید آموزشی و انتقال مفاهیم آشنا باشند.

بر این اساس، روحانی کاروان باید مهارت‌های آموزشی و اطلاع‌رسانی- که عبارت است از مجموعه شیوه‌ها و تکنیک‌هایی که موجب انتقال بهتر پیام و افزایش یادگیری در فراگیران می‌شود- را بیاموزد.

اهمیت آگاهی از این مهارت‌ها در آن است که علاوه بر این‌که دریافت آموزش صحیح و آگاهی از مسائل دینی، حق حجاج است که باید به درستی ادا شود، تسلّط بر مهارت‌های آموزشی و اطلاع‌رسانی، زمان آموزش را کاهش و کیفیت یادگیری را افزایش می‌دهد. در نتیجه می‌توان با صرف وقت و انرژی کمتر، آگاهی و رفتار مطلوب‌تری را در حجاج به وجود آورد.

اهداف

مهم‌ترین اهداف آشنایی با مهارت‌های آموزشی و اطلاع‌رسانی به قرار زیر می‌باشد:

۱. دریافت صحیح و کامل پیام‌های آموزشی توسط حجاج و پیشگیری از برداشت ناقص و نادرست آنان از مطالب ارائه شده.

۲. انجام درست مناسک و اعمال حج و سایر رفتارهای مورد انتظار.

۳. پیشگیری از شایعات، اخبار نادرست و رفتارهای نامناسب با اطلاع‌رسانی صحیح و به موقع.

۴. کاهش مشکلات روحانی در طول سفر و حین اعمال حج.

۵. افزایش همکاری و صمیمیت میان روحانی و زائران.

سرفصل‌ها

مباحث و موضوعاتی که برای کسب این مهارت، باید مورد بحث و تمرین رفتاری قرار گیرند، به شرح زیر است:

۱. اهمیت آموزش صحیح و اطلاع‌رسانی دقیق.

۲. ویژگی‌های متون آموزشی و پیام‌های اطلاعاتی.

۳. شرایط لازم برای دریافت آموزش و انتقال پیام.

ص: ۷۳

۴. ابزار آموزش و اطلاع‌رسانی.

۵. شیوه‌های آموزشی و اطلاع‌رسانی.

۶. فنون ارزیابی میزان یادگیری و دریافت پیام.

۴. مهارت آرام‌سازی و کاهش اضطراب، ترس و پرخاشگری

به‌طور معمول، سفر حج سفر پراضطرابی است؛ زیرا برای بسیاری از زائران، نخستین سفر خارجی محسوب می‌شود؛ به علاوه، سفر حج، سفری تفریحی نیست، بلکه همراه با اعمال و مناسک خاصی است و مسائل و رویدادهای پیش‌بینی نشده در این سفر زیاد پیش می‌آید. گاهی هم روحانیون در احکام و مناسک مبالغه می‌کنند و موجب اضطراب زائران، به ویژه افراد کم‌سواد و سالخرده می‌شوند.

بدیهی است، اگر روحانی با شگردهای آرام‌سازی و کاهش اضطراب آشنا باشد؛ می‌تواند بسیاری از این عوامل اضطراب‌زا را مهار کند و موجبات آرامش کاروانیان را فراهم سازد. این مهارت‌ها به مجموعه‌ای از روش‌ها و فنون شناختی، عاطفی و رفتاری اطلاق می‌شود که تسلّط بر آن‌ها موجب آرامش خود فرد و دیگران در موقعیت‌های استرس‌زا، پرتنش و بحرانی شده و از وقوع رفتارهای ناسازگار، تشنج‌آفرین و پرخاشگرانه پیشگیری می‌کند و یا در صورت وقوع، آن‌ها را مهار می‌نماید.

اهداف

مهم‌ترین اهداف آشنایی با مهارت آرام‌سازی و کاهش اضطراب، ترس و پرخاشگری به شرح زیر است:

۱. آشنایی با علل و علایم اضطراب، ترس و پرخاشگری.

۲. تشخیص موقعیت‌ها و عوامل اضطراب‌زا و ناکام‌کننده، برای پیشگیری از رویدادهای ناگوار.

۳. پیشگیری از وقوع رفتارهای تشنج‌آفرین، آسیب‌زا و پرخاشگرانه.

۴. مداخله در بحران و مهار رفتارهای ناسازگار و کنترل درگیری‌ها و پرخاشگری‌های احتمالی.

۵. رفع ترس و نگرانی از خود و ارائه الگوی عینی از یک انسان آرام، مطمئن، صبور و پرتحمل توسط روحانی کاروان.

۶. آموزش حجاج برای مقابله با اضطراب و ترس و پرخاشگری و تحمل موقعیت‌های فشارآور و حل مشکلات با صبر و بردباری.

سرفصل‌ها

به منظور آشنایی با این مهارت، آموختن مباحث و موضوعات زیر مناسب به نظر می‌رسند:

۱. اهمیت آرامش و آرام‌سازی در سفر حج.

۲. شناخت موقعیت‌های اضطراب‌زا و فشارآور.

۳. علل و علایم اضطراب، ترس و فشار روانی.

۴. علل و علایم خشم و پرخاشگری.

۵. راهبردهای عمومی آرام‌سازی.

۶. فنون خودآرام‌سازی.

۷. شیوه‌های آرام کردن دیگران.

۸. فنون مقابله با خشم و پرخاشگری.

منابع

۱. قرآن مجید. ترجمه: محمدمهدی فولادوند. (۱۳۷۲). قم: دارالقرآن الکریم.

۲. پاول تروور، جی و سیمون جی انرایت. (۱۳۸۳). فشار روانی، اضطراب و راه‌های مقابله با آن. ترجمه: عباس بخشی‌پور و حسن صبوری. مشهد: انتشارات به‌نشر.

۳. رحمانی، جعفر. (۱۳۸۵). آسیب‌شناسی فرهنگی حج و عمره و راه‌های برون‌رفت. تهران: سازمان حج و زیارت.

۴. شریفی‌نیا، محمدحسین. (۱۳۸۷). نیازسنجی از حجاج بیت‌الله. تهران: سازمان حج و زیارت.

۵. قربانی، نیما. (۱۳۸۴). سبک‌ها و مهارت‌های ارتباط. تهران: انتشارات تبلور.

معاونت آموزشی و پژوهشی بعثه ایران. (۱۳۸۶). سند چشم‌انداز برنامه‌های فرهنگی حج. مکه: بعثه حج ایران.

ص: ۷۴

منش روحانی و آداب تبلیغ

چکیده:
نوشته حاضر دنباله و در واقع بخش دوم مقاله «راه هکارهای انتقال معرفت» است که در شماره ۷۱ میقات حج از نظر شما گرامیان گذشت. این بخش که در یک مقدمه و ده فصل تنظیم و ساماندهی گردیده و هر فصل آن، در بردارنده یکی از ویژگی‌های لازم و ضروری برای مبلّغ مکتب شیعه می‌باشد، در صدد بیان اهمیت و جایگاه تبلیغ در اسلام و ویژگی‌های یک مبلّغ تربیت شده مکتب اهل بیت: است، با عنوان «منش روحانی و آداب تبلیغ مبین» برای تبیین مراتب فوق، به کتاب خدا (قرآن کریم) و سنت (احادیث وروایات پیامبر خدا و ائمه هدی:) و بیانات علمای اعلام استناد کرده‌ایم. شیوه ما در این پژوهش و تحقیق، از نوع گردآوری، تصحیح وپژوهش است.

کلید واژه‌ها: منش یا اخلاق، تبلیغ و ارشاد، خودسازی وخویشتن بانی، ایمان به هدف، قول وعمل، بلندطبعی و آزادگی، شجاعت و صلابت، خوش رویی، حلم و شرح صدر، صبر و استقامت، تواضح و فروتنی.

مقدمه:

جایگاه تبلیغ و مبلّغ در اسلام

دعوت و ارشاد به «ارزش‌های اسلامی» و «فرهنگ دین»، وظیفه همگانی و همیشگیِ مسلمانان بوده و دارای اهمیت فراوان است.

قرآن کریم بهترین گفتار را دعوت به سوی خدا دانسته است:

وَ مَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعا إِلَی اللهِ وَ عَمِلَ صالِحاً. (۱)

و برترین امت را امتی می‌داند که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند:

کُنْتُمْ خَیْرَ أُمَّهٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ .... (۲)

دعوت و تبلیغ؛ یعنی شناساندن اسلام و ارزش‌های دینی و ابلاغ آن‌ها به اعماق فکر و دل مردم. امر به معروف و نهی از منکر؛ یعنی عینیت بخشیدن به ارزش‌های اسلامی و برچیدن ضدّ ارزش‌ها از جامعه اسلامی. پس تبلیغ، مرحله عرضه پیام و القای آن است و امر به معروف و نهی از منکر، تحقّق عینی و خارجی آن؛ زیرا تا معروف و منکر شناسانده نشود، امر و نهی به آن معقول و منطقی نخواهد بود؛ از این روست که قرآن می‌فرماید:

وَ لْتَکُنْ مِنْکُمْ أُمَّهٌ یَدْعُونَ إِلَی الْخَیْرِ وَ یَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. (۳)

«باید از میان شما، گروهی دعوت به نیکی و امر به معروف و نهی از منکر کنند و آن‌ها همان رستگاران‌اند.»

خداوند متعال در این آیه، فلاح و رستگاری جامعه اسلامی را مرهون دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر دانسته و در سوره مبارکه «عصر» بعد از ایمان و عمل صالح، توصیه به «حق» ونیز توصیه به «صبر» را عامل رهایی از خودزیانی (وخسران) برشمرده است. تلقّی اسلام از این مسأله، نشانگر اهمیت و جایگاه ویژه دعوت و تبلیغ در فرهنگ اسلامی است، بدین جهت درآیه دیگری، از هدایتگری و گمراه کردن انسان‌ها، تعبیر به «حیات بخشیدن» و «میراندن» شده است:

وَ مَنْ أَحْیاهَا فَکَأَنَّمَا أَحْیَا النَّاسَ جَمیعاً وَ لَقَدْ جاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَیِّناتِ ثُمَّ إِنَّ کَثیراً مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِکَ فِی الأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ. (۴)

۱- فصلت: ۳۳

۲- آل‌عمران: ۱۱۰

۳- آل عمران: ۱۰۴

۴- مائده: ۳۲

ص: ۷۵

«و هر کس، انسانی را از مرگ رهایی بخشد، گویی همه مردم را زنده کرده است و رسولان ما، دلایل روشن برای بنی اسرائیل آوردند، اما بسیاری از آن‌ها، پس از آن در روی زمین، تعدّی و اسراف کردند.»

اگر چه مفهوم ظاهری این آیه، همان حیات و مرگ مادی است ولی در روایات متعددی، این آیه، به حیات و مرگ معنوی؛ یعنی گمراه ساختن یک نفر یا نجات او از گمراهی، تفسیر شده است. (۱)

در ترازوی سنجش ارزش‌ها، دعوت و هدایتگریِ تبلیغ و ابلاغ، از همه سنگین‌تر و پربهاتراست؛ از این رو، پیامبرخدا (ص) هنگام اعزام علی (ع) به یمن، به ایشان فرمود:

«يَا عَلِيُّ! لَا تُقَاتِلْ أَحَداً حَتَّى تَدْعُوَهُ إِلَى الإِسْلَامِ وَ ايْمُ اللهِ لأَنْ يَهْدِيَ اللهُ- عَزَّ وَ جَلَّ- عَلَى يَدَيْكَ رَجُلًا خَيْرٌ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَ غَرَبَتْ ...». (۲)

«ای علی، با کسی سرِ جنگ نداشته باش؛ مگر این که، پیش‌تر او را به اسلام فرا بخوانی. سوگند به خدا که اگر خداوند توانا یک نفر را به دست تو هدایت کند، برای تو بهتر است از آنچه که خورشید بر آن طلوع و غروب می‌کند.»

و در همین راستا است که امیر مؤمنان (ع) فرمود:

«مَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللهِ عِنْدَ الأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنْ الْمُنْكَرِ إِلَّا كَنَفْثَةٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ». (۳)

«تمام کارهای نیک و حتی جهاد در راه خدا، در برابر امر به معروف و نهی از منکر، چون آب دهان در برابر دریای پهناور است.»

بنابراین، دعوت به ارزش‌ها (تبلیغ) و پیاده کردن آن‌ها در صحنه زندگی انسان‌ها (امر به معروف و نهی از منکر) از اساسی‌ترین و ارزشمندترین وظایف امت اسلامی است. این وظیفه به دوگونه قابل انجام است:

* فردی؛ هر فردی از اعضای جامعه اسلامی، وظیفه و تکلیف داردکه مردم را به خوبی‌ها دعوت کند و فرمان دهد و از منکرات و زشتی‌ها باز دارد.

* گروهی؛ علاوه بر این‌که همه افراد جامعه مسؤول یکدیگرند، ضروری است‌که گروهی، تحت نظر سازمان و تشکیلاتی، با برنامه‌ریزی دقیق و همه جانبه، به دعوت و تبلیغ ارزش‌های دینی بپردازند و اجرای ارزش‌های دینی را در زندگی مردم به عهده بگیرند. قرآن کریم از این عده وگروه به نام «امت» یاد کرده است: (وَ لْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ ...).

از این آیه دانسته می‌شودکه همواره باید در جامعه اسلامی، گروهی آماده و مسلّح به سلاح علم و ایمان وآگاهی و بصیرت باشند و به مسأله دعوت و تبلیغ مردم همت بگمارند و از اخلاق و عقاید مردم حراست و پاسداری کنند و با هر منکر و فسادی که مانع اجرا و گسترش ارزش‌های دینی است بستیزند. از همین رو است که می‌بینیم با این‌که جهاد در اسلام بسیار پراهمیت است وجنبه حیاتی برای مسلمانان دارد و تخلّف از آن ننگ وگناه بزرگ شمرده شده، آنجا که ضرورت ایجاب نمی‌کند همه در میدان نبرد شرکت کنند، گروهی باید به فریضه جهاد بپردازند وگروهی دیگر احکام و معارف اسلامی را فرا بگیرند و به جنگ دیو جهل بشتابند و وظیفه مقدّس تبلیغ و نشر احکام دینی را به انجام رسانند. قرآن کریم در این زمینه فرموده است:

وَ ما كانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ .... (۴)

«شایسته نیست مؤمنان همگی (به میدان جهاد) کوچ کنند؛ چرا از هر گروهی از آنان، طایفه‌ای کوچ نمی‌کند (و طایفه‌ای در مدینه بمانند)، تا در دین (و معارف و احکام اسلام) آگاهی یابند و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود، آن‌ها را بیم دهند؟! شاید (از مخالفت فرمان پروردگار) بترسند و خودداری کنند!»

امام صادق (ع) در ذیل آیه شریفه: وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ (۵) فرمود: «أَيْ مِمَّا عَلَّمْنَاهُمْ يَبُثُّون» (۶) یعنی از آنچه به آنان آموختیم به دیگران بیاموزند.

امام صادق (ع) همچنین فرمود:

«عُلَمَاءُ شِيعَتِنَا مُرَابِطُونَ فِي الثَّغْرِ الَّذِي يَلِي إِبْلِيسُ وَ عَفَارِيتُهُ يَمْنَعُونَهُمْ عَنِ الْخُرُوجِ عَلَى ضُعَفَاءِ شِيعَتِنَا وَ عَنْ أَنْ يَتَسَلَّطَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ وَ شِيعَتُهُ النَّوَاصِبُ أَلا فَمَنِ انْتَصَبَ لِذَلِكَ مِنْ شِيعَتِنَا كَانَ أَفْضَلَ مِمَّنْ جَاهَدَ الرُّومَ ... أَلْفَ أَلْفِ مَرَّةٍ لأَنَّهُ يَدْفَعُ عَنْ أَدْيَانِ مُحِبِّينَا وَ ذَلِكَ يَدْفَعُ عَنْ أَبْدَانِهِمْ». (۷)

۱- الشیخ عبدالعلی بن العروسی الحویزی، تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۶۲۰/ قم، انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۱۲ ق.- ۱۳۷۰ ش.

۲- علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۱۶۷/ قم، انتشارات آل البیت، بی‌تا.

۳- نهج البلاغه، حکمت ۳۷۴/ سید رضی، ترجمه علّامه جعفری، قم، موسسه تدوین و نشر فرهنگ اسلامی، چاپ ۱۳۸۵ ش.

۴- توبه: ۱۲۲

۵- بقره: ۳

۶- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۱/ قم، انتشارات علمیه اسلامی، بی‌تا.

۷- الحیاه، ج ۲، ص ۳۰۸

ص: ۷۶

«دانشـمندانِ پیروانِ ما، همانند مرز دارانی هستند که در برابر لشکر ابلیس صف کشیده‌اند و از حمله آن‌ها به افرادی که قدرت دفاع از خود را ندارنـد، جلوگیری می کنند. آگاه باشـید! هرکس از شـیعیان ما خود را به این مرزداری برگمارد، مقامش از کسانی که با رومیـان جهـاد کردنـد و ... هزار هزار بار بالاتراست، بـدان جهت که این مرزداران از دینِ دوسـتان ما دفاع می‌کننـد، در صورتی که آنان مدافع بدنِ ایشان هستند.»

با الهام از این تعالیم است‌که می‌بینیم درطول تاریخ اسلام، همواره جمعی و به‌تعبیر قرآن، «امتی» در خط مقدم مبارزه با جهل و فساد قرار گرفته و از ارزش‌های دینی حمایت و حراست کرده‌اند.

طلا‌یه‌داران تبلیغ در تاریـخ پرفراز و فرود اسـلام و تشیّع، عالمـان راسـتینی بوده‌انـد که بـا در نظر گرفتن وضـعیت حـاکم بر مردم و جامعه، با شـکل‌های گوناگون به تبلیغ دست یازیـده و با عشق و سوز، به هـدایت دیگران پرداخته‌انـد. در رابطه با مسأله تبلیغ به‌ویژه منبر و ارشاد، به طریق معمول، دوگونه نگرش وجود دارد:

در بـاورگروهی، عالم دین وظیفه نـدارد سـراغ مردم برود و احکام و معارف دین را به‌آنان بیاموزد بلکه این وظیفه مردم است که به عالمان دین رجوع کنند و درس دین بیاموزند.

صاحبان این اندیشه، تبلیغ و موعظه در منبر را دونِ شأن علما می‌دانند و آن را منافی با قداست و حرمت عالم و فقیه می‌شناسـند. امام خمینی ۱ در باره این تصور غلط و ناپسند، می‌فرماید:

«ممکن است دست‌هـای ناپـاکی، بـا سمپاشـی‌ها و تبلیغـات سوء، برنامه‌های اخلاقی واصـلاحی را بی‌اهمیت وانمود کرده، منبر رفتن برای پند و موعظه را با مقام علمی مغایر جلوه دهند ... امروز در بعضـی حوزه‌ها شاید منبر رفتن و موعظه کردن را ننگ بدانند! غافل ازاین که حضرت امیر (ع) منبری بودند و در منابر مردم را نصیحت فرموده ... و راهنمایی می‌کردند. سایر ائمه: نیز چنین بودند.» (۱)

البته تفکر غالب حوزه‌های علمیه؛ به‌ویژه طلاب و فضـلای جوان و دلسوز، برای تبلیغ و منبر و دعوت مردم به احکام و فرایض دینی، ارزش اساسی قائل‌اند؛ به‌طوری که تبلیغ را فن و هنر و مبلّغ را هنرمندِ متخصص به حساب می‌آورند.

در باورِ این طایفه از حوزویان- که طیف وسیع و گسترده‌ای هستند- تبلیغ، جانمایه رسالت انبیای الهی است و شعار همه پیامبران در طول تاریخ این بوده است که:

«أُبَلِّغُکُمْ رِسالاتِ رَبِّی وَ أَنَا لَکُمْ ناصِحٌ أَمینٌ»؛ (۲) «رسالتهـای پروردگـارم را به شـما ابلاغ می کنم و من خیرخواه امینی برای شـما هستم.»

به فرموده امیرالمومنین (ع):

«... فَبَعَثَ فِیهِمْ رُسُلَهُ وَ وَاتَرَ إِلَیْهِمْ أَنْبِیَاءَهُ لِیَسْتَأْدُوهُمْ مِیثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ یُذَکِّرُوهُمْ مَنْسِیَّ نِعْمَتِهِ وَ یَحْتَجُّوا عَلَیْهِمْ بِالتَّبْلِیغ». (۳)

«خداونـد پیـامبرانش را در میـان آنـان مبعـوث کرد و پی درپی رسولا‌ن خود را فرسـتاد تـا پیمـان فطرت را از آنـان مطـالبه کننـد و نعمت‌های فراموش شده را به یاد آنان آورند و با ابلاغ دستورات خدا حجت را برآنان تمام کنند.»

مبلغان راستین و درد آشنا نیز در انجام رسالت خود به سوی مردم حرکت می‌کنند و مانند پیامبرخدا (ص) طبیب سیّارند:

«طَبِیبٌ دَوَّارٌ بِطِبِّهِ قَدْ أَحْکَمَ مَرَاهِمَهُ وَ أَحْمَی مَوَاسِمَهُ یَضَعُ ذَلِکَ حَیْثُ الْحَاجَهُ إِلَیْهِ مِنْ قُلُوبٍ عُمْیٍ وَ آذَانٍ صُمٍّ وَ أَلْسِنَهٍ بُکْمٍ مُتَتَبِّعٌ بِدَوَائِهِ مَوَاضِعَ الْغَفْلَهِ وَ مَوَاطِنَ الْحَیْرَه». (۴)

«او (پیامبر (ص)) طبیبی است سیّار که با طبّ خویش همواره به گردش می‌پردازد. مرهم‌هایش را به خوبی آماده ساخته، حتی برای مواقع اضـطرار و داغ کردن محل زخم‌ها، ابزارش را گداخته است برای قلب‌های نابینا گوش‌های ناشنوا و زبان‌های گنگ، با داروی خود در جستجوی بیماران فراموش شده و سرگردان است!»

این دستورالعمل علی (ع) را در پیش روی خود دارند که فرمود:
«مَا أَخَذَ اللهُ عَلَی أَهْلِ الْجَهْلِ أنْ یَتَعَلَّمُوا حَتَّی أَخَذَ عَلَی أَهْلِ الْعِلْمِ أنْ یُعَلِّمُوا». (۵)

۱- روح الله الموسوی الخمینی ۱، جهاد اکبر، ص ۴۴/ قم، مرکز حفظ و نشر آثار امام خمینی ۱.

۲- اعراف: ۶۸

۳- نهج البلاغه، خطبه ۱

۴- نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸

۵- بحار الانوار، ج ۲، ص ۸۱

ص: ۷۷

«خداونـد پیش از آن که از افراد نادان پیمان بگیرد که دنبال علم و دانش برونـد، از علما و دانشـمندان پیمان گرفته است که به آنان علم بیاموزند.»

آری، حوزه‌های علمیه مشـعلداران هدایتی را در خود جای داده است که در نشـر و تبلیغ آموخته‌های خود هیچ‌گونه بخل و امساکی ندارند و هیچ‌گاه راضـی به تاریک دلی دیگران نمی‌شوند و آنان را در بی راهه‌های باطل و گمراهی و بی خبری رها نمی‌کنند و به این فرمایش پیامبر خدا (ص) جامه عمل پوشیده‌اند که فرمود:

«ما آتی الله عالماً علماً إلّا أخذ علیه من المیثاق ما أخذ علی النبیین أن یبینوه للناس ولا یکتموه». (۱)

«خداوند به هیچ عالمی دانشی نداد، مگر آن که از او همان پیمانی را گرفت که از پیامبران گرفته است که مسائل را برای مردم بیان کنند و کتمان نکنند.»

مبلّغـان وظیفه‌شـناس و داعیـان الی الله، نه تنهـا حقیقت را کتمـان نمی‌کننـد، که در هر فرصتی، از سـنگر تبلیغ، اهـداف شوم فرهنگ وارداتی شـرق و غرب را نشانه می‌رونـد و جلو هجوم افکار بیگانه را سـد می‌کننـد و راه‌زنان، بازیگران و ملعبه‌گران دین را به مردم می‌شـناسانند و چهره زشت آنـان را به مردم می‌نمایاننـد و بر این باورنـد که: محراب و مسـجد و منبر، سـنگرهای پر برکتی است که همواره پایگـاه نشـر انـدیشه‌های دینی بوده است امـا امروز ضـمن حفظ این سـنگرها، سـنگرهای جدیـد ضـروری است و از راه‌های متعددی که به برکت انقلاب اسـلامی در خدمت حوزه و مبلّغان اسـلامی قرار گرفته است، بهترین اسـتفاده را در معرفی چهره اسلام ناب محمدی (ص) باید کرد.

شایسـته است امروز حوزویـان بیش از گذشـته به تبلیغ بهـا داده، آن را جزو برنامه‌های اصـلی خود قرار دهنـد. نیروهای متخصـص و توانمنـد بپرورانند تـا بتواننـد همگـام بـا زمان در برابر امواج تبلیغات جهانی بر ضـدّ اسـلام و ارزشـهای دینی حرکت کننـد و طوفان تبلیغات دشمنان را با کشتی نجات خویش درهم شکنند.

ازآن جهت که تبلیغ کار پر ارزش و با اهمیتی است و از سویی در دید مردم، مبلّغ تجسم اسـلام و ارزش‌های مکتبی شناخته می‌شود برآن شدیم در این مقاله به برخی از ویژگی‌های مبلّغان در ۹ فصل اشاره کنیم:

فصل اول:

خودسازی و خویشتن‌بانی

سنـگ زیرین شخصیـت اخلاقی هر انسـانی که در وادی انسـانیت و معرفت گام نهاده و در مسیر ارزش‌های الهی قرارگرفته، تقوا و خویشتن‌بانی اوست. تقوا در سلسله ارزش‌ها مقام نخست و برتر را داراست:

«التُّقَی رَئِیسُ الأَخْلَاق»؛ (۲) «تقوا و پرهیزگاری در رأس همه شایستگی‌های اخلاقی است.»

در ترازوی نظام ارزشی اسلام، تقوا سنگین‌ترین وزن را دارد و متقی در پیشگاه خداوند دارای مقام والا و گرامی است:

«إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللهِ أَتْقاکُم»؛ «تقوا، هم سرچشمه ایمان است و هم ایمان و هدایت از او بر می‌خیزد.»

«هُدیً لِلْمُتَّقِینَ»؛ (۳) «تقوا وپرهیزگاری روح حرکت پیامبران الهی وجانمایه کلام آنان است.»

«فَاتَّقُوا اللهَ وَ أَطیعُونِ»؛ (۴) «تقوای الهی پیش بگیرید و از من اطاعت کنید.»

مبلّغـان دین، خـود بایـد در صـراط هـدایت باشـند تـا بتواننـد به هـدایت دیگران بپردازنـد. مولـای متقیـان حضـرت امیر مؤمنـان (ع) می‌فرماید:

«مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَاماً فَلْیَبْدَأْ بِتَعْلِیمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِیمِ غَیْرِهِ ...». (۵)

«کسی که خود را در مقام پیشوایی مردم قرار می‌دهد، باید پیش از تعلیم دیگران، به تعلیم خویش بپردازد ...».

ازاین رو، خداوند به پیامبر خود در آغاز رسالت تبلیغی‌اش فرمود:

«یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ اتَّقِ اللَّهَ وَ لا تُطِعِ الْکافِرِینَ وَ الْمُنافِقِینَ ...»؛ (۶)

«ای پیامبر! تقوای الهی پیشه ساز و با کافران و منافقان سازش نکن.»

۱- المحجه البیضاء، ج ۱، ص ۴۲۴/ قم، دارالکتب الاسلامیه، بی‌تا.

۲- نهج البلاغه، حکمت ۴۷۸

۳- بقره: ۲

۴- شعراء: ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۴۴، ۱۵۰، ۱۶۳، ۱۷۹

۵- نهج البلاغه، حکمت ۷۳

۶- احزاب: ۱

ص: ۷۸

بدینسان می‌یابیم که لیاقت و تقوا در رأس همه خصوصیات و صفات اخلاقی است و نظام فرهنگ و دست اندرکاران امور تبلیغات باید به این مهم توجه داشته باشند و به گونه‌ای این مسأله حساس را تنظیم کنند که افراد با صلاحیت و دارای شرایط علمی و عملی لازم به تبلیغات جذب شوند وافراد فاقد صلاحیت و شایستگی لازم کنار زده شوند.

در گذشته بزرگان حوزه به هرکس اجازه تبلیغ و منبر رفتن را نمی‌دادند و تا شایستگی افراد را احراز نمی‌کردند به تبلیغ نمی‌فرستادند. یکی از بزرگان درباره روش مرحوم شیخ عبدالکریم حائری بنیانگذار حوزه علمیه قم می گوید:

«... مرحوم حاج شیخ، مردی بسیار روشن و فکور بود و در امور، بسیار خوب می اندیشید مثلاـ در همین مسأله تبلیغ و منبر رفتن، درست است که از اصل مسأله حمایت می‌کردند اما راضی نبودند هرکس با هر قدر معلومات و هرگونه شرایط منبر برود. ایشان تا به افراد از هر لحاظ اطمینان پیدا نمی کرد، اجازه منبر رفتن و تبلیغ را نمی داد. به این جهت افراد را امتحان می‌کرد و ...» (۱)

خوب است همین روش در حوزه‌های زمان ما نیز زنده شود و لیاقت و شایستگی افراد ارزیابی گردد، آنگاه اعزام آنان به تناسب شرایط صورت بگیرد.

البته در بعضی از نهادهای تبلیغی این روش در سطح محدودی وجود دارد که کافی و فراگیر نیست؛ برای نمونه، در جذب روحانیون کاروان‌ها، ارزشیابی وجود دارد، اما به نظر می‌رسد در روش ارزشیابی باید تغییرات اساسی انجام پذیرد.

اخلاص: اخلاص از ارکان اخلاقی مبلّغ دینی است. اعتماد و اتکای به خدا و نفی روحیه دنیاطلبی و ... باید رأس هرم زندگی طالب علم و مبلّغ باشد. روحانی و مبلّغی که به انگیزه حیات جان وصفای روان به حوزه اقبال کرده است، نباید گرفتار «کسب نان» گردد و در پی «نام و نشان» باشد. اگر مبلّغ و هادی بازرگانی است که علم می‌فروشد و دنیا می‌خرد، مدرسه را با بازار اشتباه گرفته است و تا دیر نشده باید دنبال کسب حلال برود که خَسِرَ الدُّنْیا وَ الآخِرَه نشود.

تبلیغ از دقت و ظرافت ویژه‌ای برخورداراست. مبلّغ، راهنما و جلودار است. اگر مردم دیدند این «راهبر» خود «ره بند» شده و به جای رهگشایی «رهزن» گردیده است، چه فکر خواهند کرد؟ حیف است منادیان حقیقت و داعیان الی الله، برای رسیدن به دنیا گردن به تیغ طمع بسپارند و برای دست یافتن به «دانه» در «دام» افتند.

چقدرکوته‌بین و دون همّت است آن روحانی و مبلّغ که برای دست یابی به نان و نام، دچار ذلّت و ننگ شود و به فرموده علی (ع):

«او که به بهشت می‌ارزد، خود را با دنیا مبادله و معامله کند.» (۲)

از این رو، لازم است مبلّغان سرمایه اصلی و محرّک اساسی خود را با توجه و توکّل به خدا قرار دهند واین متاع گرانبها و ارجمند را ارزان نفروشند. امام جواد ۷ در این زمینه می‌فرماید:

«الثِّقَهُ بِاللهِ تَعالَی ثَمَنٌ لِکُلِّ غالٍ وَ سُلَّمٌ إِلَی کُلِّ عالٍ». (۳)

«اتکای به خداوند، قیمت هر متاع نفیس و نردبان برای رسیدن به هر مقام بلنداست.»

سعی کنندکه تبلیغ وسیله امرار معاش نگردد و به روش و سیره نوح (ع) اقتدا کنندکه:

«وَ ما أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِیَ إِلَّا عَلی رَبِّ الْعالَمینَ». (۴)

«من هیچ مزدی در برابر این دعوت از شما نمی خواهم اجر من تنها بر پروردگار عالمیان است.»

تجربه نشان داده است که اگر مبلّغان در تبلیغ خدانگر باشند و شعار: «مزد نطلبی» را که حرف اول و آخر پیامبران الهی است، سرلوحه کار خویش قرار دهند، خداوند نیز آنان را بی‌مزد نخواهد گذاشت و دنیا و آخرتشان را تأمین خواهد کرد. امام صادق (ع) می فرمایند:

«مَنْ أَرَادَ الْحَدِیثَ لِمَنْفَعَهِ الدُّنْیا، لَمْ یَکُنْ لَهُ فِی الآخِرَهِ نَصِیبٌ وَ مَنْ أَرَادَ بِهِ خَیْرَ الآخِرَهِ أَعْطَاهُ اللهُ خَیْرَ الدُّنْیا وَ الآخِرَه». (۵)

«کسی که حدیث ما را برای سود دنیا بخواهد، در آخرت بهره‌ای ندارد و هر که آن را برای خیر آخرت بجوید، خداوند خیر دنیا و آخرت به او عطا فرماید.»

کسی که به منبر و تبلیغ به عنوان منبع درآمد بنگرد، در روایات به عنوان «الْمُسْتَأْكِلُ بِعِلْمِه» مورد نکوهش شدید قرار گرفته و ائمه: از این افراد اظهار برائت و بیزاری جسته‌اند.

۱- مجله حوزه، شماره ۲۴ و ۶۱

۲- نهج البلاغه، حکمت ۴۵۶

۳- بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۶۴

۴- شعراء: ۱۰۹

۵- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶

ص: ۷۹

امام صادق (ع) در حدیثی شیعیان را به سه گروه تقسیم کرده است که یکی از آنها است:

«.... وَ فِرْقَهٌ أَحَبُّونَا وَ سَمِعُوا کَلَامَنَا وَ لَمْ یَقْصُرُوا عَنْ فِعْلِنَا لِیَسْتَأْکِلُوا النَّاسَ بِنَا فَیَمْلأُ اللهُ بُطُونَهُمْ نَاراً یُسَلِّطُ عَلَیْهِمُ الْجُوعَ وَ الْعَطَشَ». (۱)

«... و گروهی اظهار دوستی با ما دارند و کلام و سخن ما را می شنوند و چیزی از کارهای ما را کم نمی‌گذارند، اما هدفشان تأمین زندگی دنیاست به وسیله ما. اینگونه افراد کیفرشان آن است که: خداوند شکم‌های آن‌ها را از آتش پر خواهد کرد و در قیامت گرسنگی و تشنگی را بر آنان مسلّط خواهد ساخت.»

سخن گزیده آن‌که: تبلیغ، «رسالت» است نه «حرفه» و وسیله زندگی. مبلّغ مانند: رسولان الهی باید نیت خود را از اهداف دنیایی و نفسانی مانند: حبّ دنیا، جاه طلبی، نام جویی و تشخّص، برتری جویی و ... پاکسازی کند و صفحه فکر و دل خود را با اوصافی مانند: اخلاص، توکّل، اعتماد به خداوند، بی نیازی از مردم، دل نبستن به مال و منال دیگران و ... بازسازی نماید.

در این صورت است که خواهد توانست از دام‌های شیطانی که در هر امّتی گسترده است، برهد وانسان‌های دربند وگرفتار دنیا و مادیات را با تبلیغ و دعوتش به سوی معنویات رهنمون گردد.

فصل دوم: ایمان به هدف

ایمان به هدف، روح رسالتِ انسانِ مبلّغ است. این حالت او را از تنگ نظری و سرگرمی به مسائل محدود بیرون می‌آورد و به مسائل با اهمیت و درجه اول متوجه می‌سازد.

انسان باورمند به هدف می‌کوشد جنبه‌های مثبتِ رسالت خود را تا سرحد امکان افزایش دهد و از جنبه‌های منفی آن بکاهد. اگر مبلّغ ایمان و اعتقاد به هدفش نداشته باشد، همواره به زندگی خصوصی خود می‌اندیشد و پیش از آن‌که به کیفیت عمل بیندیشد به کمیت آن فکر می‌کند. در نهاد انسانی‌که اعتقاد به هدف ندارد، علایق مادی به‌گونه‌ای رسوخ کرده که هر چیزی را با مقیاس سود و زیان خویش می‌سنجد؛ اما فعالیت‌های انسان معتقد به هدف، در دل آن هدف اصلی‌اش قرار گرفته و همه را از آن زاویه می‌نگرد؛ از این‌رو، هر چه مشکلات در مسیر آن هدف بیشتر شود، اطمینان او به آن هدف افزون‌تر می‌گردد، بلکه خود همان مصائب را، دلیل نزدیکی و وصول به هدف می‌داند. قرآن کریم مؤمنان راستین را اینگونه توصیف می‌کند:

وَ لَمَّا رَأَ الْمُؤْمِنُونَ الأَحْزابَ قالُوا هذا ما وَعَدَنَا اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ ما زادَهُمْ إِلَّا إِیماناً وَ تَسْلیماً. (۲)

«هنگامی که مؤمنان لشکر احزاب را دیدند، گفتند: این همان است که خداوند و رسولش به ما وعده فرموده و خدا و رسولش راست گفته‌اند و این موضوع جز بر ایمان و تسلیم آنان چیزی نیفزود.»

علی (ع) هنگامی که از فداکاری و سابقه مبارزاتی‌اش سخن می گوید، به ایمان و هدف اشاره می کند و می‌فرماید:

«وَ لَقَدْ کُنَّا مَعَ رَسُولِ اللهِ (ص) نَقْتُلُ آبَاءَنَا وَ أَبْنَاءَنَا وَ إِخْوَانَنَا وَ أَعْمَامَنَا مَا یَزِیدُنَا ذَلِکَ إِلَّا إِیمَاناً وَ تَسْلِیماً ...». (۳)

«در رکاب پیامبر (ص) آنچنان مخلصانه می‌جنگیدیم و برای پیشبرد حق و عدالت از هیچ چیز باک نداشتیم که حتی حاضر بودیم پدران و فرزندان و برادران و عموهای خویش را در این راه (اگر بر خلاف حق باشند) نابود کنیم. این پیکار بر تسلیم وایمان ما می‌افزود ...»

بنابراین، اگر هدف الهی باشد و ایمان و اعتقاد به آن وجود داشته باشد، هیچ مشکلی رهرو را از هدفش باز نمی‌دارد بلکه او را در هدفش راسخ‌تر و جدی‌تر به پیش می‌برد. به همین جهت است که خداوند یکی از ویژگی‌های حضرت رسول (ص) را در این می‌شمارد که او مؤمن به هدف و آرمانش بود: آمَنَ الرَّسُولُ بِما أُنْزِلَ إِلَیْهِ مِنْ رَبِّهِ؛ (۴) «پیامبر، به آنچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده، ایمان آورده است.»

پیام آیه در این است که: رهبران و کسانی‌که در امتداد خط انبیا حرکت می کنند، پیش از هر چیز باید به هدف و گفته و سخن

خویش ایمان داشته باشند تا بتوانند منشأ تحول در فکر و روح دیگران گردند.
مبلّغان راستین کسانی هستند که در مسیر رسالت تبلیغی خویش با تمام وجود مطلب و مدعای خود را درک می‌کنند و ایمان قاطع به هدفی که مردم را به آن فرا می‌خوانند، دارند.
قرآن مجید در توصیف پیشوایان دینی و هدایتگران الهی بر دو نکته اساسی تکیه می‌کند:

۱- ابو محمد الحسن بن علی بن الحسین بن شعبه الحرانی، تحف العقول، ص ۲۶/ قم، انتشارات علمیه اسلامی، بی‌تا.

۲- احزاب: ۲۲

۳- نهج البلاغه، خطبه ۵۶

۴- بقره: ۲۸۵

ص: ۸۰

۱. ایمان به هدف.

۲. صبر واستقامت در راه آن.

«وَ جَعَلْنا مِنْهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا لَمَّا صَبَرُوا وَ کانُوا بِآیاتِنا یُوقِنُونَ». (۱)

«و از آنـان امامـان (و پیشوایانی) قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هـدایت می‌کردنـد، چون شـکیبایی نمودنـد و به آیات ما یقین داشتند.»

و ایـن درسـی است بـه همه مبلّغـان که پایه‌هـای یقین و بـاور خـود را محکم کننـد و به هـدف و آرمـان خـویش مـؤمن باشـند و از مشکلاتی‌که در طریق به ثمر رساندن تبلیغ و دعوت آنان وجود دارد نهراسند.

استاد شهید مرتضی مطهری/ چهره مصمّم و قاطع امام خمینی ۱ را این‌گونه ترسیم می‌کند:

«... وقتی از پاریس برگشتم، دوستانم پرسیدند: چه دیدی؟ گفتم: چهارتا «آمن» دیدم:

- «آمن بهدفه»؛ به‌هدفش ایمان دارد. دنیا اگر جمع بشوند، نمی‌توانند او را از هدفش منصرف کنند.

- «آمن بسَبیله» به راهی‌که انتخاب کرده ایمان دارد.

- «آمن بقومه» به روحیه مردم ایران ایمان دارد.

- و بالاخره بالاتر از همه: «آمن برَبّه» ... (۲)

آری تـا ایمان به هـدف در روح و فکر این مبلّغ و داعی الی الله اسـتوار نگردد، هیـچ‌گاه نمی‌توانـد فردی و یا جمعی را به حرکت و تلاش به سوی کمال و رشد رهنمون گردد.

درپایان این فصل، به فرازی از پیام رهبر معظم انقلاب حضـرت‌آیت الله خامنه‌ای- مدّظله العالی- که درباره ایمان حضـرت امام ۱ به هدفشان نوشته‌اند، نظر می افکنیم:

«رهبر حکیم و فقیه که عبـد صالـح و الگوی مسـلمانی بود، خود پیشاهنـگ این حرکت در ایمان و عمل شـد و این ایمان، جان او را چنـان لبریز کرده بود که توانست دل‌هـای بی‌ایمان و ظرف‌های تهی را از فیضان ایمان خود در صـحنه عمل، لبریز و سـیراب کنـد و فروغ ایمـان و امیـد او، دیوارهـای قطور یأس و بی‌ایمانی را بشـکافد و فضای مبارزه و عمل را پُرکنـد: «آمن‌الرّسول بما أنزل إلیه من ربّه.»

(پیام مقام معظم رهبری، به مناسبت اولین سالگرد حضرت امام ۱)

فصل سوم: هماهنگی در گفتار و کردار

مبلّغ راستین و موفق کسـی است که بـا زبانِ عمل، مردم را به ارزش‌ها فرا بخوانـد و کردارش مؤیـد و مصـداق گفتارش باشـد. زبان عمـل گویـاترین زبان‌هـا است. و از گفتار رساتر، نافـذتر، مؤثرتر و صادقانه‌تراست و چنین تبلیغی درگوش و دل شـنونده مانـدگارتر می‌گردد. چقـدر زیبـا و دلنشـین است اگر حرکـات یـک مبلّغ جلوه‌گاه افکار و اقوال او باشـد و عملش آیینه علم و دانشـش گردد. چقدر سخت و ناگواراست چراغ افروختن و خود در تاریکی زیستن! بر لب چشمه گوارا نشستن و از تشنگی هلاک شدن! نانِ انبان داشـتن و از گرسـنگی تلف شدن! درس طبابت آموختن و خود از بیماری رنج بردن! عالم و مبلّغی که بگوید و عمل نکند، مصداق روشن چنین افرادی است. ازاین‌رو، قرآن کریم بهترین داعی إلی الله را این‌گونه معرفی می‌کند:

«وَ مَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعا إِلَی اللهِ وَ عَمِلَ صالِحاً وَ قالَ إِنَّنی مِنَ الْمُسْلِمینَ». (۳)

«چـه کسـی خـوش گفتـارتر اسـت از آن کس که دعـوت به سـوی خـدا می‌کنـد و عمـل صالـح انجـام می‌دهـد و می‌گویـد: من از مسلمانانم؟!»

این آیه بهترین گویندگان و مبلّغان را کسانی معرفی کرده است که دارای سه نشانه‌اند:

۱. داعی الی الله.

۲. عامل به عمل صالح.

۳. تسلیم در برابر حق.

این آیه شریفه در حقیقت رمز نفوذ مبلّغ و داعی الی الله در دیگران و تسخیر دل و جان آنان را در این می‌داند که: میان گفتار و رفتار، وحدت و هماهنگی وجود داشته باشد. روشن است که پیام هر چند رسا و شیوا باشد آنگاه تأثیر گذار است که

۱- سجده: ۲۴

۲- مرتضی مطهری، پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۲۱

۳- فصلت: ۳۳

ص: ۸۱

در عملِ پیام دهنـده، جلوه‌گر باشـد و گرنه الفاظی بیش نخواهد بود و تنها به «گوش جسم» خواهد رسـید نه به «گوش جان». به این جهت است که قرآن مجید به عالمان بی عمل اینگونه خطاب می‌کند:

«أ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَکُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْکِتابَ أ فَلا تَعْقِلُونَ». (۱)

«آیا مردم را به نیکی (و ایمان به پیامبری که صفات او آشکارا در تورات آمده) دعوت می‌کنید، اما خودتان را فراموش می‌نمایید با این‌که شما کتاب (آسمانی) را می‌خوانید! آیا نمی‌اندیشید؟!»

و در جای دیگر، از کسانی‌که دوگانگی در گفتار و کردارشان دارند، به عنوان چهره‌های منفور یاد می‌کند و می‌فرماید:

«... لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ، کَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللهِ أنْ تَقُولُوا ما لا تَفْعَلُونَ ...». (۲)

«... چرا سـخنی می‌گوییـد که عمل نمی‌کنید؟!، نزد خدا بسیار موجب خشم است سـخنی بگویید که عمل نمی‌کنید! چرا می‌گویید آنچه را که انجام نمی دهید. نزد خدا گناه بزرگی است که بگویید و عمل نکنید.»

مبلّغ بایـد در تمام زوایای زنـدگی خود، ارزش‌های اسـلامی و دینی را جلوه‌گر کند و با عملش داعی الی الله باشد و درس عملی به دیگران بدهد. علی (ع) می فرماید:

«عَلِّمُوا النَّاسَ الخَیرَ بِغَیْرِ أَلْسِنَتِکُمْ وَ کُونُوا دُعَاةً لَهُمْ بِفِعْلِکُم وَ الْزَمُوا الصِّدْق وَ الْوَرَع». (۳)

«خیر و خوبی را به مردم بیاموزیـد، با غیر زبانتان و آنان را به نیکوکاری دعوت کنید با اعمال پسـندیده‌تان و همواره در عمل ملازم راستی و تقوا باشید.»

بی‌شک «دو صد گفته چون نیم کردار نیست» و تأثیری که عمل درست و صحیح بر نفوس بشری دارد، قابل انکار نمی باشد. از این روی، پیشوایان دینی از ما خواسته‌اند که در عمل شیعه و رهرو راه آنان باشیم. شیعه آن است که رهبران دینی و الگوهای الهی خود را مشایعت و همراهی کند. امام صادق (ع) فرمود:

«رَحِمَ اللّهُ قَوْماً کَانُوا سِرَاجاً وَ مَنَاراً کَانُوا دُعَاةً إِلَیْنَا بِأَعْمَالِهِمْ وَ مَجْهُودِ طَاقَاتِهِمْ ...». (۴)

«خداونـد رحمت خویش را نصـیب مردمی می‌کنـد کهماننـد چراغ فروزان و مشـعل سوزان راه را روشن ساختند و با کردار خویش مردمان را به راه ما فرا خواندند و با تمام توان و قدرت عملی خود حق را شناساندند.»

امام خمینی ۱ درباره کاربرد و تأثیر تبلیغ عملی چنین می فرماید:

«... در بعضـی از شهرستان‌هایی که تابستان‌ها به آنجا می‌رفتم، می‌دیدم اهالی آن بسیار مؤدب به آداب شرع بودند. نکته‌اش این بود که عالم صالـح و پرهیزکاری داشـتند. اگر عالم با ورع و درسـتکاری در یک جامعه یا شـهر و اسـتانی زنـدگی کند، همان وجود او باعث تهذیب و هدایت مردم آن سامان می گردد، اگر چه لفظاً تبلیغ وارشاد نکند.» (۵)

به همان نسبت که رفتار نیک و عمل درست یک عالم و مبلّغ تأثیر مثبت در روحیه مردم می‌گذارد، عمل و کردار ناهماهنگ با قول و گفتار او نیز تأثیر منفی در افکار وانـدیشه‌های مردم خواهـد گـذاشت. به خاطر اهمیت این موضوع است که در روایات مجازات و کیفر عالمان و مبلّغان بی‌عمل به گونه سخت و دردناکی بیان شده است.

پیامبر خدا (ص) فرمود:

«رَأَیْتُ لَیْلَهَ أُسْرِیَ بِی إِلَی السَّمَـاءِ قَوْماً تُقْرَضُ شِـفَاهُهُمْ بِمَقَارِیضَ مِنْ نَارٍ، ثُمَّ تُرْمَی، فَقُلْتُ: یَا جَبْرَئِیلُ مَنْ هَؤُلَاءِ؟ فَقَالَ: خُطَبَاءُ أُمَّتِکَ، یَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ یَنْسَوْنَ أَنْفُسَهُمْ وَ هُمْ یَتْلُونَ الْکِتَابَ أ فَلَا یَعْقِلُونَ». (۶)

«در آن شب که مرا در آسـمان سیر دادند، گروهی را دیدم که لب‌های آنان را با قیچی‌های آتشین می‌برند و پرتاب می‌کنند. گفتم: ای جبرئیـل! اینـان کیاننـد؟ گفت: خطیبان و واعظان امت تو هسـتند که مردمان را به کارهای نیک فرا می‌خواننـد و خود را فراموش

می کنند، در حالی که قرآن را می‌خوانند. آیا تعقّل نمی کنند؟»

در پایان این فصل یادآور می‌شویم که یکی از مصادیق روشن عمل به گفتارآن است که مبلّغ در مسائل تربیتی، نسبت به خویشان و نزدیکـان خود حساسیت بیشتری داشته باشـد و سازنـدگی را نخست از خود و سپس از اقوام و در مرتبه سوم از مردم آغاز کنـد و شاید از این جهت باشد که خداوند به پیامبرخدا (ص) فرمود: «وَ أَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ الأَقْرَبِینَ». (۷)

۱- بقره: ۴۴

۲- صف: ۳ و ۲

۳- فلسفی، محمدتقی، فن سخن وسخنوری، ص ۵۷

۴- تحف العقول، ص ۳۰۱

۵- جهاد اکبر، ص ۳۴

۶- الحکیمی، الحیاه، ج ۲، ص ۲۷۸/ تهران، دائره الطباعه و النشر، ۱۴۰۱ ق.- ۱۳۶۰ ش.

۷- شعراء: ۲۱۴

ص: ۸۲

فصل چهارم: بلند طبعی و آزادگی

از اموری‌که رعایت آن بر مبلّغان لازم و ضروری است، طبع بلند و همّت والاست. شایسته است که مبلّغ شخصیت واقعی و حقیقی خویش را در سایه استغنای طبع شکوفا سازد و از هرچه رنگ تعلّق و وابستگی دارد رها گردد و همواره سر بلند و سرافراز همچون سرو باشد.

طبعِ بلند و همّتِ والا، معیار ارزش انسان است. علی (ع) فرمود:

«قَدْرُ الرَّجُلِ عَلَی قَدْرِ هِمَّتِهِ»؛ (۱) «ارزش هر انسانی به اندازه همت اوست.»

م-- رغ ب-- ا پ-- ر می‌پرد تا آش-- یان پر مردم همت است أی مردمان!

«مولانا»

در بینش یک مبلّغ، باید این اصل مسلّم باشد که خداوند برای رفع حاجت بنده‌اش کافی است: أ لَیْسَ اللهُ بِکافٍ عَبْدَه. (۲)

اگر این اساس استوار گردد، انسان هیچ‌گاه به دنائت‌هایی چون: تملّق و چاپلوسی و دریوزگی تن نمی‌دهد. چنین کسی از بندها رهیده و بندگی خدا را به جان خریده است.

بند بگسل باش آزاد ای پسر چند باشی بند سیم و بند زر

روحانی و مبلّغ که با مردم حشر و نشر دارد، باید عزت نفس، آقایی، آزادگی و بی‌نیازی خود را در تمام مراحل تبلیغ پاس بدارد و بهر دنیا و مظاهر آن، ثناگر دیگران نگردد. متاع گرانبهای دانش خویش را در پای هوی و هوس‌ها ضایع نسازد. در سایه توانمندی عقل و قدرت ایمان آزمندی‌هایش را مهار کند و از بند ذلّت و خواری که از طمع بر می‌خیزد برهد.

عالم دین و مرد روحانی باید طبعی منیع داشته باشد و به پستی نگراید و همچون قلّه ساران بلند و سربلند و بی‌نیاز.

عالم دین باید مقام روحی و متاع معنوی خود را در برابر آنچه در دست مردم دنیادار است، پست نکند و چشم به دست مردم و دل نگران خوشی‌ها و امور مادی مردم نباشد. سرافراز باشد و آزاد و در عین حال فروتن و متواضع. (۳)... و بداند که همه چیز دست خداوند متعال است، اوست که همه چیز انسان را کفایت می‌کند.

فصل پنجم: شجاعت و صلابت

از صفات مبلّغان این است‌که: در اظهار حق و زدودن باطل، شجاع و با شهامت‌اند. همواره حریم ارزش‌های مکتب را باکمال قوت وقاطعیت پاسداری می‌کنند درآشکارکردن حقایق گرفتار مصلحت نمی‌شوند. هیچ‌گاه در گفتارشان گرفتار سستی و سازش نمی‌گردند. با ظلم می‌ستیزند و از هرگونه مسامحه و مصالحه با آنان گریزان‌اند و با کمال توانمندی و صلابت در برابر منکرات و ناشایستگی‌ها می‌ایستند. (همان) مردان فضیلت ومنادیان حقیقت همواره از دلی شجاع وقلبی مطمئن و روحی با شهامت برخوردارند. ایمان و معنویت چونان کوهی‌عظیم است‌که آنان بدان پشت داده‌اند. کسی که به داعی حق و ایمان و به شور فضیلت و اصلاح در جامعه به پا می‌خیزد، باید از چنین روحیه‌ای برخوردار باشد. عالم دینی اگر جبان و بزدل باشد، نمی‌تواند حقایق و نوامیس دینی را پاسداری کند. مردمان نباید پیرامون این‌گونه کسان را بگیرند؛ زیرا اینان نمی‌توانند باورهای دین خدا و دژهای حقوق توده را به هنگام تهاجمات پاس بدارند.

توانایی و توانمندی در گفتار و قاطعیت در ابلاغ و تبلیغ، از ویژگی پیامبران الهی است که قافله سالار کاروان تبلیغ بوده‌اند. خداوند به یحیی (ع) که یکی از پیامبران صاحب کتاب و رسالت بوده، اینگونه خطاب می‌کند:

- یا یَحْیی خُذِ الْکِتابَ بِقُوَّهٍ؛ (۴) «ای یحیی! کتاب و برنامه هدایت را با نهایت جدیت و قوتِ اراده دریاب.»

و همین تعبیر نیز درباره حضرت موسی (ع) آمده است:

- (وَ کَتَبْنا لَهُ فِی الْأَلْواحِ مِنْ کُلِّ شَیْ‌ءٍ مَوْعِظَهً وَ تَفْصِیلًا لِکُلِّ شَیْ‌ءٍ فَخُذْها بِقُوَّهٍ). (۵)

«وبرای او (موسی) در الواح انـدرزی از هر موضوعی نوشـتیم وبیـانی ازهرچیز کردیم. پس آن‌را بـا جـدّیت بگیر! وبه‌قوم خود بگو: خداوند به‌پیامبر حق فرمان می‌دهد.»

- فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِکِینَ. (۶)

«آشکارا آنچه مأموریت داری بیان کن و از مشرکین روی گردان.»

۱- نهج البلاغه، حکمت ۴۷

۲- زمر: ۳۶

۳- محمدرضا حکیمی، بیدارگران اقالیم قبله، ص ۲۲۱

۴- مریم: ۱۲

۵- اعراف: ۱۴۵

۶- حجر: ۹۴

ص: ۸۳

مبلّغان بایـد در رسانـدن پیام حق از خودکم‌بینی به دور باشـند و پرچم تبلیغ را با عزمی آهنین و اراده‌ای فولادین بر دوش کشـند. بر وارثان انبیا و مبلّغان ارزش‌ها روا نیست شاهد صحنه‌هایی باشند که حقی در آن پایمال و یا حدّی ضایع می گردد. علی (ع) فرمود:

«لایضیع لله حد و أنا حاضر»؛ (۱) «در حضور من حدّی از حدود الهی ضایع نمی‌شود.»

تـذکر: البته نبایـد فراموش کرد که در حکومت اسـلامی و نظـام ولاـیت فقیه، بعضـی از امور، از شـئون حکومت اسـلامی محسوب می‌شـود؛ دخـالت مسـتقیم و برخورد خودسـرانه، موجب هرج ومرج اجتمـاعی می گردد. بر مبلّغـان دین لاـزم است که در ا ین گونه موارد از راه‌های قانونی استفاده کنند و یا به تذکر و انتقال مسائل به مسئولین ذیربط اکتفا نمایند.

مبلّغان راستین، در بیان رسالت تبلیغی، از هرگونه مرید بازی و ملاحظه‌کاری به‌دور هسـتند و در هیچ موقعیتی، ضابطه را فدای رابطه نمی کننـد و در برابر منکرات و مفاسـد، موضع مثبت و پویـا دارنـد واز هرگونه بی‌تفاوتی و سـهل انگاری که مایه جرأت مفسـدان و توطئه گران می‌شود، به‌دورند.

علی (ع) برای کسانی که سـمت رهبری و پیشوایی فکری و عملی مردم را به عهـده می گیرنـد، سه صـفت بزرگ را ضـروری و لازم می‌شمارد:

«لَا یُقِیمُ أَمْرَ اللهِ سُبْحَانَهُ إِلَّا مَنْ لَا یُصَانِعُ وَ لَا یُضَارِعُ وَ لَا یَتَّبِعُ الْمَطَامِعَ». (۲)

«فرمان خدا را تنها کسی می تواند اجرا کند که سازشکار نباشد و به روش اهل باطل عمل نکند و پیرو فرمان طمع نگردد.»

این فصل را با ذکر فرازی از گفتار امام امت ۱ که مظهر شجاعت، شهامت، صراحت و قاطعیت بود، پایان می‌بریم. از شهید بزرگوار آیت الله سعیدی نقل شده است که:

«... یـک روز رفتم پیش ایشان (امام خمینی ۱)، گفتم: آقا! ممکن است بعضـی‌ها شـما را تنها بگذارند ... و نه تنها طرف شما دولت ایران و دیگران هستند بلکه دولت بزرگ آمریکا است.»

ایشان فرمودند: «اگرجن و انس یک طرف و من طرف دیگر باشم، بدون ترس و واهمه حرف خود را می زنم.» (۳)

فصل ششم: خوش رویی

از جمله ویژگی‌های مبلّغان، آداب پسندیده و اخلاق شایسته است.

آراسـتگی به اخلاق نیك و دوری از صـفات ناشایست و خوی‌های ناپسـند، برهرمسلمان لازم است ولی بر طلایه‌داران دانش دین و آنان که نشان دین بر پیشانی دارند وگفتار و کردارشان به حساب مکتب واهل بیت: گذاشته می‌شود سزاوارتر و ضروری‌تراست.

امام صادق (ع) به شخصی که خود را از دوستان اهل بیت: می‌دانست ولی گرفتار انحراف در اخلاق و عمل بود، فرمود:

«إِنَّ الْحَسَنَ مِنْ کُلِّ أَحَدٍ حَسَنٌ وَ إِنَّهُ مِنْکَ أَحْسَنُ لِمَکَانِکَ مِنَّا، وَ إِنَّ الْقَبِیحَ مِنْ کُلِّ أَحَدٍ قَبِیحٌ وَ إِنَّهُ مِنْکَ أَقْبَحُ». (۴)

«نیکی از هر کسـی شایسـته است و از تو شایسـته‌تر زیرا تو خود را به مـا وابسـته می دانی و بـدی از هر که باشـد بـد است ولی از تو بدتر.»

به حُسن خُلق توان کرد صید اهل نظر بدام و دانه نگیرند م-- رغ دانا را

«حافظ»

برخورد نیک مبلّغان، زمینه تأثیر سـخنان آنان را فراهم می کنـد؛ زیرا رابطه مسـتقیم میان «حُسن خُلق» و «پذیرش سـخن» وجود دارد.

علی (ع) فرمود:

«إِذَا حَسُنَ الْخُلْقُ لَطُفَ النُّطْقُ». (۵)

«آنگاه که خوی واخلاق نکو باشد، سخن و گفتار دلنشین گردد.»

۱– الحیاه، ج ۲، ص ۱۵۷

۲– نهج البلاغه، حکمت ۱۱۰

۳– تحلیلی از نهضت امام خمینی، ج ۲، ص ۶۰۴

۴– بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۳۴۹

۵– فهرست غرر الحکم، چ دانشگاه تهران.

ص: ۸۴

به یقین، اگر بـذر علم در سرزمین وجـود کسـی درست پاشـیده شود و نهـاد دانش در دل شخصـی درست غرس گردد، محصول و ثمره‌اش جز «حسن خلق» و برخورد نیکو نخواهـد بود و به عکس، جهل و نادانی است که آثاری همچون: زشت خویی و بـداخلاقی را به دنبال خواهد داشت.

علی (ع) دراین باره فرموده است:

«الخُلْقُ المَذْمُومُ مِنْ ثِمَارِالجَهْلِ». (۱)

«اخلاق ناپسند برخاسته از جهل و نادانی بشراست.»

حوزویان که بار امانت تبلیغ را بر دوش نهاده‌انـد، در رأس برنامه تبلیغی خود می بایست گفتار نیک و اخلاق حسـنه را قرار دهند تا بتوانند راهی به دل دیگران بگشایند و پیام اسلام را به درون قلعه جان‌ها برسانند.

خداوند به حضرت موسی و هارون ۸ که قصد هدایت و تبلیغ فرعون را داشتند، می فرماید:

اذْهَبا إِلی فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغی، فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَیِّناً لَعَلَّهُ یَتَذَکَّرُ أَوْ یَخْشی. (۲)

«به سوی فرعون بروید که او طغیان کرده است. با او با نرمی سخن بگویید شاید پندگیرد یا بترسد.»

به شیرین زبانی و لطف و خوشی ت-- وانی ک-- ه پیلی به مویی کشی

برخورد نیکو جاذبه آفرین است و با حسن خُلق سریعتر و بهتر می‌توان بذر محبت به دل‌ها افکند.

امیر المومنین (ع) فرمود:

«مَن حَسُنَ خُلقُهُ کَثُرَ مُحِبُّوهُ وَ آنَسَت النُّفُوسُ بِهِ». (۳)

«کسی که نیک خُلق باشد، دوست داران فراوانی خواهد داشت وانسان‌ها به او انس خواهند گرفت.»

قرآن کریم، پیامبرخدا (ص) را با «خلق عظیم» سـتوده و از او به عنوان «اسوه حسنه» یاد کرده است و راز موفقیت و رمز پیروزی او را در همین صفت می‌داند:

فَبِما رَحْمَهٍ مِنَ اللهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ کُنْتَ فَظًّا غَلِیظَ الْقَلْبِ لانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِکَ. (۴)

«به سبب رحمت الهی در برابر آنان نرم و مهربان شدی و اگر خشن و سنگدل بودی از گرد تو پراکنده می‌شدند.»

و نیز درباره برخورد انسانی و نیک حضرت ابراهیم فرمود:

قالَ سَلامٌ عَلَیْکَ سَأَسْتَغْفِرُ لَکَ رَبِّی إِنَّهُ کانَ بِی حَفِیًّا. (۵)

«گفت: سلامت باد! از پروردگارم برایت آمرزش خواهم خواست؛ زیرا او بر من مهربان است.»

از این آیـات اسـتفاده می‌شود که مبلّغ بایـد براعصـاب خود مسلّط باشـد تا بتوانـد به درستی و شایسـتگی در برابر واکنش دعوت و تبلیغش برخورد کند؛ چنانکه حضرت ابراهیم (ع) با نهایت بزرگواری در برابر آزرِ بت پرست گفت: سَلامٌ عَلَیْکَ.

این سـلام ممکن است تودیع و خـدا حـافظی باشـد که با گفتن آن، ابراهیم آزر را ترک کرد و ممکن است سـلامی باشـد به عنوان ترک دعوی، چنانکه درجایی دیگر قرآن میفرماید: وَ إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً. (۶)

این روش به مـا می‌آمـوزد که برای هـدایت دیگران و نفوذ در درون جـان آنـان، بایـد پیش از توسـل به خشونت، از منطق محبّت و احترام اسـتفاده نمود. البته ممکن است برخورد ملایم و مهرآمیز در دل سیاه و سخت منحرفان اثر نکند اما اصل حاکم بر روح تبلیغ، همان روح محبّت و انسان‌دوستی و خوش برخوردی است.

مبلّغ موفق، مبلّغی است که دربرابر اعتراضـات مخاطبـان، ازکوره در نرود، بـا اخلاق نیکو برخورد کنـد و از جـدال و لجبازی اجتناب ورزد؛ زیرا جـدال وتنازع، عزّت مؤمن را ضایع می کند وشخصـیت او را تباه می‌سازد. اگر دید مخاطب قانع نمی‌شود، با کلمات زیبا

و احترام کامل او را بدرقه کند.

۱- همان.

۲- طه: ۴۲ و ۴۴

۳- غرر الحکم.

۴- آل عمران: ۱۵۹

۵- مر یم: ۴۷

۶- فرقان: ۶۳

ص: ۸۵

فصل هشتم: شرح صدر و حلم

از شرایط لازم و کارساز برای مبلّغ دین و از وظایف نخستین داعی الی الله، سعه صدراست.

راغب می‌نویسد: «الحلم ضبط النفس و الطبع عن هیجان الغضب». (۱)

کنترل نفس وطبیعت به هنگام هجوم غضب را «حلم» گویند و متصف به این حالت را «حلیم» نامند. دراخلاق ناصری آمده است: «حلم آن است که نفس را طمأنینتی حاصل شود که غضب به آسانی تحریک او نتواند کرد واگر مکروهی بدو رسد مغلوب نگردد و در شغب نباید.» (۲)

راغب در معنای شرح صدر می‌نویسد:

«أصل الشرح بسط اللحم و نحوه و منه شرح الصدر؛ أی بسطه بنور إلهی و سکینه من جهه الله تعالی و روح منه». (۳)

«ریشه لغوی «شرح»، پهن کردن وگستردن گوشت و مانند آن است و شرح صدر یعنی روح و جانی که به نور الهی و آرامش خدایی وسیع شود.»

استاد شهید مرتضی مطهری، میان «شرح صدر» و «سعه صدر» فرق قائل شده و این دو را متفاوت دانسته است:

«... درهرجایی که شرح صدر باشد سعه صدر هست، اما هر سعه صدری را نمی توان شرح صدر نامید. هرجاکه شرح باشد، قهراً توسعه هم هست ولی هرجاکه توسعه باشد، الزاماً شرح نیست.» (۴)

اکنون که در صدد تحقیق درباره این موضوع نیستم، به همین اندازه اکتفا می کنم که: حلم، سعه صدر، شرح صدر، ظرفیت وسع روحی، پرحوصلگی و ... همه نشانه کمال روحی یک انسان است و قرآن دراین باره می فرماید:

«فمن یردالله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام و من یرد ان یجعل صدره ضیقا حرجا کانما یصعد فی السماء ...». (۵)

«آن را که خدا بخواهد هدایت کند، سینه اش را برای پذیرش اسلام وسیع می سازد و آن را که بخواهد گمراه سازد سینه‌اش را آنچنان تنگ می‌سازد که گویا می خواهد به آسمان بالا رود.»

این صفت روحی برای کسانی که ریاست، مدیریت، رهبری و هدایت دیگران را به عهده دارند، از اهمیت بیشتری برخوردار است. اگر مبلّغ در برنامه تربیتی و هدایتی‌اش از این نعمت الهی برخوردار نباشد، درانجام رسالت تبلیغی‌اش ناکام خواهد ماند و بار امانت دعوت و تبلیغش را به سر منزل مقصود نخواهد رساند. از این روی، خداوند به پیامبر (ص) می‌فرماید:

أ لَمْ نَشْرَحْ لَکَ صَدْرَکَ، وَ وَضَعْنا عَنْکَ وِزْرَکَ الَّذِی أَنْقَضَ ظَهْرَکَ. (۶)

«آیا ما سینه تو را گشاده نساختیم؟ و بار سنگین را از تو برنداشتیم؟ همان باری که سخت بردوش تو سنگینی می کرد؟»

مفسران گفته‌اند: در اینجا خدا به پیغمبر (ص) منّت می گذارد؛ یعنی این نعمت سنگین و بزرگ را یادآوری می کند. این خود دلیل بر اهمیت این صفت نیک و شایسته است. حضرت موسی (ع) آنگاه که مأموریت دعوت و تبلیغ پیدا می کند، در آغاز حرکت وانجام مأموریتش همین صفت را از خداوند طلب می کند:

رَبِّ اشْرَحْ لِی صَدْرِی وَ یَسِّرْ لِی أَمْرِی وَ احْلُلْ عُقْدَهً مِنْ لِسانِی یَفْقَهُوا قَوْلِی (۷)

به هر نسبتی که مدیریت و حوزه کار اجتماعیِ انسان وسیع تر باشد، به خصلت «سعه صدر» بیشتر نیازمند است. مبلّغان اسلامی از آن جهت که حوزه فعالیت و تلاششان توده مردم است و با افراد متفاوت وگوناگونی برخورد دارند، به این صفت اخلاقی نیز نیاز بیشتری دارند.

شایسته مبلّغان است که تحمّل نظر مخالف را داشته باشند و از انتقاد دیگران نرنجند، با مسائل و واقعیات جاری زمان با وسعت نظر برخورد کنند و هیچ گاه در برابراظهار نظر دیگران وقار و متانت خود را از دست ندهند. علی (ع) در باره حلم و بردباری و سعه

صدر برای عالمان، می‌فرماید:

- «الْحِلْمُ زِینَهُ الْعِلْمِ»؛ (۸) «حلم و بردباری زینت علم است.»

۱- مفردات راغب، واژه «حلم».

۲- محمد معین، فرهنگ معین، واژه «حلم»/ تهران، انتشارات امیر کبیر.

۳- مفردات راغب، واژه «شرح».

۴- مرتضی مطهری، مجموعه آثار، تفسیر سوره انشراح/ قم/ انتشارات صدرا.

۵- انعام: ۱۲۵

۶- انشراح: ۱، ۲ و ۳

۷- طه: ۲۵ تا ۲۸

۸- قاضی ناصح الین عبدالواحد بن محمد التمیمی الآمدی، غررالحکم، ص ۲۸۶/ تهران، انتشارات عقیلی، ۱۳۳۷ ش.

ص: ۸۶

- «رَأْسُ الْعِلْمِ الْحِلْمُ»؛ (۱) «رأس دانش حلم است.»

- «لَنْ يُثْمِرُالْعِلْمُ حَتَّى يُقَارِنَهُ الْحِلْمَ»؛ (۲) «علمی که همراهش حلم نباشد سودی ندارد.»

کـارآیی مبلّغ هنگـامی روشن می‌شود که دریـای علم و حلم را به هم بیـامیزد و از عمق این دریـای پهنـاور لؤلؤ و مرجـان مواعـظ و نصایح سازنده را به دیگران ارزانی دارد.

از جلوه‌های شرح صدر و حلم، که خداوند در قرآن کریم به پیامبر (ص) دستور می‌دهد و نمود این صفت را روشن می‌سازد:

خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلِينَ. (۳)

«عفو را پیشه کن و به نیکی فرمان ده و از جاهلان اعراض کن.»

در این آیه، به سه وظیفه از وظایف مبلّغان اشاره شده است:

... سومین وظیفه آن است‌که در برابر جاهلاـن بردبـار و حلیم باشـند؛ زیرا همواره در راه تبلیغ، افراد لجوج وکوتـاه فکر وجود دارند که مبلغ را آمـاج تهمت‌هـا و شایعه‌ها قرار می‌دهنـد. راه پیروزی براین گونه افراد گلاویز شـدن با آنان نیست بلکه کارسازترین راه، تحمّل و حوصله است.

در همین راستا است که قرآن کریم ما را به اسوه‌های حلم و بردباری متوجه می‌سازد:

إِنَّ إِبْراهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ؛ (۴) «ابراهیم بردبار و نازک دل و فرمان برداراست.»

قَالُوا يَا شُعَيْبُ ... إِنَّکَ لأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ؛ (۵) «گفتندای شعیب ... به راستی تو مردی بردبار و خردمند هستی.»

بدینسان نتیجه می گیریم‌که اگر مبلغان دارای سـعه صدر و سـینه گشاده وصـبور در برابر مشکلات باشند، هیچ‌گاه در راه تبلیغ دچار دلسـردی و دلتنگی نمی‌شونـد و همواره بـا دلی مطمئن و روحی دریاگونه به جنگ دشواری‌ها می‌رونـد و طوفان‌ها آرامش اقیانوس روح آنان را بر هم نمی‌زنـد؛ مشـکلات و سـختی‌های راه آنان را به زانو در نمی‌آورد و کارشـکنی‌های دشـمنان آنان را از هدفشان مأیوس نمی‌سازد و اثر کلامشان در روح‌های تشنه حقیقت، نفوذ می‌نماید.

فصل نهم: صبر و استقامت

عنصـر صبر و شـکیبایی در کـار تبلیغ، عنصـری است اساسـی و سازنـده. مکـارم اخلاـقی بیشتر از صبر برمی‌خیزد. ایمان بـدون صبر، همانند پیکر بدون سر است. مبلغان در امر تبلیغ، بیش از هر چیز به این صفت نیازمندند؛ زیرا همواره در برابر افکار منحط و خرافات جـاری در جـامعه و بـا افراد سودجـو و زورگـو که بـا تعمیق ارزش‌هـا، منافعشـان به خطر می افتـد، روبه‌رو می‌شونـد و بـدون صـبر و مقاومت نمی توانند بر آنان فائق آیند. آنان چون «تواصی به حق» می کنند، شایسته است که به «صبر در راه حق» نیز متخلّق باشند.

قرآن کریم درباره صبر و مقاومت پیامبران الهی می فرماید:

(وَ لَقَدْ کُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِکَ فَصَبَرُوا عَلی ما کُذِّبُوا وَ أُوذُوا حَتَّی أَتاهُمْ نَصْـرُنا وَ لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِ اللهِ وَ لَقَدْ جاءَکَ مِنْ نَبَإِ الْمُرْسَلینَ) (۶)

«پیش از تو نیز پیـامبرانی تکـذیب شدنـد و در برابر تکـذیب‌ها، صبر و اسـتقامت کردنـد و (در این راه) آزار دیدنـد، تا هنگامی که یاری ما به آن‌ها رسـید. (تو نیز چنین باش! و این، یکی از سـنت‌های الهی است) و هیچ چیز نمی‌تواند سـنت‌های خدا را تغییر دهد و اخبار پیامبران به تو رسیده است.»

پروردگار متعال، هدایتگران و مبلغان آگاهی بخش را با دو ویژگی «صبر» و «یقین» می‌ستاید:

وَ جَعَلْنا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا لَمَّا صَبَرُوا وَ کانُوا بِآیاتِنا يُوقِنُونَ؛ (۷)

«از میـان آن قـوم پیشوایـانی پدیـد آوردیم که چون صـبوری پیشه کردنـد و به آیـات مـا یقین داشـتند به فرمـان مـا به هـدایت مردم

پرداختند.»

از این آیه استفاده می‌شود: مبلّغ بایـد هم در بُعد نظری و اعتقادی به‌کمال برسد (یقین) و هم در صحنه عمل وعینی به صفت نیک (صبر) دست یابد.

۱- همان.

۲- همان.

۳- اعراف: ۱۹۹

۴- هود: ۷۵

۵- هود: ۷۸

۶- انعام: ۳۴

۷- سجده: ۲۴

ص: ۸۷

صبر و استقامتی که قرآن به‌آن سفارش می کند، گاه:

- در مقابل مصائبی است که به شخص انسان می رسد،
- در برابر آزاری است که دوستان به او می دهند،
- در مقابل بدگویی‌ها و بدزبانی‌هاست،
- از ناحیه کج اندیشان است،
- از سوی بداندیشان است،
- از سوی جاهلان و نادانان است
- از سوی آگاهان بدخواه است. (۱)

گزیده سخن آن که: استقامت عملی، متانت و وقار روحی و مقاومت در برابر سختی و دشواری از والایی‌های روحی و سجایای اخلاقی پیامبران بوده است و بر وارثان انبیا و مبلغانی که رسالت‌های الهی پیامبران را عهده دار شده‌اند، این خوی و خصلت واجب و ضروری است.

قرآن مجید می‌فرماید:

«فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللهِ حَقٌّ وَ لَا یَسْتَخِفَّنَّکَ الَّذینَ لَا یُوقِنُونَ». (۲)

«پس صبر پیشه کن که وعده خدا حق است و مبادا آنان که به مرحله یقین نرسیده اند تو را بی ثابت و سبکسر گردانند.»

فصل دهم: تواضع و فروتنی

روح هر چه بلند و اندیشه هر چه والا باشد، فروتنی و تواضع بیشتری در انسان ایجاد می کند. آنان‌که به سرچشمه و معارف اسلامی نزدیکترند، این ویژگی از آنان زیبنده‌تر است.

بر مبلّغان لازم است که خود را با خوی نیک (تواضع) بیارایند و از (کبر) و خودبزرگ بینی و خود بزرگ پنداری بپیرایند. تواضع میوه درختِ دانش است؛ «التَّوَاضُع ثَمَرهُ الْعِلْم». (۳)

سرفرو می‌آورد هر شاخه از بار آوری میکند افتادگی انسان اگر دانا شود

امیر مؤمنان (ع) اساس علم و دانش را تواضع و فروتنی می‌داند؛ «رَأسُ الْعِلْمِ التَّوَاضُع». (۴)

کسی‌که به خاطر دانایی وآشنایی با یک سری اصطلاحات و مباحث علمی، خود را بالاتراز دیگران می‌بیند، او گرفتار کبر و خود برتربینی است و این حالت زاییده علم در انسان‌های کم ظرفیت است. علم اگر رنگ الهی داشته باشد و عالم اگرانگیزه خدایی، نه تنها گرفتار کبر و غرور نمی‌شود که عامل فروتنی و (خفض جناح) می گردد؛ رعایت تواضع برای مبلّغان که رابطه‌ای مستقیم و فراگیر با مردم دارند، سزاوارتر است. اینان باید درآهنگ سخن و تن صدا و لحن کلام و شیوه جواب دادن حتی در شیوه راه رفتن و کیفیت بحث و مجادله و بالأخره در تمام حرکات و سکنات خود نمودها و نشانه‌های تواضع و فروتنی را بیاموزانند.

مبلّغان در هنگام حضور در مجالس و محافل و زمان برخورد با همنوعان و نیز در پذیرفتن دعوت تهی‌دستان وبرخورد با مستضعفان و زیردستان، باید درعمل درس تواضع و برخورد انسان دوستانه بدهند. قرآن‌کریم دراین باره، به پیامبر (ص) چنین رهنمود می‌دهد:

وَ اخْفِضْ جَناحَکَ لِلْمُؤْمِنِینَ؛ (۵) «در برابر مؤمنان فروتن باش.»

مبلّغ باید کانون مهر باشد و سایه عطوفتش را بر سر همه بگسترد و مانند پدری مهربان و رؤوف، فرزندان مکتبیِ خویش را با کمال تواضع به ارزش‌ها فرا خواند. فخر و افتخار خود را در بندگی ببیند و عظمت و عزّت خویش را در «تواضع» بجوید. همواره رفتارش یادآور اسوه‌های علمی مکتب باشد مگر نه این است که در سیره عملی پیامبر (ص) می‌خوانیم:

«هر گاه برجایی می‌رفت و همراهش جمعی از اصحاب می‌رفتند، معمولًا پشت سر آنان بود، نه جلوتر. به همه سلام می کرد، حتی به کودکان. با حوصله به سخنان هرگوینده گوش می کرد. وقتی سواره بود نمی گذاشت کسی پیاده همراهش حرکت کند یا او را با خود سوار می کرد یا (اگر طرف قبول نمی کرد) می‌فرمود: جلوتر برو در فلان مکان منتظر باش. درکارهای خانه کمک می کرد. به

۱- انشراح: ۱، ۲ و ۳- تفسیر نمونه، آیت الله مکارم شیرازی، ج ۱۷، ص ۱۶۶/ قم، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۷ ش.

۲- روم: ۶۰

۳- فهرست غررالحکم.

۴- بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۶

۵- حجر: ۸۸

ص: ۸۸

علوفه حیوانات می‌رسید. شتر را می‌بست. خانه را تمیز می‌کرد. گوسفند می‌دوشید. به‌کفش پینه میزد. لباس را وصله می‌کرد. با خدام غذا می‌خورد. دعوت همه را می پذیرفت و ...». (۱)

از مبلغ چنین انتظاری هست. او باید نسبت به‌کسانی‌که به آنان علم می‌آموزد متواضع باشد. البته این روحیه هنگامی پدید می‌آید که دانش و تبلیغ متواضعانه و برای خدا باشد نه برای فخر و مباهات.

پیامبرخدا (ص) فرمود:

«تَوَاضَعُوا لِمَنْ تُعَلِّمُونَهُ وَ لَا تَكُونُوا جَبَابِرَةَ الْعُلَمَاءِ». (۲)

«به آنانکه علم می‌آموزید تواضع کنید و در مقابل دانشمندان سرکش مباشید.»

البته برای دستیابی به این صفت، باید از خدا مدد خواست، آن‌گونه‌که امام سجاد (ع) فرمود:

«خدایا! هرگز رتبه‌ام را در میان مردم بالا مبر، مگر آن‌که به همان اندازه مرا در نظر خودم پایین آوری. خدایا! هرگز عزت ظاهری برایم پدید نیاور مگر این‌که به همان اندازه در باطن خودم احساس کوچکی و حقارت پدید آوری». (۳)

مبارزه علیه کسانی که با زر و زور و تزویر موجب استضعاف توده‌ها و تباه کردن استعدادها واسارت اندیشه‌ها گشته‌اند، از اساسی‌ترین کار مبلّغان است. همدست شدن با ستمگران شیوه عالمان شیفته دنیا و مبلّغان خود فروخته است. مبارزه با ظلم و طاغوت روش مبلغان آزاده که به حاکمیت خداوند اعتقاد دارند:

وَ لا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النّارُ وَ ما لَكُمْ مِنْ دُونِ اللهِ مِنْ أَوْلِياءَ ثُمَّ لا تُنْصَرُونَ. (۴)

«و به کسانی که ستم کرده‌اند متمایل مشوید که آتش [دوزخ] به شما می‌رسد و در آن حال برای شما دوستانی نخواهد بود، و سرانجام یاری نخواهید شد.»

مبلغ دین کسی است که از بردگی فکری و سیاسی مردم به دست مستکبران تاریخ، رنج می‌برد. با سلاح سخن در نجات انسان‌ها از این اسارت می‌کوشد و شعارش همان شعار رهایی بخشی است که مسلمانان صدر اسلام سردادند.

«الله جاء بنا، و هو بعثنا لنخرج من يشاء من عباده من ضيق الدنيا إلى سعتها، و من جور الأديان إلى عدل الإسلام». (۵)

احساس مسؤولیت مبلّغ او را وا می‌دارد تا ریاست طلبان آزمند و شهرت خواهان زورمند را رسوا و نکوهش کند و با آنان‌که سدّ راه شکوفایی استعدادهای آزاداندیشان و خیرخواهان اجتماع می گردند و به تعبیر قرآن: يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ (۶) بوده و با عناوینی چون: «ملاء»، (۷) «مترف» (۸) و «ائمه الکفر» (۹) شناخته می‌شوند، سرسازش نداشته باشد.

مبلّغ اسلامی فریادی است رسا و کوبنده علیه نامردمی‌های جابران و دنیاداران بی درد و بی بصیرت و طوفانی است علیه سکوت و سکون و بر این باور و اعتقاد گام بر می‌داردکه:

«أَفْضَلَ الْجِهَادِ كَلِمَه حَقٍّ عِنْدَ سُلْطَان جَائِرٍ». (۱۰)

استبداد ستیزی و استعمار زدایی، از ویژگی‌های عالمان راستین و مبلغان صاحب درد وسوز است. بهترین نمونه‌اش در این قرن، حضرت امام خمینی ۱ است که وجودش سراپا عشق به مستضعفان و خشم علیه مستکبران بود. آری، همان ابر انسانی که با کمال صراحت و شجاعت این اصل را اعلام کرد که: «... یک موی سر این کوخ نشینان و شهید دادگان به همه کاخ و کاخ نشینان جهان شرف و برتری دارد ...». (۱۱)

مبلّغی‌که در محیط تبلیغی گام می‌نهد، شایسته نیست سراغ دنیاداران و مرفهین بی درد برود و با این شیوه و رفتارش دل محرومان و مستضعفان را بیازارد.

همواره در محیطهای تبلیغی، مرفهین بی دردی هستند که از وجود روحانی و مبلغ سوءاستفاده می‌کنند و با برخوردهای ریا کارانه و

چاپلوسانه، خود را انسان وارسته و خدمتگزار معرفی می کنند. مبلغ آگاه و با بصیرت نباید گرفتار این دام‌ها شود که این باعث طرد و دفع پابرهنگان همیشه در صحنه و بسیجیان عاشق و دلباخته می گردد.

خداوندمتعال در قرآن مجید به پیامبر (ص) چنین خطاب می کند:

۱- مجله حوزه، شماره ۹۲- ۹۱/ دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.

۲- نهج الفصاحه، حدیث ۱۱۸۵

۳- صحیفه سجادیه، ۹۸/ قم، دفتر انتشارات اسلامی، بی‌تا- «لَا تَرْفَعْنِی فِی النَّاسِ دَرَجَهً إِلَّا حَطَطْتَنِی عِنْدَ نَفْسِی مِثْلَهَا، وَ لَا تُحْدِثْ لِی عِزّاً ظَاهِراً إِلَّا أَحْدَثْتَ لِی ذِلَّهً بَاطِنَهً عِنْدَ نَفْسِی بِقَدَرِهَا».

۴- هود: ۱۱۳

۵- ابن اثیر، عزالدین ابی الحسن علی بن ابی الکرم، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۴۶۳/ قاهره/ اداره الطباعه المنیره، ۱۳۵۷ ق.

۶- شعراء: ۱۵۲

۷- اعراف: ۸۸

۸- سباء: ۳۴

۹- توبه: ۱۲

۱۰- نهج الفصاحه، حدیث ۳۹۴

۱۱- صحیفه امام، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ۱، ج ۱۴، ص ۲۶۱-
www. imam- khomeini. ir

ص: ۸۹

وَ لا تَطْرُدِ الَّذینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَداهِ وَ الْعَشِیِّ یُریدُونَ وَجْهَهُ ما عَلَیْکَ مِنْ حِسابِهِمْ مِنْ شَیْءٍ وَ ما مِنْ حِسابِکَ عَلَیْهِمْ مِنْ شَیْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَکُونَ مِنَ الظَّالِمینَ. (۱)

«آنان را که صبح و شام خدا را می‌خوانند و جز ذات پاک او نظری ندارند، از خود دور مکن. نه چیزی از حساب آنان بر عهده توست و نه چیزی از حساب تو بر عهده ایشان. اگر آنان را طرد کنی از ستمگران خواهی بود.»

در شان نزول آیه نوشته‌اند:

«جمعی از قریش ازکنار مجلس پیامبر (ص) گذشتند در حالی‌که صهیب، عمار، بلال، خباب و ... از مسلمانان کم بضاعت و کارگر، در خدمت پیغمبر (ص) بودند. آنان از مشاهده این صحنه تعجب کردند، گفتند: ای محمد، آیا به همین افراد از میان جمعیت قناعت کرده‌ای؟ اینان هستند که خداوند از میان ما انتخاب کرده است؟ ما پیرو اینان باشیم؟ هرچه زودتر آن‌ها را از اطراف خود دورکن شاید ما به تو نزدیک شویم و از تو پیروی کنیم» (۲)

این آیه و آیات مشابه آن، نشانگر این معنی است که: در جامعه همواره گروهی خودخواه و خودبین هستندکه محرومان و کوخ نشینان را نا چیز می‌انگارند و در صدد تحقیر و توهین به آنان بر می‌آیند.

پیام آوران خدا، با سرسختی هرچه بیشتر در برابر این افکار انحرافی و طبقاتی مقاومت کردند و هیچ‌گاه ثروتمندان کوردل را بر مسلمانان پاکدل پابرهنه و با ایمان مقدم نمی‌داشتند.

قرآن دراین باره می‌فرماید.

وَ اصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَداهِ وَ الْعَشِیِّ یُریدُونَ وَجْهَهُ وَ لا تَعْدُ عَیْناکَ عَنْهُمْ تُریدُ زینَهَ الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ لا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنا قَلْبَهُ عَنْ ذِکْرِنا وَ اتَّبَعَ هَواهُ وَ کانَ أَمْرُهُ فُرُطاً. (۳)

«و همراه با کسانی که پروردگار خود را صبح و شام می‌خوانند وتنها خوشنودی او را می‌طلبند، خود را به صبر وادار. هرگز چشمان خود را به خاطر زینت‌های دنیا از آنان بر مگیر و از کسانی که قلبشان را از یاد خود (خدا) غافل ساختیم اطاعت مکن. آنان که پیروی هوای نفس کردند و کارهایشان افراطی است.»

در اینجا به عنوان حسن ختام، نگاهی می‌اندازیم به بیانات حضرت امام خمینی ۱، احیاگر اسلام ناب محمدی (ص):

«علمای اصیل اسلام، هرگز زیر بار سرمایه داران و پول پرستان و خوانین نرفته‌اند و همواره این شرافت را برای خود حفظ کرده‌اند و این ظلم فاحشی است که کسی بگوید دست روحانیت اصیل طرفدار اسلام ناب محمدی با سرمایه داران در یک کاسه است و خداوند کسانی را که اینگونه تبلیغ کرده و یا چنین فکر می‌کنند، نمی‌بخشد. روحانیت متعهد، به خون سرمایه داران زالو صفت تشنه است و هرگز با آنان سرآشتی نداشته و نخواهد داشت.» (۴)

تذکر نهایی: البته نباید از این نکته غفلت کرد که پابرهنگی مرادف خوبی و سلامت نفس نیست، چنانکه توانگری مستلزم فساد وطغیانگری نیست. گاهی انسان‌های با ایمان و شریفی هستند که توانگرند و زندگی مادی مناسبی دارند که موجب باقیات الصالحات فراوانی شده‌اند و از آن سو، انسان‌های بی‌بضاعت و فقیری هستند که متخلق به اخلاق رذیله و اهل فساد وتعدّی‌اند.

روحانی آگاه ودقیق می‌تواند تشخیص دهد که با هرکسی چگونه برخورد کند.

مبلّغ موفق کسی است که شخصیت مراجعه کننده‌گان را بشناسد، آنان را روان کاوی کند، و متناسب با ظرفیت و شخصیت آن‌ها برنامه‌ریزی نماید. گول ظاهر را نخورد و مردم را فرزندان معنوی خویش تلقی نموده، در احیای شخصیت و معنویت آن‌ها لحظه‌ای کاهلی نکند.

خداوند متعال همه ما را در شناخت و عمل به دستورات حضرت حق- جلّت عظمته- و پیامبر اعظم (ص) و اهل بیت پاک

ومطهرش- صلوات الله علیهم اجمعین- موفق ومؤید گرداند و همه ما را از شرّ شیاطین درون و بیرون محفوظ کند! وَ آخِرُ دَعْواهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلهِ رَبِّ الْعالَمِین.

۱- انعام: ۵۲

۲- تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۲۵۲

۳- کهف: ۲۸

۴- صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۷۶

ص: ۹۰

ص: ۹۱

ص: ۹۲

خبرهایی از حج، عربستان و ...

بزرگ‌ترین ساعت جهان در مکه مکرمه رونمایی می‌شود

بزرگ‌ترین ساعت جهان در مکه مکرمه رونمایی می‌شود

www. hajj. ir

– ۱۳۸۹/ ۰۵/ ۱۳ فارس به نقل از خبرگزاری «واس» عربستان، از نیمه ماه جارِی میلادی، بزرگترین ساعت جهان در شهر مکه به‌طور آزمایشی تنظیم می‌شود و تا سه ماه دیگر کاملًا فعال می گردد.

بر اساس این گزارش، این ساعت در ارتفاع ۴۰۰ متری از سطح زمین نصب شده است و از همه محلّه‌های شهر مکه تا مسافت بیش از ۸ کیلومتر، قابل رؤیت و ارتفاع کلّی آن ۶۰۱ متر است. وزن این ساعت ۳۶ هزار تن است و بر روی ستونی که تقریبا ۱۲ هزار تن وزن دارد؛ نصب می‌شود.

این ساعت از جلو و عقب ۴۳ متر در ۴۳ متر است و در دو طرف ۴۳ متر در ۳۹ متر است. همچنین بزرگترین لفظ «الله اکبر» در جهان بر بالای این ساعت قابل رؤیت است؛ به طوری‌که طول حرف «الف» در لفظ جلاله «الله» ۲۳ متر است.

همچنین عبارت «شهادتین» (لَا إِلَهَ إِلَّا الله، مُحَمَّدٌ رَسُولُ الله) در دو طرف این ساعت دیده می‌شود.

این ساعت که بزرگترین ساعت جهان محسوب می‌شود، در آلمان ساخته شده و پس از نصب قرار است یک فیلم مستند در مورد آن پخش شود. اطراف این ساعت چراغ‌های لیزری نصب شده است تا در مناسبت‌های مختلف و هنگام اذان نورافشانی کند.

برای محافظت از ساعت در مقابل بلایای طبیعی و گرد وخاک، سیستم محافظت ویژه‌ای در نظر گرفته شده است.

هزینه این پروژه، سه میلیارد دلار برآورد شده و قرار است در ساختمان‌های اطراف یک موزه اسلامی و رصدخانه نجوم برای پژوهش‌های دینی راه‌اندازی شود.

بنا بر این گزارش، طول عقربه دقیقه‌شمار این ساعت ۲۲ متر و عقربه ساعت شمار آن ۱۷ متر است و هریک از آن‌ها ۶ تن وزن دارد.

مسؤولان سعودی می گویند: هدف از نصب این ساعت در مکه این است که یک و نیم میلیارد مسلمان جهان از این پس به جای استفاده از زمان به وقت گرینویچ یا همان GMT ، از زمان اسلامی یا IMT (Islamic Mean Time) استفاده کنند.

پاسخ آیت الله سبحانی به شبهات مطرح شده

درباره توسّل

www. hajj. ir

– ۲ مرداد به‌گزارش «شیعه نیوز» به نقل از مرکز خبر حوزه، آیت الله سبحانی در ششمین نشست، از سلسله نشست‌های کلام اسلامی، در مدرسه عالی نواب مشهد، با بیان این‌که توسّل این است که به وسیله قرآن یا نبی یا امام به درگاه خدا تقرّب بجوییم، خاطر نشان کردند: وسیله سبب است و توسّل به‌کارگیری وسیله می‌باشد.

آیت الله سبحانی به جوانان توصیه کردند: اگر عمل صالحی در زندگی انجام داده‌اید، به رخ خدا بکشید که قهراً خدای متعال دعای فرد را برآورده می‌کند. این مرجع تقلید با بیان این‌که حتی وهابی‌ها توسّل به رسول الله در زمان حیاتشان را قبول دارند، گفتند: تمام طوایف اسلامی بر انواع توسّل‌هایی که یاد شد، اعتراف دارند.

ایشان با بیان این‌که باید وسیله بودن چیزی یا فردی در شرع تعبداً ثابت شود، اظهارداشتند: با توجه به این مطلب، قرآن کریم این

ضابطه را ارائه فرمود: (یَا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَه وَابْتَغُوا إِلَیهِ الْوَسِیلَهَ وَجَاهِدُوا فِی سَبِیلِهِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ) (مائده: ۳۵)

معظم‌له درادامه افزودنـد: امام علی (ع) در خطبه ۱۱۰ نهـج البلاغه، ایمان به‌خدا، ایمان به پیامبر (ص)، جهاد در راه خدا، اقامه نماز، پرداخت زکات، روزه، حج، صدقه و انجام کارهای نیک را از وسیله‌های ایمان برشمرده است.

ص: ۹۳

این مرجع تقلید با بیان این‌که وسیله تنها به این‌ها منحصر نیست، خاطرنشان کردند: در آیات و روایات، از دیگر وسایل نیز یاد شده است.

آیت الله سبحانی در ادامه، با اشاره به آیه مبارکه: وَلِلهِ الأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيجْزَوْنَ مَا كَانُوا يعْمَلُونَ (اعراف: ۱۸۰) ابرازداشتند: بهترین وسیله برای تقرّب بـه درگـاه الهی، توجه به فرایض و نوافل می باشد، بر این اساس، درخواست دعا و توسل به «اسماء الله» نیز یکی از موارد پذیرفته شده تمام طوایف اسلامی است.

ایشان توسل به قرآن کریم، اعمال نیک و دعای مؤمن برای فرد را، از دیگر موارد مورد قبول در میان مسلمانان برای توسّل دانستند و افزودند: آیه: وَإِذْ يرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّکَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (بقره: ۱۲۷) نشان می‌دهد که می‌توان عمل نیک خود را وسیله برای دعا قرار داد.

ایشان به جوانان توصیه کردند: اگر عمل صالحی در زندگی انجام داده‌اید، به رخ خدا بکشید که قهراً خدای متعال دعای فرد را برآورده می کند.

این مرجع تقلید با بیان این‌که حتی وهابی‌ها توسل به رسول الله در زمان حیاتشان را قبول دارند، گفتند: تمام طوایف اسلامی بر انواع توسّل‌هایی که یاد شد، اعتراف دارند.

ایشان به آیه: وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللهِ لَوَّوْا رُءُوسَهُمْ وَرَأَيتَهُمْ يصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ (منافقون: ۵) اشاره کرده و یادآور شدند: تفاوت عقیده شیعه با وهابیون در جایی است که فردی در زمانی غیر از حیات به دعای رسول الله توسل کند.

معظم له دلیل شیعه را اطلاق آیه: وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيطَاعَ بِإِذْنِ اللهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا (نساء: ۶۴)، دانسته و خاطر نشان کردند: بعضی از آیات، مانند: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِي وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ (حجرات: ۲) اطلاق دارند و در اینجا نیز اطلاق حال حیات و حال غیر حیات دیده می‌شود.

آیت الله سبحانی با اشاره به داستان فرزندان یعقوب و پدرآن‌ها درباره توسّل به دعای نبی، اظهار داشتند: با توجه به این آیه، معلوم می‌شود که توسل به دعای نبی، در امم گذشته وجود داشته است.

این مرجع تقلید در ادامه به دو مقدمه «حیات برزخی» و «ارتباط افرادی که در برزخ به سر می برند با این دنیا» اشاره کرده و برای تبیین آن گفتند: آیات فراوانی به عنوان دلیل بر حیات برزخی وجود دارد و به عنوان مثال درباره آل فرعون، می فرماید: النَّارُ يعْرَضُونَ عَلَيهَا غُدُوًّا وَعَشِيا وَيوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ (غافر: ۴۶) که این‌ها را در برزخ برآتش جهنم عرضه می دارند.

ایشان به‌آیه: (وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يرْزَقُونَ) (آل عمران: ۱۶۹) نیز به عنوان مثالی برای حیات برزخی اشاره کردند و به تبیین دومین مقدمه با عنوان وصل و حفظ ارتباط و درک و چه بسا پاسخ اموات در برزخ و ارتباط آن‌ها با زمینیان پرداختند و اظهارداشتند: با توجه به آیاتی؛ مانند: (فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ) (اعراف: ۷۸)، (فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَةَ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ) (اعراف: ۷۹) که درباره حضرت صالح بیان شده که با آن مردگان سخن گفته است، بر حفظ ارتباط اموات با زندگان تأکید می‌شود.

معظم له آیه ۹۲ و ۹۳ اعراف را نیز به عنوان دومین دلیل قرآنی در این جلسه، بیان کرده و افزودند: در این آیه که درباره حضرت شعیب است؛ مانند آیه قبل بیاناتی آورده شده است.

حضرت آیت الله سبحانی به روایتی از کتاب صحیح بخاری نیز اشاره کرد و گفت: در این روایت آمده است‌که پیامبر (ص) با

مردگان سخن گفته و اعراب پرسیدند که با اموات سخن می گویید؟ و آن حضرت فرمودند: این ها اموات نیستند بلکه بهتر از شما سخن مرا می‌شنوند.

ایشان به نتیجه گیری از این آیه پرداخته و گفتند: به دلیل حیات برزخی و برقراری ارتباط، می توان با رسول الله سخن گفت و از ایشان طلب دعا نمود.

معظم له با بیان این پرسش که اگر پیامبرخدا زنده نباشند، چرا در نماز می گوییم «السَّلَامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا النَّبِیُّ وَ ...» در حالی که به قول خودتان فوت کرده‌اند و سخن ما را نمی‌شنوند، تصریح کردند: شما رسول الله و انبیا را نشناخته‌اید که در حیات برزخی به سر می‌برند و مانعی ندارد بگوییم: «یَا وَجِیهاً عِنْدَ اللهِ اشْفَعْ لَنَا عِنْدَ الله».

آیت الله سبحانی توسل به ذات، حق، منزلت، کرامت و ... نبی گرامی ۹ را برای قرب الی الله دانسته وگفتند: قسم دادن خدا به این موارد اشکال ندارد و این نوع توسل درکتاب‌های خودشان وجود دارد.

ص: ۹۴

ایشان در پاسخ این اشکال که کسی حقی بر گردن خدا ندارد، با بیان این‌که «حق» یا اصالتی است یا جعلی و بالعرض، پاسخ دادند: در قسم اول حق وجود ندارد و اما در قسم دوم حق، خداوند خودش را از روی لطف و عظمت، وامدار نموده است.

معظم له برای این مطلب دلیل قرآنی آوردند و بیان داشتند: قرآن کریم می‌فرماید: مَنْ ذَا الَّذِی یقْرِضُ الله قَرْضًا حَسَنًا فَیضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ کَرِیمٌ (حدید: ۱۱). این وامداری و حق قراردادن جز از روی عظمت و لطف الهی چیز دیگری نیست.

کشف آثاری متعلق به حضرت یحیی (ع) در بلغارستان

-news. com www. shia

- ۱۱ مرداد باستان‌شناسان بلغارستانی مدعی هستند: آثاری متعلّق به حضرت یحیی (ع) را در جزیره سنتایوان این کشور کشف کرده‌اند.

کازیمیر پوپکونستانتینوف، سرپرست تیم تحقیق، با اشاره به کشف آثاری متعلّق به حضرت یحیی (ع) گفت: یافته‌هایی که در این جعبه اشیای متبرکه و جعبه کوچکی که روی آن حروفی یونانی نقش بسته است، از ارزش بسیار بالایی برخوردار بوده به نحوی که موارد متعددی را پیش روی محققان برای انجام کاوش‌های بیشتر قرار داده است.

محققان اعلام کردند: کشف این آثار، فرضیه‌هایی مبنی بر وجود اشیای باستانی متعدّدی در این منطقه را- که از حدود ۲۵ سال پیش مطرح شده بود- به اثبات رساند.

بنابر اظهارات سرپرست تیم اکتشاف، این آثار به زودی به کلیسایی درمنطقه سوزوپول بلغارستان فرستاده خواهند شد. گفتنی است درحال حاضر، بسیاری از گردشگران از نقاط مختلف بلغارستان برای دیدن بقایای پیکر حضرت یحیی (ع) به این شهر سفر کرده‌اند.

اساتید و رییسان بیش از ۲۰ دانشگاه کشور در نشستی صمیمی در بعثه مقام معظم رهبری در مدینه منوره-- www .hajj .ir ۱۳۸۹/ ۰۵/ ۱۳

این جلسه با حضور بیش از ۲۰ تن از اساتید و رییسان دانشگاه‌های سراسر کشور، به ریاست حجت الاسلام و المسلمین نجف نجفی روحانی، مسؤول دفتر بعثه مقام معظم رهبری در مدینه منوره برگزارشد.

در این هم‌اندیشی‌که محور اصلی بحث، موضوع عمره دانشگاهی و رسیدگی به امور دانشجویی در سه مرحله «پیش از آغاز سفر»، «حین سفر» و «بعد از سفر» بود، تعدادی از اساتید و رییسان چند دانشگاه، نظریات صریحی را پس از سخنان میزبان جلسه بیان کردند اما به جرأت می‌توان گفت که قریب به اتفاق سخنرانان در یک موضوع وحدت نظر داشتند وآن حفظ و تثبیت تحولات به وجود آمده در میان دانشجویان زائر مدینه منوره و مکه معظمه پس از پایان سفر بود، اما هرکدام با استفاده از واژگان مختلف و ادبیات متفاوت که گاهی آمیخته به انتقادنیز بود که طبعاً نقد و انتقاد خمیرمایه و لازمه چنین جلساتی برای رسیدن به یک راهکار با برکت می‌باشد.

حجت الاسلام و المسلمین نجفی روحانی، برای آماده سازی جلسه مطالبی را درباره اهمیت موضوع مطرح کردند و با طرح سؤالی جلسه را به سخنرانان جلسه سپردند.

آنچه در زیر می‌خوانید، بخش‌هایی از سخنان ایشان و مشروح اظهارات حاضران است که با هم می‌خوانیم:

* حجت الاسلام والمسلمین نجفی: شما اگر به جای مسؤول بعثه بودید، برای دانشجویان زائر چه می کردید؟

همین مدینه منوره که شما چند روزی است در آن زیارت و یا از آن دیدار می‌کنید، پر از عبرتها است و ضمن این‌که گذشته را با همه سختی‌ها و دشواری‌ها و مصایبی که بر پیامبر گرامی اسلام (ص) و بر اهل بیت ایشان گذشت، به ما و به‌ویژه قشر جوان کشور

و به خصوص قشر بسیار محترم و عزیز دانشجو می نمایاند، شرایط ویژه امروز و فردای ما را نیز مورد تحلیل و مداقه قرار می‌دهد که لازم است دانشجویان ما- که همواره به دنبال مسائل علمی و دلایل علمی حتی اگر مربوط به تاریخ گذشته‌شان باشد- در جریان آن‌ها قرار گیرند.

مثلًا وقتی منافقین برای ایجاد فتنه، مسجد ضرار را ساختند و از پیامبر (ص) خواستند که ایشان برای افتتاح مسجد به محل بیاید، از جانب خداوند آیاتی از سوره توبه نازل شد که این مسجد باید تخریب شود که در این سوره به صراحت بیان شده است. آیا نباید یک دانشجوی ما از نزدیک و در این سرزمین این مسجد تخریب شده را در نزدیکی مسجد قبا دیدن کند و در جریان مسائل تاریخی آن قرارگیرد و درصدد یافتن پاسخ به این سؤال که: «چگونه شد این حادثه تاریخی رخ داد؟» برآید تا بتواند آن را با مسائل امروز خود و ترفندهای منافقین امروز مقایسه کرده و سپس تحلیل کند؟ جداً اگر یک دانشجو بخواهد راه را از بیراهه بشناسد کافی است که بداند منطقه «حمراء الاسد» کجاست و چه ماجرای تاریخی دارد و چه عبرت‌هایی را می‌تواند ازآن دریافت کند.

ص: ۹۵

آیا این دانشجو نباید وقتی گام در مدینه می‌گذارد، وارد این منطقه سوق الجیشی شده و این واقعیت تاریخی را از نزدیک لمس کند تا بتواند با مسائل امروز تطبیق داده و نمودار فکر کردن و چگونه زیستن برای فردای خود را ترسیم کند؟

پیامبر گرامی اسلام در حادثه تاسف بار جنگ احد و بی‌بصیرتی خواص دوران خودش در این جنگ در مسجدی در نزدیکی همین منطقه به نام «استراحه» به استراحت مشغول بود که خبرآوردند ابوسفیان قصد حمله مجدد دارد و پیامبر (ص) دستورمی‌دهند که لشکر آماده جنگ و دفاع شود اما ما با این تفاوت شگفت انگیز که اجازه نمی‌دهند هیچ کس جز جانبازان جنگ احد در این جنگ ایشان را همراهی بکنند، به غیر از یک فرد وآن هم فرزند شهیدی بود که تازه در جنگ احد به شهادت رسیده بود که حضرت به وی فرمودند: چون تو فرزند شهید هستی و پدرت در این جنگ به درجه رفیع شهادت نایل شده، می‌توانی با ما بیایی.

پیامبر تمام فراریان جنگ احد را از ورود به غزوه «حمراء الاسد» جلوگیری کردند. آیا نباید قشر دانشجوی ما از نزدیک با قضیه «حمراء الاسد» که در سوره «آل عمران» نیز به آن اشاره شده آگاهی عمیق داشته باشند تا بدانند ولی فقیه را در این فتنه اخیرکه ماجرای تخریب مسجد ضرار و جنگ احد و مردودی عده‌ای از خواص اتفاق می‌افتد همراهی و یاری نماید؟ و بداند تاریخ در حال تکرار است و مسلمانان در حال آزمایش و امتحان تا خدای نکرده بار دیگر فریب مکر وحیله ها و فتنه‌های آینده دشمنان داخلی و خارجی را نخورند؟! پس می‌خواهم از طرح این دو مثال، نتیجه بگیرم که مدینه گلوگاه خوبی برای آگاهی و تعمیق بخشیدن بینش جوانان ما به مسائل جاری کشورمان در حال و آینده است و بعثه رهبری این آمادگی را کاملًا دارد که در این بسترها و ظرفیت ها برنامه‌ریزی نماید و به اجرا بگذارد و تا این لحظه هم در حد توان خود وارد عمل شده است؛ چه برای دانشجو و چه برای اساتید و تجربیات خوبی هم کسب کرده است والحق والانصاف ستاد عمره دانشگاهی تا اینجای کار خیلی خوب عمل کرده است و این‌که امشب در این سرزمین مقدس و مرکز وحی الهی در بعثه رهبری دور هم جمع شده‌ایم به این منظور بوده است که به این سؤال پاسخ داده شودکه اگرشما به جای ما بودید، ادامه راه را در عرصه فرهنگی و ایجاد تحوّل درونی در این سرزمین مقدس چه می‌کردید؟ از شما انتظار داریم واقعاً ما را در آسیب‌شناسی و برنامه‌ریزی و نوآوری همراهی کنید تا به جای فرصت سوزی، در حد توانمان فرصت سازی کنیم و بیشتر از این فعالیت نماییم و با خرد جمعی و استفاده از نخبگان و اندیشمندان با همت مضاعف در عرصه فرهنگی تلاش کنیم.

* دکتر ملکی ازدانشگاه علّامه: نظریات و پیشنهادهای جدی‌تر دریافت و پی گیری شود.

اتفاقاً این مراحلی که ترسیم کردید، بسیار مهم است، مراحل کمال است اما اگر امکان داشت که بعثه ما را بیشتر درجریان فعالیت‌ها و برنامه‌هایی که تاکنون انجام شده، قرارمی داد ما شاید با دست پرتری در این جلسه حضور پیدا می کردیم.

به‌یقین شما مجموعه بعثه وسازمان حج و زیارت با تجربیاتی که به دست آورده‌اید، در این مدت آسیب‌ها و موانع و مسائل در مسیر راه را ثبت و ضبط کرده‌اید و برای هرکدام از آن‌ها حتماً تحلیل هم دارید، اگر در این خصوص گزارشی آماده می‌شد، طبیعی است بهتر می‌شد اظهار نظر کرد.

اما به‌طور فشرده می‌توانم به‌عنوان یک پیشنهاد عملی عرض کنم که بعثه بایدکاروان دانشگاهیان را با توجه به تنوع رشته‌های تخصصی که دارند و در اینجا حضور پیدا کرده‌اند، به عنوان یک فرصت تلقّی کند؛ یعنی اینگونه نباشد که در این ۱۲ روز، هیچ ارتباطی میان ما و بعثه نباشد. بنابراین، در این بخش پیشنهاد می کنم که در بعثه تشکیلاتی راه اندازی شودکه وظیفه برقراری این ارتباطات را داشته و نظریات و پیشنهادها را جدّی‌تر دریافت و پی گیری نماید.

به نظر من، ما به عنوان استاد و معلّم دانشگاهی و شما به عنوان روحانی، وظیفه بسیار خطیری درقبال آینده فکری جوانان کشورمان داریم و لذا بنده هم معتقدم که هرکس به فراخور رشته تخصصی‌مان باید بتوانیم از این فرصت ایده آل استفاده کرده و تحلیل‌های

درست را از عبرت‌های این سرزمین پرماجرا به قشر دانشجو ارائه کنیم؛ مورخان از زاویه تاریخ و روان‌شناسان و جامعه شناسان از ناحیه تربیتی وآثار تربیتی این رویدادها و نیز بررسی عالمانه این موضوع که تخلف کنندگان از دستور پیامبر در جنگ احد به هوای جمع کردن غنایم و سرپیچی کنندگان از فرمان ولایت چگونه تربیت شدگانی بودند که دست به چنین کاری زدند و در وضعیت امروز کشورمان، چه کسانی را با این عبرت تاریخی می‌توان مقایسه کرد و چه باید کرد که آیندگان ما آنگونه نشوند.

* دکتر فرهنگی مشاور ارشد وزیر علوم: انصافا پذیرش ۹ هزار نفر در برابر ۳ میلیون دانشجو رقم بسیار کمی است!

قبل از هر چیز باید بگویم بنده درباره پاسخ به سؤالی که مطرح کردید، مطمئناً به صورت مفصل و در قالب طرح ارائه خواهم کرد ولی اکنون می‌خواهم از زاویه دیگری به موضوع بنگرم وآن این‌که اگر قرار است در این راستا عمل شود تا به اهدافی که شما از آن یاد کردید برسیم، همه ابزارآن هم باید همزمان و به موازات آن و در کنار هم مهیا باشند؛ یعنی اگرشما انتظار دارید با این همه زحمات،

ص: ۹۶

تحوّل اساسی در همه دانشگاه‌ها اتفاق بیفتد، با این سهمیه‌های ناچیزکار به جایی نخواهید برد و متأسفانه ما می‌بینیم در هر دوره با کاهش سهمیه مواجه هستیم.

انصاف این است که پذیرش ۹۰۰۰ نفر دانشجو و استاد در برابر ۳ میلیون نفر دانشجویی که با آن‌ها مواجه هستیم رقم بسیار اندکی است. بنابراین، نمی‌توان به این‌کار نام فرهنگی گذاشت بلکه باری بِه از هیچی است تا ایجاد تحوّل در قشر دانشجوکه شما و ما به دنبال آن هستیم، لذا به عنوان یک مسؤول می‌توانم درخواست وزارتخانه متبوعم را اینگونه بیان کنم‌که ضمن تجدید نظر جدی در این خصوص، باید به شعار جدّی دولت مبنی برتوسعه فرهنگی توجه داشته باشیم و سهمیه دانشگاهی را بالا ببریم.

* نیک نفس از دانشگاه علوم پزشکی تبریز: در سرزمین وحی، بحث آزاد اندیشی را ه بیندازیم.

همانطورکه شاهد بودید، سال گذشته مواجه با یک بحران شدیم و فتنه بسیار بزرگی را پشت سر گذاشتیم‌که تا حدودی مسائل نظام را به چالش کشید و همه آن‌ها ناشی از ناآگاهی برخی‌ها از عبرت‌های تاریخی، چه در صدر و چه در غیرآن بود. روشن است که با ارائه تحلیل‌های درست، می‌شد تا اندازه‌ای زهرآن را گرفت. اکنون باید برای آینده فکری کرد و باید تاریخ را با بیّناتی‌که از خود برجای گذاشته و می‌تواند با عبرت گرفتن از آن، تاریخ امروز و فردای ما را رقم زده و از توفان‌های سهمگین دشمنان محفوظ بدارد، به نسل جوانمان منتقل کرد و بهترین جا برای انجام چنین کار مهمی، سرزمین وحی است و راه اندازی بحث «آزاداندیشی» در این دیار.

راه اندازی چنین بحثی، اولًا پرسش و پاسخ‌هایی را مطرح می‌کند و طبیعتاً با شنیدن پاسخ‌های روشن و قابل لمس می‌تواند فکرشان را نسبت به بسیاری از شبهات روشن‌تر و تفکر و دیدگاه آن‌ها را در برابر هجمه فتنه‌گران واکسینه کند.

مثلًا بحث ولایت فقیه، از مسائلی است که از آغاز انقلاب در میان برخی‌ها مطرح بود و چالش هایی داشت و در نهایت پذیرفته شد امّا در فتنه سال گذشته، فتنه‌گران انگشت بر این موضوع گذاشتند و تلاش‌کردند دو باره و این‌بار شدیدتر از زمان حضرت امام ۱ بحث‌هایی را در باره اصل ولایت فقیه و نظام ولایت فقیه و نظام ولایی، یک سری سؤال مطرح کنند که بنده فکر می‌کنم شهر مدینه که تاریخ بسیار طولانی و وقایع بسیار روشنی، به‌ویژه در این خصوص درخود دارد، می‌توان وجود دانشجویان را در این مکان مقدس و تاریخ‌ساز به عنوان یک فرصت گرانبها برای انتقال چنین مطالبی با راه اندازی بحث‌های آزاداندیشی دانست و ازآن بهره برد و با استدلال و اسناد تاریخی به همه شبهات پاسخ داد و مطمئن باشیم که با این کار نتایج بسیار مثبت و تأثیرگذاری را در دانشگاه‌های کشورمان خواهیم دید.

* حجت الاسلام صادق گلزاده: جلسات پرسش و پاسخ بدون تعارف راه بیندازید

با توجه به پیشینه عضویتم در معاونت بین الملل بعثه مقام معظم رهبری، ترجیح می‌دهم بحث خود را از نگاه بین‌المللی آغاز کنم.

ما به دو چیز، در این سرزمین، نیاز مبرم داریم که یکی در تعامل با دیگران، با هدف صیانت از باورهای ظاهری است و دیگری نقش آفرینی و تأثیرگذاری برخود و دیگران می‌باشد. با استفاده ازعبرت‌هایی‌که گذشتگان برایمان برجای گذاشته‌اند، به جرأت می‌توان گفت‌که هم اکنون در هر دو ساحت، با کمبودهای قابل توجهی روبه رو هستیم؛ به طوری که ممکن است از نظر ظاهری اذهان نخبگان دانشجو وحتی استاد درهمین سفر پر رمز و راز شبهاتی به‌وجود بیاد واین شبهات به‌همراه او به وطن بازگردد وصیانت از باور زائر شکل نگیرد و این سرزمین را ترک کند، لذا تأکید بنده این است که بعثه مقام معظم رهبری در کاروان‌های طلاب، دانشجویان و دانشگاهیان و در واقع کاروان‌های فرهیختگان در نگاه کلانش، باید کمک‌های جدی‌تری را داشته باشد؛ به این معناکه گفتمان‌های صمیمی جلسات پرسش و پاسخِ بدون تعارف، راه اندازی و شکل بگیرد؛ چرا که اگر ما حاضر نباشیم آنچه در روح و روان و خمیر و باور عزیزان ما نقش آفریده را بشنویم ولو تند هم باشد، مقداری به رفع نگرانی کمک کنیم و لو این‌که به

زحمت میسر شود؛ چرا که اگر چنین اتفاقی نیفتد، ممکن است در دراز مدت به زحمت‌های بیشتر از این گرفتار شویم.

به نظربنـده برای کاروان‌های عادی، روحانی کاروان کفایت می‌کنـد اما کاروان‌های متعلق به فرهیختگان، دانشـجویان و طلاب و از این قبیل کاروان ها، نقش آفرینی لازم دارد. باید نقش برجسـته ازخود نشان داد و با کمک گرفتن از متخصـصان وکارشناسان زبده در کنار روحانیون کاروان‌ها در صدد پاسخگویی به شبهات در زوایای مختلف فکری برآمد.

بنابراین، اگر چنین اتفاقی در گروه نخبگان زائر ما- آن‌هایی‌که با زبان‌های مختلف آشـنایی دارند- بیفتد و ارتقای معلومات دفاع از مرام و مسلک‌شان را داشته باشیم، جمعیت عظیمی در دفاع از باورهای مذهبی و باورهای نظام گام پیش خواهند گذاشت و مطمئن باشید که با استفاده از چنین ظرفیت‌های بکرِ موجود، تأثیر و نقش‌آفرینی کلان ما در ساحت بین الملل حج و عمره، ماندگار خواهد بود.

* دکتر کولی‌وند از دانشگاه علامه: اعزام دانشجو و استاد به عمره را هیأت امنایی کنید

ص: ۹۷

دوستان نکاتی را مطرح کردند که در جای خود قابل استفاده است لیکن به نظر می‌رسد مقداری مفعولی است تا فاعلی؛ چرا که همه‌اش در کسوت بایدها و نبایدها بود، در حالی‌که باید ابتدا ریشه را یافت و بیماری را از ریشه درمان کرد و الا اگر فکر می‌کنیم می‌توانیم موضوع را همین‌جا و در این ۱۲ روز حل کنیم، امری غیر ممکن خواهد بود.

به نظر من، باید این پرسش را به قبل از اعزام دانشگاهیان به این سفر ارجاع دهیم و موضوع را از آنجا بررسیِ کارشناسانه کرده و درمان را هم از همانجا آغاز کنیم.

با توجه به این‌که حدود ۱۴ سال است درخدمت ستاد عمره دانشجویی بودم، چند پیشنهاد کاربردی دارم:

۱. برای سامانـدهی اینگونه اعزام‌ها، راه انـدازیِ یک تشکل به نام «هیأت امنای اساتیـد عمره دانشـگاهی» که در آن، نمایندگانی از سوی دانشگاه‌ها، دفترمقام معظم رهبری، بعثه و ستاد عمره دانشگاهی و نماینده از جانب دانشجویان حضور فعال داشته باشند.

وظیفه اصلی این هیأت امنا، سامانـدهی اساتیـد اعزامی، بـا توجه به رشته‌های تخصّصـی‌شان و همچنین با توجه به خاستگاه هیأت خواهد بود تا هر استادی که قرار است به این سفر تشرف پیدا کند از قبل آمادگی کامل و مطالعه‌های لازمه را داشته باشد.

۲. فهرست عمره دانشـجوییِ هر دوره، بایـد از ۳ مـاه قبل از عزیمت بسـته شود تا بتوان کارهای مربوط به برنامه‌های پیش از سـفر را برای آن ها انجام داد.

نتیجه قصور در اینگونه مسائل، باعث می‌شود دانشـجویی به این سـفر بیایـد که اصـلًا حوصـله نشسـتن در جلسات را نـدارد، چون به خیال خودش، آمده است که ۱۲ روز شوخی کند و بگوید و بخندد و به تعبیری خوش باشد! لذا به نظر من بیش از ۸۰ درصد آن‌ها در این جلسات حضور واقعی ندارند.

اما اگر از ۳ ماه قبل لیست بسته شود، این امکان پیش خواهد آمد که روی دانشجویان گزینش شده، کار اساسی صورت گیرد.

۳. به نظر می‌رسد چاپ و توزیع هزاران کتاب در باره این سـفر و توزیع آن میان دانشـجویان قبل از سـفر، کارکاملًا عبث و بیهوده و هدردادن بیت المال یا پول همین دانشجویان است؛ زیرا کسی آنها را نمی‌خواند، لذا بنده فکر می‌کنم راه کاملا اشتباه است.

پس اگر به جای این کارها، چند اسـتاد برجسته را استخدام کنید و در ۳ ماه قبل از اعزام دانشجو به این سفر، کلاس‌هایی را برایشان تـدارک ببینیـد، خواهیـد دیـد که نتیجه خوبی خواهید گرفت و خلاصه کلام این‌که اگر طرح هیأت امنایی کردن اینگونه اعزام ها- که در ابتدای عرایضم گفتم- اجرایی شود، تمام این موارد در آنجا مورد بررسی کارشناسی نخبگان قرارخواهد گرفت.

* سلیمی نمین، استاد دانشگاه: متأسفانه جریانی برای طرح دو باره فقه مخالف اندیشه امام در تلاش است.

نکته اصلی که می‌خواهم اینجا بیان‌کنم، چیز دیگری است و برخلاف نظرآقای کولی‌ونـد معتقـدم باورِ ایشان در باره بی حوصـلگی اکثریت دانشـجویان برای شـرکت در جلسات، درست نیست؛ زیرا خروجی و ما حصل اینگونه سـفرها نشان می‌دهـد که بی تأثیر هم نبوده، شایـد ماندگار نبوده ولی اینطور هم نبوده که اکثریت دانشـجویان برای بگو و بخند تن به این سـفرداده باشـند یا دست کم در پایان سفر حال و هوایی که در هنگام وداع و جدایی از این سرزمین، به آن‌ها دست می‌دهد، چیز دیگری را می‌گوید.

آنچه در اینجا باید تأکید و به آن اشاره کنم و در واقع انتقادی نسبت به آن داشته باشم، انفعالی عمل‌کردن مجموعه در برابرکسانی است‌که هنوز از لحاظ فقهی‌در نقطه مقابل حضرت امام ۱ هستند.

برکسـی پوشـیده نیست که در گذشـته دو نوع فقه داشتیم که علمدار یکی امام بود و دیگری فقهی‌که برخی دیگربه دنبال آن بودند که نه تنهـا نقشـی درتحوّلات سیاسـی ما نداشـتند بلکه گاهی مشـکل هم ایجاد کرده‌انـد؛ لـذا بنـده گاهی شاهـد بودم که در مسائل شکلی در برابرکسـانی در موضع انفعـال قرار می‌گیریم‌که درگذشـته در برابر امـام بوده و هنوز هم در برابر انـدیشه امـام صف‌آرایی می‌کنند.

به‌طوری که دیده می‌شود در همین سرزمین و در چنین مکانی که زائر می‌خواهد اعمال خود را به درستی انجام دهد، متاسفانه دست‌هایی مشاهده می‌شود که مبلّغ اندیشه مسموم ضدّ امام است، لذا فکر می کنم مدیریت محترم بعثه نسبت به این امر مهم توجه ویژه‌ای داشته باشند.

نکته پایانی بنده مربوط به آگاهی دادن به زائران این سرزمین؛ به‌ویژه دانشجویان و اساتید، این است که درکنار بررسی عبرت‌های تاریخیِ این سرزمین، توجهی هم به شناساندن سیستم حکومتی و اداره این کشور برای آگاهی بیشتر دانشجویان و اساتید کرده و دوره‌های عربستان شناسی در حد کلان هم راه اندازی شود که برای فرهیختگان دانشگاهی مفید خواهد بود.

* خانم دکترفردوسی از دانشگاه شهید بهشتی: مثلث بعثه، آموزش وپرورش و آموزش عالی راه بیندازیم.

صحبت‌های خوبی شد و همانطور که بر روی تحوّلات روانی این سفر تأکید شد، بنده هم به همین معتقدم اما با این تفاوت که تأکید دارم نباید اجازه دهیم یک فرد به سن بالای ۲۰ سال برسد و تازه بخواهیم چنین تحوّلی را در او ایجاد کنیم؛ چون کار بسیار شاقی است و هزینه زیادی هم در بر دارد؛ لذا پیشنهاد می کنم یک مثلث ارتباطی میان بعثه، آموزش و پرورش و دانشگاه ایجاد شود و به جدّ روی این مسأله کار شود، به هرشکل ممکن.

ص: ۹۸

فکر می کنم جای چنین چیزی واقعاً خالی است؛ چرا که ما اجازه می‌دهیم و صبر می کنیم فرزندانمان تمام دوران طلایی فراگیریِ بهینه را بگذرانند و بعد یک دفعه با یک برش عرضی او را با چیزی مواجه می کنیم که اصلًا چیزی در باره آن نمی‌داند، طبیعی است که کار خیلی سختی برای یک جوان است و از همه مهمتر، کار برای دست اندرکاران حج هم- که دغدعه سازندگی افراد جامعه و ایجاد تحوّل در زائران را دارند- دشوار و یا شاید غیرممکن می‌شود.

بنابراین، از آنجا که تحوّل، یک پروسه است و در همه یک دفعه انجام نمی‌شود، معتقدم به این موضوع به عنوان یک راه کار، توجه جدّی شود.

* دکتراحمد مسعود از دانشگاه علوم پزشکی تهران: ... یکی مردِ جنگی، به از صد هزار

هرکس بر اساس سلایق خودش مطالبی را بیان کرد ولی بالأخره بنده نفهمیدم که مشکل چیست. من از حاج آقا می‌پرسم که اصلًا مشکل چیست تا بتوان درباره آن نظر داد؟!

اینکه شما می‌فرمایید ما می‌خواهیم زائر تحوّل پیدا کند، همه این‌ها کلی گویی است و روشنگر نیست. به نظر می‌رسد پیش از هرکاری، ببینید آیا مدیران قوی دارید یا این‌که از آن دسته از مدیرانی هستند که با توصیه در این جایگاه قرار گرفته‌اند که اگر اینطور باشد مشکل شما را زیاد می کند و هرچه هم اینجا بگوییم و ایشان بنویسند طبعاً عملی نخواهد شد، حتی اگر بهترین نظرها و ایده‌ها مطرح شود.

سال‌های سال است که دانشجو اینجا می‌آید، آیا فرقی کرده است؟

مثلًا دانشجویی پیش من آمد، گفتم: هنگام نماز است، برویم نماز جماعت، باورتان می‌شود که از من پرسید: آقای دکتر چگونه وضو می گیرند! و یا دانشجوی دیگری آمد و از من پرسید: نماز را چگونه می‌خوانند! دندانپزشک سال پنجم نماز خواندن بلد نیست! حالا ما می‌خواهیم چنین فردی را متحوّل کنیم.

در مورد مسائل دیگر هم ما دچار چنین اشتباهاتی می‌شویم؛ مثلًا ایراد بزرگی که ما معمولًا به کنکور پزشکی می گیریم این است که عده‌ای را از هرجای ایران؛ از روستای فلان و از شهر فلان می‌آورند و یک امتحانی هم می گیرند، بعد می گویند کسی که نمره بیشتر آورد پزشک می‌شود و کسی که کمتر آورد دندانپزشک می‌شود و دیگری که کمتر از او آورده، داروساز و ... بدون آن‌که بدانیم این آقایی که انتخاب شده (و نمره آورده) لیاقت دکتر شدن دارد یا ندارد.

همین مسأله در باره دانشجویانی هم که بدون ضابطه به اینجا آورده می‌شوند صدق می کند. آیا در این باره از دانشجو سؤالی می کنیم؟ البته که نمی‌پرسیم، فقط به او وام می‌دهیم و برایش تسهیلات ایجاد می کنیم تا به این سرزمین بیاید به امید این‌که متحوّل شود.

دانشجویی به این سفر آمده بود وآن زمان بازار ابوسفیان تخریب نشده بود، رفت آنجا برای خرید؛ چون ارزان‌تر از همه جا بود. بعد کم کم مرکز تجاری «باوارث» را پیدا کرد، از آنجا هم خرید کرد و چمدانش را پرکرد و رفت، بدون آن‌که متحوّل شده باشد.

حالاـ من نمی گویم که همه دانشجوها اینگونه هستند، اما بدون برنامه‌ریزی راه به جایی نخواهیم برد؛ لذا من معتقدم به جای ۲۰ هزار، ۲ هزار دانشجو به عمره اعزام کنید؛ چون فکر می کنم «یکی مرد جنگی به از صد هزار.»

* دکتر بطحایی رییس دانشگاه خواجه نصیر طوسی: خلاء در دانشگاه ها است نه بعثه

مدت‌ها است این پرسش اساسی برایم مطرح بوده که: دعا تا چه اندازه می‌تواند در خلّاقیت افراد تأثیرگذار باشد؟ لذا همین مسأله را در خصوص تأثیر اعتکاف روی جوانان به‌ویژه دانشجویان مشاهده کردم و متوجّه شدم که اگرچه به چیزهای دیگری مثل هوش ذاتی، تغذیه، خواب و حتی استنشاق هوای خوب بستگی دارد، اما دعا هم در شکوفایی خلاقیتِ افراد از جایگاه بسیار مهمی

برخوردار است، لذا در رابطه با عمره و حج مطمئن هستم که بعثه تحقیقات زیادی کرده و تجربیات خوبی به دست آورده است. بنابراین، ما نبایـد در اظهار نظرهای خود به دنبال چیزهای دیگر؛ از جمله حـذف و محروم کردن بخشـی از قشـر عظیم و تأثیر گـذار جامعه خود- که همان قشر دانشجو باشد- برآییم؛ یعنی اکثریت را به پای استثناها قربانی کنیم.

اینگونه نیست که دانشـجوها بدون انگیزه آمده باشـند. فقط میزان آن در نزد هرکسی مقداری بالا پایین دارد. این تجربه‌ای است که در مدت ۳۲ سال معلمی در عرصه تعلیم و تربیت وحدود ۷ سال مدیریت دانشگاه به دست آورده‌ام و معتقدم همین اندازه که باعث آمدن حتی جوانانی با مختصاتی که آقای دکتر مسعود بر آن ها تاکید کردند، ۱۰ درصد مسأله حلّ است و مطمئن باشید ۲۰ الی ۲۵ درصد هم در حین سفر با برنامه‌های خوب و متنوّعی که توسط بعثه تدارک دیده شده، چنین تحوّلی را به دست خواهد آورد.

لـذا اصل بحث ما روی این ۶۵ درصـد باقی مانـده است که انصافاً باید پذیرفت بعثه به تنهایی امکان بدوش کشـیدن این همه بار را نخواهد داشت و طبعاً نیاز به عزم عمومی دانشگاه‌ها، رییسان دانشگاه‌ها و اساتید و همچنین خود دانشجویان دارد.

ص: ۹۹

* حسین عطایی مسؤول عمره دانشگاهی:

شاید تمام مطالب و نکاتی راکه شما در این جلسه مطرح کردید، در بعثه و ستاد پی‌گیر هستیم و قبول هم داریم که دانشجو بعد از این سفر نباید یله و رها باشد، لذا ما به دنبال این بودیم و هستیم که این دغدغه‌ها را از زبان شما اساتید و رییسان دانشگاه‌ها که در واقع متولّیان اصلی دانشجویان هستید بشنویم و با توجه به نظریات و راهکارهایی که ارائه می‌کنید بتوانیم ضمن مدوّن کردن آن‌ها در قالب برنامه مطمئن باشیم که می‌توانیم برای بعد از سفر دانشجویان، به کمک و همراهی شما امیدوار باشیم.

این را از این جهت گفتم که ما حدود ۱۴ سال است که عمره دانشجویی را راه اندازی کرده‌ایم و مدتی است که آن را ارتقا داده و به عمره دانشگاهیان تبدیل کرده‌ایم ولی متأسفانه می‌بینیم که ارتباط میان مجموعه ستاد عمره دانشگاهی و مجموعه دانشگاه‌ها فقط منحصر می‌شود به زمان اعزام و این درست نیست.

این جلسه با همّتی که ازسوی مسؤول بعثه صورت گرفته، دوّمین جلسه در ظرف یک هفته با اساتید و رییسان دانشگاه‌هاست. همانطورکه تأکید کردم، به دنبال چنین راهکارهایی هستیم و معتقدیم که ایجاد این راهکارها زمینه‌اش ارتباط شما با ما به عنوان متولّی دانشجویان با ستاد عمره دانشگاهیان و ارتباط ما با شماست.

مثلًا امروز اگر ما برای برگزاری یک کلاس عمره دانشگاهی در یک دانشگاه که همه آن‌ها مجهز به سالن‌های متعدد می‌باشند، به دنبال حتی اجاره یک سالن باشیم، هیچ‌کس حاضر نیست به ما سالن بدهد؛ همانطورکه گفتم حتی در قبال پرداخت اجاره! به‌طوری‌که ما مجبور می‌شویم در بیرون از محیط دانشگاه اقدام به اجاره سالن کنیم. منطق ایجاب می‌کند که اینگونه زمینه‌سازی‌ها در محیطهای دانشگاهی و در معرض دید دیگر دانشجویان صورت گیرد تا تأثیرات حاشیه‌ای را هم به همراه داشته باشد.

ما هم مانند شما فکر می‌کنیم و معتقدیم که در محدوده زمانیِ ۱۲ روز نمی‌توان دانشجو را متحوّل کرد و اگر هم متحول شود، تثبیت آن بعد از سفر مستلزم استمرار ارتباط با دانشجوی متحول شده است، ولی به شرط آن‌که با ما نیز همکاری‌های لازم صورت گیرد.

ما در سال جاری با خواهش توانستیم ۲ سالن را از دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران در اختیار بگیریم وکلاس‌هایمان را در آن دایرکنیم اما به صورت حدّ اقلّی، اگرچه به رغم تحمّل سختی های فراوان، در پایان نتیجه نسبتاً خوبی هم گرفتیم.

اکنون تقاضای ما از شما بزرگواران- که رییسان دانشگاه‌ها و اساتید گرامی هستید- این است که در این موضوع ارتباط مستمر داشته باشید.

ما به دنبال این هستیم که در این خصوص؛ یعنی عمره دانشجویی، واحدهای درسی مجازی ایجاد کنیم و به گونه‌ای انتخاب و اعزام دانشجویان به این سفر را مشروط کنیم به گذراندن این واحدها و ...

آقای دکترکولی‌وند گفتند که دانشجو به این سفر می‌آید برای خوش‌گذرانی و خنده و شوخی، ولی من خدا را در کنار مرقد مطهّر پیامبر (ص) شاهد می‌گیرم که اصلًا چنین نیست؛ چرا که باید فیلمهای ورود این دانشجویان و فیلم‌های خروج همین دانشجویان را در پایان سفر ببینید و ببینید که همان دانشجویی‌که فکر نمی‌کنید در وطن خود اصلًا نماز بخواند، چگونه هنگام سوار اتوبوس شدن، هِق هِق گریه می‌کند! همه دانشجویان بی استثنا وقتی به این سفر مشرف می‌شوند تحوّل پیدا می‌کنند و ما باید به فکر بعد سفرشان باشیم که ان‌شاءالله با کمک شما عزیزان بتوانیم برنامه‌ریزی خوبی در این جهت داشته باشیم.

دانشجویانی‌که به فرموده آقای کولی‌وند برای خنده به این سرزمین می‌آیند و یا به فرموده آقای دکتر مسعود، وضوگرفتن و نماز خواندن را نمی‌دانند، همین‌ها شاگردان شما و تربیت یافتگان علمی شما در دانشگاه‌ها هستند و ما عاجزانه از شما می‌خواهیم که برای نجات این‌گونه افراد با هم همکاری مجدّانه داشته باشیم.

ما بر این باوریم که این طرح اگر با کمک شما تدوین شود، پاسخ خواهد داد؛ چرا که چنین کاری را به صورت آزمایشی و ناقص با عنوان «کانون میقات» در دانشگاه الزهرا ۳ و یک کانون هم در دانشگاه تهران به اجرا گذاشته‌ایم و نتایج و تجربیات خوبی به دست آورده‌ایم.

ما دستان همه شما بزرگواران را می‌بوسیم و تمام تفکراتتان را هم قبول داریم ولی این را هم باید عرض کنیم که عمره ما عمره سیاسی نیست و همکاران من در ستاد عمره دانشگاهیان کاملًا فارغ از مسائل سیاسی برای ایجاد تحوّل در دانشجویان تلاش می‌کنند و اصلًا به این موضوع نگاه سیاسی ندارند بلکه نگاه، نگاه کاملًا عبادی برای ساخته شدن جوانان و مصونیت یافتن آن‌ها از تمامی بلیاتی است که دشمن در قالب‌های مختلف؛ مانند وهابیت، بی‌دینی و پوچی و لا ابالی‌گری برای نسل جوان ما طراحی کرده، بودجه برایش گذاشته و مدت‌هاست در قالب جنگ نرم، به اجرا در آورده است.

گفتنی است در این جلسه ۳ ساعته، خانم فردوسی از اساتید دانشگاه و آقایان:

ص: ۱۰۰

۱. دکترساداتی نژاد، رییس دانشگاه کاشان ۲. دکتر بدرقه، رییس دانشگاه آزاد اسلام‌شهر ۳. دکتر عبدالله رستمیان، رییس دانشکده بین الملل پزشکی دانشگاه علوم پزشکی ۴. دکتر فرهنگی، قائم مقام وزیر علوم ۵. دکتر نیک نفس، رییس دانشگاه علوم پزشکی تبریز ۶. دکتر جمال‌زاده، رییس دانشگاه آزاد اسلامی شهرکرد ۷. دکتر بطحایی، رییس دانشگاه خواجه نصیر طوسی ۸. دکتر محقّق، معاون وزیر بهداشت ۹. دکتر سلیمانی، رییس دانشگاه پیام نور رباط کریم ۱۰. سلیمی نمین استاد دانشگاه ۱۱. دکتر عمو عابدینی، استاد دانشگاه ۱۲. دکتر رحمانی، استاد دانشگاه ۱۳. دکتر مسعود، استاد دانشگاه علوم پزشکی ۱۴. دکتر دری، استاد دانشگاه ۱۵. دکتر نوربالا، استاد دانشگاه ۱۶. حجت الاسلام والمسلمین گلزاده، رئیس ستاد پاسخگویی دینی کشور و عضو هیئت علمی و بین المللی بعثه مقام معظم رهبری ۱۷. حجت الاسلام والمسلمین نقویان، مبلغ علوم دینی و استاد دانشگاه ۱۸. حسین عطایی، نماینده ستاد عمره دانشگاهیان در مدینه منوره ۱۹. زارع معاون اجرایی ستاد عمره دانشگاهیان.

نخستین شبکه آموزش مجازی حجاج افتتاح می شود

www. hajj. ir

– ۱۳۸۹/ ۰۵/ ۱۳ حجت الاسلام حمید احمدی، مسؤول آموزش بعثه مقام معظم رهبری، از راه اندازی سامانه آموزش مجازی زائران و حجاج ایرانی خبر داد و به خبرنگار شبستان گفت: این سامانه برای نخستین بار در جهان به منظور ارائه دروس آموزشی به حجاج و زائران، به‌طور رسمی، با حضور علی لیالی، رییس سازمان حج و زیارت و حجت الاسلام و المسلمین سید علی قاضی عسکر، نماینده ولیّ فقیه در امور حج و زیارت، ۱۷ مرداد، ساعت یازده در سازمان حج و زیارت افتتاح می‌شود.

حجت الاسلام احمدی با اشاره به بارگذاری ۸۴ ساعت دروس شامل احکام، آداب، مناسک و قرآن در سامانه آموزش مجازی زائران ایرانی، اظهار داشت: مجموع این درس‌ها تا پایان امسال به ۲۴۰ ساعت خواهد رسید.

وی اظهار داشت: هر واحد درسی شامل ۱۲ جلسه است‌که ۱۰ میلیون تومان هزینه آن شده است و بدین ترتیب تدوین ۲۰ واحد درسی در این سامانه ۲۰۰ میلیون تومان هزینه در بر داشته است.

مسؤول آموزش بعثه مقام معظم رهبری، با بیان این‌که تاکنون هفت واحد درسی شامل مناسک دو واحد، احکام دو واحد، آداب دو واحد و تجوید و قرائت یک واحد، در سامانه آموزش مجازی زائران ایرانی آماده شده است، یادآور شد: تا پایان سال، تعداد این واحدها به ۲۰ مورد ارتقا می‌یابد.

حجت الاسلام احمدی پیرامون ضرورت راه اندازی سامانه آموزش مجازی زائران ایرانی، ابراز داشت: برخی افراد؛ همچون اساتید، فرصت شرکت در ۱۰ تا ۱۲ جلسه کلاس‌های آموزشی حضوری برای زائران را ندارند عده‌ای نیز همچون مقیمان خارج از کشور از نظر موقعیت مکانی، امکان استفاده از کلاس‌های آموزش حضوری را ندارند. در حقیقت این سامانه برای پاسخگویی به نیازهای این افراد پیش‌بینی شده است.

وی با اشاره به وجود فایل صوتی متون درسی در سامانه آموزش مجازی زائران ایرانی تصریح کرد: زائران از طریق متن و صوت می‌توانند آموزش‌های لازم در زمینه‌های مهارتی، معرفتی و بهداشتی مناسک حج را فرا گیرند. این نوع آموزش به دلیل تکرار پذیر بودن یادگیری را افزایش خواهد داد.

به گفته مسؤول آموزش بعثه مقام معظم رهبری، دانشگاه علوم حدیث در تولید و تدوین متون درسی همکاری‌های لازم را برای راه‌اندازی سامانه آموزش مجازی زائران با بعثه مقام معظم رهبری داشته است.

حجت الاسلام احمدی در باره راه دسترسی زائران به سامانه آموزش مجازی زائران ایرانی، عنوان کرد: زائران پس از ورود به سامانه اطلاع‌رسانی بعثه از طریق وارد کردن رمز کاروان خود، میتوانند به سامانه آموزش مجازی زائران ایرانی وارد شوند و درس مورد

نظر را انتخاب کنند.

وی بـا اشـاره بـه اعطای گـواهی پایـان دوره بـه زائران موفق در آزمون سامانه آموزش مجازی زائران ایرانی، خاطرنشان کرد: آزمون‌های هوشمند برای زائران در نظام‌آموزش مجازی زائران ایرانی تعریف شده است که قبول شدگان در این آزمون، موفق به دریافت گواهی پایان دوره می‌شوند.

ظهور ازدواج جدید، مانند «ازدواج موقت» در عربستان

www.shia-online.ir

به گزارش شیعه‌آنلاین، شیخ «احمد معبی» قاضی دادگاه‌های شرعی عربستان سعودی که از قضات ارشد وزارت دادگستری این کشور نیز به شمار می‌رود، دو روز پیش طی گفتگویی با شبکه ماهواره‌ایMBC سخن از رسمی شدن ازدواج جدیدی شبیه به ازدواج موقت در عربستان به میان آورد.

ص: ۱۰۱

این قاضی دادگاه‌های شرعیِ سعودی، در ادامه این گفتگو، با دفاع از این نوع ازدواج جدید که آن را «ازدواج روزانه» نامید، گفت: با توجه به این‌که چهار شرط اصلی موجود در ازدواج دائم در «ازدواج روزانه» نیز وجود دارد. بنابراین، این ازدواج حلال و شرعی بوده و به هیچ وجه مشکل شرعی در آن وجود ندارد.

احمد معبی، در ادامه اظهارات خود افزود: اصل معنی یک مسأله است و نه لفظ و عبارت و یا نامی که برای آن به‌کار می‌رود. از همین رو، با توجه به این‌که شروط حلال بودن یک ازدواج رسمی و دائمی در «ازدواج روزانه» وجود دارد، این ازدواج دارای هیچ منع قانونی و شرعی نیست وکاملا صحیح است.

این قاضی ارشد وزارت دادگستری عربستان سعودی همچنین افزود: در برخی از حالات، به‌ویژه در عصر حاضر، شرایط برای فرد یا افراد مختلف به‌گونه‌ای می‌شود که امکان ازدواج طبیعی و دائمی برای او مهیا نیست. از همین رو، باید نوع دیگری از ازدواج مانند «ازدواج روزانه» وجود داشته باشد تا بتوان این مشکل را حل کرد.

گفتنی است بر اساس تعریف و شرحی که «احمد معبی» از این نوع ازدواج جدید ارائه داد، تفاوت فاحشی در آن با «ازدواج موقت» به چشم می‌خورد و آن این است که در «ازدواج روزانه» زن و شوهر فقط روزها می‌توانند همدیگر را ببینند و در کنار یکدیگر باشند.

گفتنی است، بر اساس گزارش برخی مطبوعات عربستانی، «ازدواج روزانه» در چند وقت اخیر به شدت در میان افراد ثروتمند، به ویژه مالکان شرکت‌های بزرگ در عربستان سعودی رایج شده است. این نوع ازدواج در بیشتر حالات، میان مالکان این شرکت‌ها با کارمندان دفترشان انجام می گیرد.

علاقه شیخ الازهر به یادگیری زبان فارسی

www.shia-news.com

مرداد

دکتر احمد الطیب، شیخ الأزهر گفت: باید زبان فارسی را به خوبی فرا بگیریم؛ زیرا ایرانی‌ها ما را می‌شناسند ولی ما چیزی از آن‌ها نمی‌دانیم.

به گزارش «شیعه نیوز» به نقل از مرکز خبر حوزه، وی در دیدار با مدرّسان رشته علوم مستحدثه اسلامی در مرکز «صالح کامل» افزود: تصمیم داریم کتاب‌های کهن تغییر یافته را دوباره در این رشته‌ها بگنجانیم و این رشته، منبعی پایدار برای تغذیه دانشکده‌های شرعی الأزهر خواهد بود.

الطیب، ابراز داشت: فارغ التحصیلان این رشته در آینده اداره الازهر را بر دوش گرفته و علما و شیوخ آن را تشکیل خواهند داد.

وی گفت: اساتید این رشته، بارها و بارها تشکیل جلسه دادند تا این‌که موفق شدند شیوه‌های آموزشی متمایز و برتری را ارائه کنند که بتواند نسلی توانا را برای بردوش کشیدن رسالت الازهر گزینش کند.

شیخ الازهر ادامه داد: درکنار آموزش زبان انگلیسی، زبان‌های دیگری مانند فرانسوی، ترکی و فارسی به دانشجویان این رشته آموزش داده خواهد شد و زبان فارسی در این میان از اهمیت بالایی برخوردار است تا بتوانیم بر آگاهی‌های خود نسبت به ایران بیفزاییم.

وی افزود: به زودی زبان عبری نیز در دانشکده اصول دین تدریس خواهد شد.

احمد الطیب، با انتقاد از برخی مدرسان الازهر به دلیل عدم حضورشان در میان دانشجویان که نتیجه آن فقدان الگو برای دانشجویان است، آنان را افراد دارای ضعف شخصیتی توصیف کرد.

ص: ۱۰۲

وی گفت: آن دسته از شیوخ «معاهد الازهریه» که سوار دو چرخه و موتور سیکلت شده و در میان دانشجویان به گونه‌ای راه می‌روند که باعث سلب احترام از سوی دانشجویان نسبت به یک شیخ می‌شود، ابهت و شأن خود به عنوان شیخِ الازهر را زیر سوال می‌برند.

شیخ الازهر با ابراز نگرانی از پارتی بازی و تأکید بر این‌که زمان کلاهبرداری و خیانت در الازهر به سر آمده، خاطر نشان ساخت: به کسانی نیاز دارد که این مرحله را با آن‌ها به سرانجام برساند.

افشای جنایت حبیب الله هویدا در تخریب قبور بقیع

www. labbaik. ir

-- پنج شنبه مرداد به گزارش شیعه آنلاین، به نقل از جهان، یکی از جنایت‌هایی که در تاریخ معاصر به وقوع پیوسته و قلب تمامی انسان‌های دارای وجدان بیدار و به خصوص شیعیان را به شدت جریحه دار کرده، تخریب قبور ائمه بقیع: می‌باشد. هرگاه شخصی پس از سفر حج به میان هموطنان مراجعت می‌کند از بغضی عمیق پرده بر می‌داردکه دل همه را به درد می‌آورد و آن چیزی نیست جز حکایت غربت ائمه بقیع:.

در طی این مقاله قصد دارم پرده از جنایتی بردارم که در آن باز هم بهائیت و سران آن و عین الملك هویدا پدر امیر عباس هویدا به‌طور غیر مستقیم در کنار برادر نامشروعشان وهابیت نقش اساسی دارند.

براساس گزارش حسین پیرنظر از سفارت ایران در مصر، اگر دولت ایران برای یکی دو سال دیگر، رفتن به حج را منع می‌کرد، حتماً حکومت حجاز حاضر به قبول شرایط پیشنهادی ایران می‌شد و در نتیجه، هم برای زائران ایرانی رفع مزاحمت می‌گردید و هم نسبت به تعمیر قبور و خرابی‌های به عمل آمده، امتیازاتی به دست می‌آمد.

لیکن متأسفانه این کار صورت نمی‌پذیرد و در خرداد ق. اولین مراوده رسمی دیپلماتیک میان ایران و حکومت عبدالعزیز صورت گرفته و درشهریور همین سال، معاهده مودّت میان ایران و حجاز امضا و در فروردین سال ق. حبیب الله هویدا با عنوان نماینده ایران و با سمت کاردار وارد جدّه می‌شود.

تأسیس سفارت ایران در عربستان، که به نوعی تقویت حکومت عبدالعزیز را در پی داشت، به حدّی برای عبدالعزیز مهم بود که هویدا پس از ملاقات با وی، از قول کفیل وزارت خارجه در گزارش خود می نویسد: «... و ذکر کرد که هیچ وقت اعلی حضرت را تا این درجه شاد و مسرور ندیده بودیم که امروزه از ملاقات شما و وصول ناصر همایون شاهنشاهی اظهار شادی و سرور علنی می‌فرمودند ...»

مأموریت حبیب الله هویدا: حبیب الله هویدا در ایجاد این ارتباط نقش مهمّی داشته و لذا دولت حجاز نیز به مسؤولان وزارت خارجه خود دستور می‌دهد که همیشه او را راضی و خرسند نگاه دارند که اسباب تکدّر خاطر و دلتنگی برای او فراهم نشود و تمام مطالب و تقاضاهای او را به فوریت انجام دهند!

با توجه به این‌که حبیب الله هویدا، یکی از دو نماینده ایران برای بررسیِ وضعیت حجاز در اثر حمله وهابی‌ها وتخریب اماکن مقدسه بوده و از سوی دیگر، وی براساس اسناد، دارای مسلک بهائیت و از بهائیان شناخته می‌شد، همه گویای آن است که متأسفانه نماینده ایران به صورت پنهانی نقشی مؤثر در نادیده گرفتن این مسأله مهم داشته است. این نکته زمانی تقویت می‌شود که ملك عبدالعزیز به هویدا می گوید: «... ما شما را از خود می دانیم (که البته درست هم می‌گفته، چون وی از سران وهابیت و عین الملك از پیروان بهائیت بوده است)، شما نیز خود را مثل سایر نمایندگان اجانب ندانید، هیچ وقت لزوم به تحصیل اجازه نیست، هروقت که میل دارید، بدون هیچ ملاحظه، به دیدن ما بیایید؛ چه در مکه چه در این جا، ما همیشه آماده ملاقات شما هستیم ...»

در روزنـامه الوطن (چـاپ بغـداد)، در تاریـخ ربیع الاـول ق. در زمینه به رسـمیت شـناختن دولت حجاز توسط ایران در باره نماینـده ایران، حبیب الله خـان عین الملـک معروف به هویـدا می نویسـد: «... مشـارالیه کاملًا به این قضایا آگاه است و علاوه بر این که زبان مملکت را به خوبی می دانـد. محـل اعتمـاد ملـک عبـدالعزیز ورجال حکومت حجاز است وشـخصاً نزد آن‌ها محترم است و بـدیهی است که تعیین او به این سـمت، مسأله را به طور دلخواه حـلّ و تسویه می‌نمایـد!» در ماده سوم عهـدنامه مودّت، امضا شـده میان دو کشور، هیـچ اشـاره‌ای به مسـأله تخریب و هـدم آثـار اسـلامی و قبور ائمه بقیع نشـده و با کمال تأسف راحت ازکنار آن گذشـته‌اند. هویدا تا سال ق. به عنوان نماینده ایران در حجازمشغول به کار بوده است.

حبیب‌الله هویـدا در مأموریتش به مدینه، برای کسب اطلاع از میزان خرابی‌ها، تلاش جدّی کرده تا این حادثه مهم را بسـیار کمرنگ تلقی نموده، وهابیان را به نوعی تبرئه نماید. در گزارش وی چنین آمده است:

«... بالاـی منـاره، قبه مطهّر صـعود کردیم، یکصـد و سـی پله بالاـ رفتیم و از آن‌جا قبه مطهّر را زیارت نمودیم (زیرا صـعود بالای قبه غیرممکن است). از آن‌جا مشاهـده نمودیم که فقط پنـج گلوله تفنگ به قبه مطهر اصابت نموده و انـدکی سوراخ کرده است و ابـداً خرابی وارد نیامـده است! اولًا: نمی‌شود حتم کرد که این گلوله‌هـا از طرف وهابی‌هـا بوده است! ثانیـاً برفرض این‌که از طرف آن‌ها بوده باشد، واضح است عمدی نبوده است! و در اثنای تیراندازی به

ص: ۱۰۳

همدیگرخطاءً به قبه مطهر اصابت کرده است و دلیل صحّت این نظریه این است که قبّه مرقد مطهّر خیلی عظیم و بزرگ است و وهابی‌ها هم در پشت دروازه و قلعه شهر بوده‌اند و تعدادشان بیش از سه- چهار هزار بوده است؛ اگر قصد اصابت می‌داشتند، اقلًا دو- سه هزار گلوله به قبه مطهر می‌رسید! به هرحال فقط آثار پنج گلوله تفنگ در روی قبه مطهر بود و همچنین آثار چهار- پنج گلوله بر قبه اهل بیت بود. خادم باشیِ حرم مقدس نیز سه- چهار عدد گلوله آورده و به بنده داد و گفت که این‌ها را روی بام حرم یافته و تصوّر می‌کند که از گلوله‌هایی است که به قبه مقدس رسیده است. فدوی آن‌ها را تقدیم خواهم نمود که در موزه وزارت معارف محفوظ بماند ...»*

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فى سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آيه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹